بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] بیرون افتاده [illegible]

[illegible] با سوختهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ساخت [illegible] [illegible] هر [illegible] [illegible] و هر گاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا [illegible] [illegible] عبد الکریم [illegible] مشتاق [illegible] جستجو [illegible] [illegible]

و [illegible] کیفیت مزارات [illegible] رسیده [illegible] مراد و با حصول [illegible] [illegible]

و [illegible] قدیمی چند [illegible] [illegible] بتاریخ بیست [illegible] ذیقعده سنه [illegible] مطابق

چهاردهم [illegible] سنه [illegible] که [illegible] جلوس حضرت شاهنشاه آسمان جاه ملک

[illegible] عالم [illegible] سلطان ابن السلطان خاقان ابن الخاقان ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه

بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه بود [illegible] مقصود

و [illegible] [illegible] مصحوب حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس الله سره

[illegible] رسیده بزیارت مزار [illegible] مستفید گردیده چون [illegible] دولت نواب مستطاب

معلی القاب دافع ظلم و بیداد بانی عدل و داد [illegible] [illegible] [illegible] لارد [illegible]

گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اعظم نواب [illegible] شرف [illegible] مراد [illegible] [illegible]

ممالک هندوستان که [illegible] [illegible] عمارت قدیم و تعمیرات رفیع و جسیم

مثل [illegible] و غیره ملاحظه فرموده بودند [illegible] عمارات موجوده [illegible] آمده بود [illegible]

[illegible] نسبت به معلوم بود با جمعی رسانیدم از سبب آنها فرمودند بعد انقراض [illegible] ازان

پادشاه هدایت بنیاد به پایه اعزاز و امتیاز رسیدم که مخصوص رجال [illegible] قدیم رسیده بکر

[illegible] نواده هم شده بوده حالا نیز از قبول شدن آن هیچ [illegible] معروض عرض [illegible] به شرف [illegible]

مشرف گشته [illegible] آن هم و [illegible] شنیده که [illegible] حال [illegible] واقع [illegible] صاحب [illegible] نوشتن و

ترتیب [illegible] عالیمقام [illegible] بعد از حصول [illegible] نسخه [illegible] که دران [illegible]

و بر این حکمای یونان و فرنگ [illegible] رسید که [illegible] شکلی [illegible]

[illegible] واقف [illegible] جدید [illegible] ازین [illegible] اطلاع [illegible]

[illegible] از فواید [illegible] بود [illegible] از کتب معتبره تواریخ دیدم و از ثقات معتبر شنیدم

تحریر [illegible] انگلستان [illegible] صفات و [illegible] که عام [illegible] برنگاشتم و [illegible]

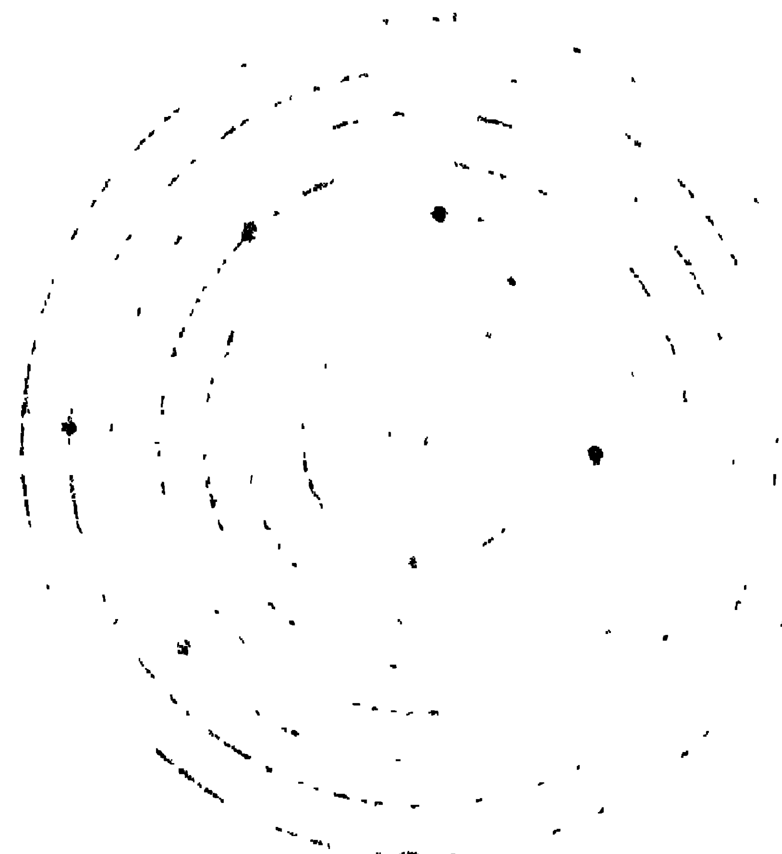
[illegible] تا چند [illegible] صفحه روزگار یادگار [illegible] بودم

برکاه [illegible] شرف [illegible] قبول [illegible] اولاد [illegible] نقش [illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] خدا [illegible] کل [illegible] فرمود [illegible]

بخشند   والله الموفق والمستعان

[illegible]



پوشیده نماند که دانایان جهان از یونان و فرنگ بعد از تفکر و تلاش بسیار چنین نوشته‌اند که این دنیا و مسکن
انسان و غیره که کره ارض نیز مانند یکی از سیاره‌هاست که بر دور خود میگردد از آنجا که بمذهب حرف
حکمای سلف و اسلامیان است که پس ضرورت سخنی چند از کتب فرنگ در باب حرکات سماوی و کره‌ها
این و تقسیم کره نمودی بطرح جهت شایقین بضبط تحریر آرم علوم با و اول سخنی که گفت در باب ادوار

[illegible] این دنیای [illegible] نوشت حکیم [illegible] بطلمیوس یونانی بود و او نوشته که
[illegible]
[illegible]
[illegible] بطلمیوس اول شخصی است که میل کواکب [illegible] ثابت [illegible] آفتاب گرفت [illegible] هم او
شایع نشد لهذا اول کسی در میان حکمای [illegible] رواج یافت و بعد از [illegible] بطلمیوس بعد
سی سال [illegible] حکیم بطلمیوس که تعلیم [illegible] بر شش
گویند احوال دنیا داده و آن را سالی [illegible] که احوال در کتب و اقوال دانایان [illegible] بوده
نوشته شود و شایع [illegible] سال گذاره پانصد و سی از تولد حضرت عیسی علیه السلام حکیم
کوپرنیکوس [illegible] از حکمای [illegible] کتابی در باب [illegible] نوشت و اقوال [illegible] بطلمیوس
مطابقت [illegible] و چون اقوال کوپرنیکوس شایع گردید حکمای فرنگ اقوال کوپرنیکوس را پسندیدند
لیکن مسلمانان بر قاعده حکیم مسطور که بجز از تجربات بطلمیوس از حال حکمای دیگر آگاهی ندارند اعتبار
نمی آرند اگرچه در طریقه اسلام قول فرقه [illegible] قابل التفات نیست اما در عهد خلافت مامون پسر خلیفه
هارون الرشید که در علم و عادل و عارف و عاقل و منصف بود در عهد او علوم حکما را از لغت
یونانی بزبان عرب ترجمه کردند از آن روز قاعده حکمای یونان در اهل اسلام مروج گردیده و هم
نوشتن حدیث حضرت رسول علیه السلام بعد کتابت در عهد او شده پس خیال باید کرد که بقول

کپرنیکوس آفتاب را در وسط همه سیارات جرم گردون ثابت شده و همه سیارات را گرد او گردش میکنند حالا

بعضی عقل کم [illegible] گردش اینها گرد آفتاب [illegible] میشود تا ارل

[illegible] کپرنیکوس معلوم کرد [illegible] نشستن [illegible] داشت که [illegible] بود اما

را نفهمیده هم معلوم نبوده باشند که حکمای یونان و فرنگ و هند در اقوال خودها چنین و چنان نوشته میدارند تا

دانست که بقول کپرنیکوس آفتاب روشنی بخشنده [illegible] انرا در وسط

[illegible] گردش میکنند [illegible] ارض [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] از مشرق تا مغرب میدارد و آنچه حکمای سلف گفته اند

که آفتاب در رفتن [illegible] برج برج [illegible] که ارض از برج تا برج دیگر گردیده که

برابر یک برج [illegible] در میان آن برج و آفتاب هم چنان می نماید که آفتاب در میان آن

برج سیر کرده چنانچه اگر کسی که کشتی نشسته بوقت [illegible] بر ساحل زمین نظر کند چنان معلوم خواهد شد که کناره

زمین میرود و ما قایم هستیم و این سخن نزدیک دانایان [illegible] است که آفتاب ثابت است و کره ارض

و دیگر سیارات گرد او میگردند [illegible] کسی بر آسمان نرفته که [illegible] سازد

و کره عطارد بقول کپرنیکوس از همه سیارات به آفتاب نزدیکتر است بعد از آن زهره و این کره ارض و ماه

و مریخ و مشتری و زحل درجه بدرجه دورتر از یکدیگر گرد آفتاب دوری میسازند چنانچه زحل نسبت دیگر سیارات

از آفتاب دورتر است [illegible] اگر ارض هفت درجه [illegible] یکبار [illegible] و هشت [illegible] نسبت [illegible]

شانزده دقیقه تحویل گرد آفتاب میگردد و کره زهره در دویست و بیست و چهار روز و هفده ساعت
گرد آفتاب میگردد و دوری او از آفتاب چهل و چهار لک کروه هندی تواند بود و کره زهره قریب
کروه با خود است و کره ارض یعنی این دنیا هفت [illegible] و سیصد و شصت و هفتاد و سه عرض دارد و دور
طول و عرض او هفت [illegible] بیشتر تواند بود چنانچه در گردش بالا گذشت و دوری او از آفتاب نود
و پنج لک و هشتصد و بیست و پنج و شصت هزار و شصت میل است و یک میل دو [illegible] نیم کروه هندی
انگریز و مسلمانان یک کروه هندی تقریباً است و کره ارض در سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و [illegible] دنیا
گرد آفتاب یکبار میگردد پس از گردش کره ارض یعنی دنیا گرد آفتاب سال و فصل و از گردش محوری
تفاوت شب و روز حاصل میشود و کره ماه از کره ارض بسیار خورد است و دوری او از دنیا هشتصد
و بیست هزار کروه است و کره ماه سه حرکت دارد یکی بر گرد محور خود و دیگر گرد این دنیا که از کره ارض است
و سوم گرد آفتاب میگردد و کره مریخ هشت بار خوردتر از کره ارض است و از آفتاب یکصد و [illegible] و شش
شصت و هزده هزار میل دوری دارد و در ششصد و بیست و [illegible] روز و چند ساعت گرد آفتاب گردش
میکند و کره مشتری از کره دنیا دو هزار و [illegible] صد و چند کلان است و یکبار در دوازده سال گرد آفتاب
می گردد و دوری او از آفتاب چهار صد و نود و نه لک و چهار صد و هفتاد و دو هزار میل دارد و
مشتری چهار ستاره دیگر گرد خود دارد که فرنگیان انرا قمر میگویند و ستاره های مذکور همراه آفتاب
میگردند و کره زحل از همه سیارات بزرگ و کلان تر است و یکبار در سی سال گرد آفتاب گردش می سازد

و تنوین [illegible] ستاره [illegible] که همراه او که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] که [illegible] [illegible] ستاره ها

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اتفاق که

ستاره ها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و زمین [illegible] که او این [illegible] که کره ستاره ها [illegible] [illegible] [illegible]

قرنها [illegible] [illegible] حرف [illegible] [illegible] سید [illegible] اما [illegible] حقیقی همه کره ها را در حدود خود

نیز [illegible] نوشته اند [illegible] [illegible] که ستاره های ثوابت بسیار اند [illegible] [illegible]

سقف های حساب حقیقی [illegible] [illegible] [illegible] بر اصل حقیقت اطلاع نبرده اند الا از روزی که [illegible] [illegible]

فلک [illegible] [illegible] اختراع [illegible] [illegible] [illegible] دقیقه از دقایق [illegible] نوشته اند تمامی حالات

ستاره ها از جزو تا کل مفصل دریافته اند [illegible] [illegible] عقل [illegible] [illegible] [illegible]

اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصنوعات [illegible] که خارج از اندازه تحریر و تقریر است [illegible]

[illegible] [illegible] به معرض تحریر در آرم [illegible] زبان [illegible] [illegible] [illegible] کرده و این [illegible]

موضع [illegible] [illegible] [illegible] اکثر اوقات [illegible] اشخاص و حکمای فرنگ هنگام شام برای دیدن ستاره ها

ام [illegible] در کره ماه [illegible] دریا و کوه ها به چشم خود دیده ام [illegible] در کره ماه کوه نمودار بود [illegible] و مشابه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و اکثر اوقات که سنگ از آسمان می افتد [illegible] است که اگر [illegible] [illegible] [illegible]

نکه

زیرا که هر کدام کره ستاره [illegible] افتاد [illegible] این ستاره

می‌باید [illegible] دو پاره به کره ارض که او قوت وارد بود [illegible]

[illegible] کردن [illegible] آسمان [illegible] شده و چند پاره سنگ

[illegible] از عجایبات است [illegible] در قول بعضی حکمای فرنگستان

است ستاره‌های [illegible] آفتاب [illegible] و در هر یک ستاره دنیا آباد است

[illegible] آفتاب [illegible] تمام

[illegible] ستاره‌های ثوابت [illegible] این آفتاب گردش [illegible] در هر یک

ستاره کوچک دنیا آباد است چنانکه در دنیای ما آفتاب مشاهده می‌شود و در کره ماه این کره [illegible]

[illegible] در بعضی ستاره‌ها ماه معلوم می‌شود و چنانچه در کره عطارد که در درجه اول است ذکر [illegible]

در درجه دوم [illegible] ستاره ماه [illegible] و در کره ارض یعنی این دنیا که در درجه سوم است ماه معلوم می‌گردد

کره مریخ که درجه چهارم دارد ماه ندارد و کره مشتری که درجه پنجم است چهار قمر دارد و در کره زحل [illegible]

هفت قمر دارد والله اعلم بالصواب

[illegible] که گردش بر روی کره است [illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت شکل زمین [illegible] که بعضی [illegible] [illegible] دریاها [illegible]



و دیگر صورت باید کرد چنانکه زمین بر زمین و بر هوا و دریا [illegible] آب زندگی می‌سازند یک چیز است بسبب طبیعت

که از قوت [illegible] آن لطافت دریاها و [illegible] زمین و [illegible] [illegible] [illegible] و تمام آفرینش بجای خود

[illegible] نوشته‌اند [illegible] که آید با دو ازین

[illegible] چنانکه سنگ بر زمین [illegible] آب [illegible]

[illegible] کار [illegible] این حکمت پروردگار عالم [illegible]

اکثر [illegible] آسمان [illegible]

که کره ارض [illegible] قطب [illegible] مسطح [illegible] کره دنیا

[illegible] روانه [illegible] سمت مشرق

و [illegible] شمال و مغرب کرده [illegible] معروف کرده [illegible] و بیست و چهار

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] که ارض [illegible] آفتاب می‌گردد [illegible]

[illegible] کره ارض [illegible]

[illegible] که این کره ارض [illegible] مسکن انسان و مخلوقات [illegible]

است [illegible] تمام دنیا [illegible] یکی از آن آب و دیگری زمین [illegible]

تقسیم می‌کنند [illegible] بیان کرده [illegible] اول در تفصیل [illegible] آب می‌پردازم [illegible]

دریا را [illegible] که از آن یک [illegible] دیگر [illegible]

کوه و شاخی که از آن [illegible] دریا [illegible] شاخهای [illegible] که [illegible]

و این قطعه‌ها نامهای جدا جدا بموجب بنای وجود مکان آنها معین شده اند چنانچه بعضی ذکر شده دارد

چه نام یکی در میان اهل ملک متفرقه شده آمد مشهور جغرافیای زمین [illegible]

اما جوای زمین عبارت است از کوشت بکاف فارسی و واو زده و فتح نون مهمله و فتح تای فوقانی

باشد و جزیره و شبه جزیره و کوه و دشت اول [illegible] کوشت عبارت است از زمین که بسیار

آن [illegible] زمین که مانند کشتی [illegible] شباهت های جداگانه باشند و پاره

از [illegible] رفتن از خشکی [illegible]

بود و جزیره عبارت است از زمین که چهار طرف آن آب باشد و شبه جزیره [illegible]

توان رسید و [illegible] عبارت از قطری زمین که در میان دو کوشت باشد و یکی را با

دیگری پیوسته می کند چنانچه [illegible] شکل شبه کوشت [illegible] و این که [illegible]

[illegible] که [illegible] شده که شبه جزیره [illegible] و دیگر کوشت [illegible]

[illegible] است که مردم [illegible] این عبارت از دنیای نو است که [illegible] معلوم بود و

این هر دو کوشت را شرقیه و غربیه نیز نامند و حکمای [illegible] هر دو کوشت [illegible] کرده اند

که [illegible] از [illegible] و [illegible] زلزله [illegible] حکمای [illegible] چند [illegible]

اثری [illegible] حکمای [illegible] فکر بسیار کرده اند انچه دریافت نموده اند

که [illegible] حرارت [illegible] است که [illegible] از وقوع [illegible] آید [illegible] زمین

بلی

چون پیاز پوست به پوست و مثال جسم انسان عروق دارد و در آن عروق‌ها آب و آتش
جدا جدا آب جاری شود و آتش ظهور شود در عروق‌ها روان می‌باشد و اگر به قدر هر کدام مقام آن آب
و آتش را با هم اتصال افتد حادثه عظیم خواهد شد اگر آنجا آبادی است خراب شود و اگر جای است بعید
دود غوغا کوهی از آن جا پیدا خواهد شد لیکن این عمل بیشتر متصل کنار دریا می‌شود و بعضی آنکه اگر برای آتش
[illegible] افتد دود و شعله ترقی خواهد کرد پس جایی که آن آب و آتش با هم وصل شود عجب نیست که
آنقدر طوفان برپا گردد الا این فلک پر درد کار عالم از این آفات محفوظ داشته و آنکه شود [illegible]
آن در ملک روس و ایطالیا اکثر اوقات حادثه می‌گردد شورش آنجا می‌آید چنانچه بکرات به ثبوت
رسیده که در سلطنت [illegible] ممالک فرنگ است [illegible] واقع در [illegible] باشد که ناگاه
[illegible] دریا باشند مردمان شهر [illegible] رفتند حیران و متعجب بودند بعد دیری چه می‌بینند که
اندرون دریا کوهی بیرون می‌آید [illegible] در دو ساعت کوه کلان برآمده بر جای خود قایم شد
و آن شور و غوغا موقوف گشت مردمان بر کشتی سوار شده بر آن کوه رفتند جای پاکیزه دل آرا
خوش آب و هوا یافتند رفته رفته بر بالای کوه شهری آبادان کردند بعد انقضای عرصه دوازده
سال باز همونجا زلزله گردید و کوه مذکور هیچکه برآمده بود باز به دریا فرو رفت هزاران جاندار
انسان و حیوان در بحر فنا غرق شدند بعد [illegible] سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری که در آن زمان
اسکندر نام از طرف [illegible] شهر و حاکم [illegible] بود از اندرون چاه مشهور برهمن واله واقعه عجیب

که اگر این چه بود آب آواز دو چاه شنیده باشد ازان معلوم شود که بوی آب طبیعی جای اصلی بوده
بوی سپاه القلعه از بهار شد چون اکثر مردان را چو چهان زمان الکی شنیدن شود که آب
از زیر جانب بالای آید شنیده که گشته قدم به سر جا رسیده دیده که آب تا به جا
آمده تا بجای اصلی خود میرسید که از وقت قریب شنیده آب از کنار خانه چاه فرو شده
رفته رفته بجای خود قرار گرفت این سخن از شنیده شدن از حکیم ارشل که نکات نحو را
در تحریر آن تواند و سبب اخلاط بطلان میکند نقل کردم حکیم موصوف گفتی به اندیشه نیز
بود از تامل و لقد سو بها ورود گفت بالای رسیده بود بالای ولی بخبر گذشته که آن
از ضعف نیر فنا عمل به زله بود شهر از محفوظ ماند دیگر نه تا بالا می شد ارشل چون آن
که بر شش ستاره ششم پیدا کرده و آن ستاره را ارشل گویند بزبان یونان اورانوس
نامند در عهد سلطنت فرخ سیر بادشاه دهلی در زمین سنده همراه باران نبات ریزه
چنانچه سید عبد الجلیل بلگرامی وقایع نگار تاریخ این رباعی گفته فرخ سیران پادشه
با برکات جمع از ادب شده شیرین برکات در سنه زین عهد دو لقمه شکر
باران بارید ریزه قند و نبات این قصه را نیز از حکیم موصوف نقل کرده بود در جمله
اندیشه آنچه جابان نمود که تحریر شش از مطالب تنها میدارد حاصل آنکه آخر کار اقوال حکما سائل
قصه مرور زمانهای نرسید دست ازان بازگشته بر همین قصه اکتفا کرده که مطلب سخن دیگر است

و قسمت دیگر میان بخش ... که آنرا آشیا گویند بر دانایان روزگار و عاقلان
تجربه کار مخفی نماند که در کتب تواریخ معتبر مسطور و مذکور است که حق سبحانه تعالی حضرت نوح علیه
السلام را سه پسر کرامت فرموده یکی سام دویم حام سوم یافث پس نوح علیه السلام این دنیای
قدیم را به سه پسران خود تقسیم نمود چهار حصه از ربع مسکون نامند و اولاد ایشان در اطراف
ممالک مذکوره سکونت اختیار کردند و هر ملک بنام هریکی از ایشان شهرت یافت و از سام بن نوح
پسر تولد شد هند و سند و کیج مکران روس چین عجم عراق و بعضی بر آنند که
~~پسر سند و کیج پسر مکران روس و چین و عجم و عراق~~ و بعضی بر آنند که سند پسر سند و لیج
پسران است و حکیم بطلیموس این را هفت بخش کرده هر بخش را به اقلیم موسوم ساخته مابین دو قسمت
اقلیم مشهور است و کاتب الحروف این دنیای قدیم و جدید را حسب قاعده حکمای فرنگ بر چهار قسمت نامیده
اول آشیا دویم افریقه سوم فرنگ چهارم امریقه که عبارت از دنیای نو است اول حال ملک
آشیا مختصر بیان آورده میشود و پوشیده نماند که از ولایات عالیه هندوستان ملکی است خوش و هوا آبادانی
بسیار نه ... بر ضمیر پوشیده نیست که هند بن سام بن نوح علیه السلام و بعنایت ایزد پروردگار
عالم او را اولاد بکثرت بخشیده که ملک ویران آبادان گردید و بر السنه عوام و خواص مشهور است که هند مراد از مسکن هنود
این اعتبار نیست آنچه بالا مذکور شد صحیح است اگرچه برای تردید این قول دلایل قوی بسیار اند مگر
مطلب ما ... اینکه ملک هند دو اند یکی هندوستان دویم ملک حبشه که مسکن نصرانیان است

و در ملک انگلند و غیره مانند آن [illegible] را هند مغربی و این هندوستان را که هند مشرقی مشهور

است [illegible] و اکثر مراد از ساکن هندوان می بود ملک [illegible] را هند مغربی نگفتندی و بعد [illegible]

[illegible] از نسل هند [illegible] بادشاه عظیم الشان [illegible] بود پیدا شد قبیله [illegible] بقوم [illegible]

[illegible] و اکثر قوم ها [illegible] پرستی می کردند و اکثر بتخانه های [illegible] بعضی [illegible]

و در این [illegible] که در زمان [illegible] هندوان [illegible] پرستش [illegible]

و [illegible] که در زمانه اسکندر رومی [illegible] با [illegible] قنوج [illegible] بود

[illegible] و دیگر در زمانه [illegible] گروه [illegible]

[illegible] عناد و فساد واقع شد [illegible] گروه [illegible]

آمده [illegible] در کتاب [illegible] که [illegible] این هند است [illegible]

[illegible] فتح و فیروزی [illegible] شهر [illegible] اکبر [illegible]

و در شهر [illegible] که بر کنار دریای [illegible] واقع است [illegible] هندوان

زمان [illegible] اصل [illegible] از ملک [illegible] در زمانه که [illegible]

و بار غلبه اسلام [illegible] از آنجا دولت اسلام [illegible] اکبری [illegible]

رو بهرا آورده در ممالک هند و سکونت [illegible] ساکن شدند [illegible]

که قوم [illegible] بت [illegible] بود و کثرت این فرقه گردد رفته رفته از آن گروه [illegible]

و تا حال عمدت مذهب ایشان [illegible] باشد تا شاهی ان کرده اند و

بعضی میگویند [illegible] یعنی چون افراسیاب والی توران سیاوش

بن کیکاوس شاه ایران را بیگناه بخواری کشت ایرانیان [illegible] آتش کرده [illegible]

[illegible] این رسم مذکور از آنها گرفته اند و بعد انقضای عرصه دراز راجه اننگپال

در سنه [illegible] بکرماجیت [illegible] مذهب شهر [illegible] بعضی می نویسند که او آنجا

مسمی [illegible] دهلی [illegible]

و در سنه [illegible] بکرماجیت [illegible] شهر [illegible] دهلی [illegible]

[illegible] و در سنه [illegible] هجری سلطان شهاب الدین غوری [illegible]

[illegible] شهر [illegible] منقطع گردید و سلطان قطب الدین ایبک

[illegible] سلطان شمس الدین [illegible]

[illegible] در عهد سلطان [illegible] و غیاث الدین

در سنه ششصد و [illegible] هجری [illegible] حضرت نظام الدین

اولیا [illegible] سنه [illegible] هجری [illegible]

و [illegible] شهر [illegible] عالی [illegible]

نصیر الدین [illegible] پادشاه غازی [illegible] حضرت امیر خسرو دهلوی [illegible]

... سلطان جلال الدین ... غیاث الدین ... شهر ... سنگ

آمده‌اند و غیاث الدین ... در سنه ششصد و ... هجری شهر ... را بنا کرده ... آباد نام کرد

و آنجا را ... فیروز شاه ... غیاث الدین شهر دیگر آباد نموده و یک قصر ... از سنگ ... تمام

و دیگر منازل ... تعمیر کرده ... فیروز شاه ... در سنه ... هجری شهر ... طرح انداخته ... حسن

... سنگ ... یک مناره جهان نما برافراشته ...

حال در کوه فیروز شاه موجود است ... که ... از

... تا جهان ... [illegible] ... در عهد ...

... در سنه ... خضر آباد ... گشته ... با ساخت ... مبارک ... شهر ...

در سنه ... هجری ... پادشاه ... [illegible] ...

شیر ... کوشک ... شیر شاه ... سلیم شاه ... سلیم گده آباد ...

... جهان آباد ... مقابل قلعه ... اسلام ...

شهر آباد نموده دار السلطنت ... روی زمین ... [illegible]

و نام شهرهای دیگر ... [illegible] ...

جلوس ... جهان پادشاه صاحب قران ثانی قریب ... شاه جهان آباد ...

... [illegible] ...

دهلی

و این شهر جانب شرق برکنار دریای جون معمور است که بکمال خوبی و اعتدال استحکام تمام تعمیر کنانیده

بر آن جا [illegible] چه [illegible] هر یک [illegible] منصب ایشان [illegible] که شهرها نموده [illegible] بیست

[illegible] در [illegible] گردید [illegible] که [illegible] و صرف مبلغ پنجاه لک روپیه

روپیه [illegible] سال [illegible] پنجاه [illegible] هجری [illegible] سال [illegible] شاهجهانی [illegible]

باتمام رسید [illegible] و [illegible] منزل

و [illegible] و [illegible] عمارات [illegible] شاهی

[illegible] جاده [illegible] گردید [illegible] عمارات

[illegible] قلعه [illegible] شاهجهانی [illegible]

اندرون [illegible] قلعه [illegible] نمود

[illegible] و تاریخ [illegible] چهارم ربیع الاول [illegible] هجری [illegible] دروازه [illegible]

راه [illegible] و اندرون [illegible]

[illegible] و مکانات [illegible]

دروازه [illegible] و مکان [illegible]

[illegible] و مکانات

[illegible] بیست

و جهت شمال آن بیرون دروازه دهلی تا [illegible] از عشرت علیخان و بالای دروازه مکان نوبت [illegible]

نصب ... دیگر مکانات [illegible] در [illegible] شاهی و اندرون نقار خانه ایوان عام که در انجا از عهد شاهجهان

بادشاه غازی تا عهد سعدت [illegible] حضرت شاه عالم [illegible] شاهان [illegible] و جانب شرق آن [illegible]

تا عهد شاه محل معروف [illegible] دیوان عام و متصل آن دروازه عالی دارد و اندرون آن مکان جلوخانه

و در انجا صحن دیوان خاص است و محاذی [illegible] سنگ لال [illegible] میان [illegible] و این پرده و دروازه [illegible]

[illegible] مقام [illegible] خوش و درست که رسم بجا آوری آداب تسلیمات و کورنش [illegible] حضور بادشاه [illegible]

[illegible] است و اندرون [illegible] مثمن برج [illegible] حضور [illegible] مسجد و مکان عقب حمام [illegible] که ولیعهد [illegible]

در انجا [illegible] مکان [illegible] روزگار است که در دنیا نظیر ندارد [illegible] محل [illegible] شاه برج و دالان [illegible]

و شمالی باغ حیات بخش معروف [illegible] بهادر [illegible] حوض [illegible] که کشتی [illegible] در آن میگردد [illegible]

و دالان [illegible] محل [illegible] حوض سنگ [illegible] و [illegible] حوض دیگر از یک سنگ ساخته اند و نهر [illegible] طرف

آن [illegible] و اینهمه عمارت متعلق باغ حیات بخش دارد و شاه برج در شمال محل مرقوم واقع و آب نهر که تقسیم

میشود راه او از همین برج است و در آن دو حوض اند که [illegible]

آن [illegible] حوض [illegible] که متصل دیوار برج مذکور [illegible] از سنگ [illegible] ساخته اند و در قطعه دوم باغ که

معروف به مهتاب باغ است در انجا مکان تبرکات آثار شریف و مکان [illegible] و غیره جانب شمال دیوان عام واقع

[illegible] دروازه است که بیرون آن مکان اصطبل خاصه و راه دروازه مهتاب باغ و مسجد چوبی و [illegible] جنوب دروازه است

[illegible]

بیرون از انجا براه خانه مولوی [illegible] مرزا حیات کشمیری بهادر و جاهای [illegible] محل و مکان سلاطین و غیره ان دیوان عام

دروازه مکان [illegible] عالی [illegible] از انقلاب زمانه خراب می شود [illegible] نام

می خوانند [illegible] قلعه [illegible] نور الدین جهانگیر بادشاه

غازی [illegible] بنا نموده بر دیوار [illegible] بر لوح سنگ بر نوشته [illegible] شد بحکم شاه نور الدین

جهانگیر [illegible] سال تاریخ [illegible] و بر دیوار [illegible] این تاریخ کنده [illegible] الله اکبر بحکم

[illegible] شهنشاه عدل و داد [illegible] جهانگیر ابن شاه اکبر

[illegible] جلوس

[illegible] تاریخ [illegible] حسین [illegible]

[illegible] شهر [illegible] جهان آباد [illegible] محله [illegible] سواد

[illegible] مساجد و خانقاه و مدرسه [illegible] بکثرت [illegible] شهر [illegible]

[illegible] اگرچه در طول و عرض زیاده از [illegible] اما [illegible] خانه [illegible] و عرض [illegible]

[illegible] کرده نمی‌توانند که [illegible] و [illegible] شهر [illegible]

[illegible] فکر و بنیاد [illegible] انجا [illegible] زبان [illegible]

[illegible] مسجد جامع [illegible] سنگ سرخ [illegible]

[illegible] چشم فلک مثل ان ندیده و گوش زمانه نشنیده بنیاد [illegible]

بکرو ان گنبد ابیش فی تمامه عالم با وجود بر بنیانش [illegible] با چرخ بلند سر [illegible] کهکشان [illegible]

[illegible] فیض نور افشان محل اجابت دعا [illegible] مقبول درگاه کبریا و [illegible] سد سکندری استوار

[illegible] و دو ستون بر بنا در اندرون و یازده در بیرون دارد محاذی بالای رواق طاق

در [illegible] که مقام امام است بخط [illegible] کنده قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا

من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم لمسجد اسس علی التقوی

من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین

و مقصوره سنگ مرمر [illegible] | و چهار در درون بیرون مسجد [illegible]

[illegible] و سیاه و سه عدد [illegible] | یازده در پای [illegible] عمارت این عبارت

کنده است [illegible] بفرمان شهنشاه جهان پادشاه زمین و زمان کیهان خدیو کشورستان خداوند گردون توان

[illegible] [illegible] اساس مسند ارکان ملک و دولت [illegible] عالی نعمت فرمان قدر قدر قدرت

[illegible] رای [illegible] فرخ طالع [illegible] آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت [illegible] بارگاه

[illegible] قدرت الهی [illegible] کرامت نامتناهی [illegible] کلمة الله العلیا مروج ملة الحنفیة البیضا ملک

سلاطین خلیفة الله فی الارضین سلطان العادل الاعظم الاکرم ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی

شاهجهان پادشاه غازی [illegible] رایات دولت منصوره و اعلام [illegible] منصوره [illegible] نصرت [illegible]

[illegible] [illegible] انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر [illegible]

از اشعه روایت احب البلاد الی الله مساجدها فروغ نور مسجد اسس علی التقوی بیان نمایان

و در وصف او فی الآفاق ... ایوان آسمان پایه از قبل او شده و طاق سپهر

اساس با کیوان پیوسته ... کرهٔ طاق قبهٔ معموره آسمان چون نیلشان ... سبع

سموات کعبه اعبار کهکشان و آسمان ... و دو بود ... قبه گردون بود ... طاق بود یا

طاق از عقیق ... فروغ ... لمعه آتش طاق حبابی نمایانست ... در ره

مصابیح ... بر افکن عالم ... نور افزای فضای ... در مسجد اقصی

نردبان مقامات قاب قوسین او ادنی ... محراب ... نشانی

نشانات بیان ولقد جاءهم من ربهم الهدی ابواب رحمت ... والله یدعوا الی دار السلام

مسامع ... بنده و مناره سپهر ... برای یجزی الذین احسنوا بالحسنی ... رواق گنبد

فیروزه ... سقف رفیع ... افلاک ... برمواجب غلمان خط طرز

بر دو جانب کنده [illegible]

[illegible]

صحن وسیع دلکشا ... صحیحه و پاک ... فضای ... روح افزا ...

از روضه رضوان حکایت کرده عذوبت ... از لعاب چشمه سلسبیل ...

در هفتم شهر شوال سال هزار و بیست و نه موافق سال چهاردهم جلوس سعادت مانوس با بخت همایون و طالع

[illegible] بنا [illegible] و عرض مدت [illegible] سال [illegible] کاربرداز کارخانه قدرت [illegible]

به اهتمام کارفرمایان حسب الامر [illegible] و استادان [illegible] و کوشش معماران [illegible]

صاحب هنر و اتفاق مبلغ ده لک روپیه صورت انجام و اختتام پذیرفت [illegible] و نهایت [illegible]

در روز عید فطر بقدوم پادشاه ظل الله [illegible] صیانت کرده روز عید و ادای وظایف

چون عید [illegible] و عید الاضحی مرجع طوائف انام گردید و پایه اسلام و ایمان را [illegible] و صیانت

کرامت فرمود [illegible] و [illegible] این وسعت و [illegible] دارند و نظر

و [illegible] بر جهانیان [illegible] گذاران عصر و فقرت پروران نظم و نسق و سوانح نگاران [illegible]

و ارباب [illegible] و دولت شایع [illegible] اصحاب گشت [illegible] این شکوه و عظمت زبان قلم

این گنبدیست فرازنده کاخ هستی و طرازنده [illegible] و هستی [illegible] قرة العین [illegible] نگارخانه آفرینش

است [illegible] مجامع ملکوت [illegible] تقبیل [illegible] معتکفان

جوامع [illegible] و در دورش [illegible] معموره جهان [illegible] دولت جاوید [illegible] طراز این پادشاه [illegible]

همایون مقدس مبارکش [illegible] جهان [illegible] [illegible]

[illegible] مصرف مبلغ ده لک روپیه [illegible] این [illegible] و میگویند

که این ده لک روپیه سوای [illegible] و غیره که راجهای هندوستان بطریق تحایف و پیشکش فرستاده بودند

فلذ

و باب شمالی مسجد مکان آثار شریف محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر دروازه اش دو لوح
سنگ سرخ است این تاریخ کنده بیت آثار مبارک سرور آخر زمان ؛
در زمان شاه عالمگیر خاقان زمان ؛ باشد بدوست ساخت در و نجیبه سنگ سرخ بنده با اعتقاد
صندق عالی المکان ... ؛ گفت
بهر خود ... و میان صحن مسجد واقع است ... کمند مغرب
و ... کمان شمالی ... نشست یک قدم در آن ... کرده اند
گویند محمد رسول الله ... را آنجا ... بجاست گر شود این
زیارت ... بنای آن ... بگفت جای نشست رسول الله
... اعتبار ... آورده ولیل می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... قبله نشست
نکرده اند و از نشستن آنجا ... و میان صحن مسجد ... دالان های شرقی برای
ساعات ... در آن ... نصب است واقع و شمار زینه های سه طرف مسجد شرقی
سی و پنج و شمالی سی و نه و جنوبی سی و سه عدد اند و زیر زینه های شرقی و جنوبی وقت سحر
گوزری فراهم میشود که جمیع ... بطور ... و رخت و خرید ... قماش و کبوتران ...
شتر ... و کابلی و دیگر جانوران ... اسباب و سلاح و طعام و کباب
مقدار ... روپیه میشود و شام ... قصه خوانان افسانه ها گفته ... حافظ

سرمد درویشی که صاحب حال و قال در عهد اورنگ زیب عالمگیر بکفالت بند و بیت شهید شده بود
مقصد این مزار شاه سرمد در پهلوی مسجد مذکور بجانب جنوب است و قضیه وفات سرمد مشهور است مجمل
آنکه در درویشی و بیرون نظم بهره داشت چون اسلام آورد صاحب ولایت و کرامت گردید عقاید ملاحده
روزی قاضی قوی بار در خورد و گفت ای فقیر با شرع جامه نمی پوشی و برهنه می باشی اگر مسلمانی می خواهی
ستر عورت کن فقیر خندید و در راه ظرافت گفت مجبورم که درین ایام شیطان قوی است قاضی این کنایه را بخود
فهمیده هر چند بظاهر خاموشی کرده بود در باطن بجهت سرمد کینه داشت چه که سرمد بهمه اندیشه عاشق
بود و در نوبت عشق سعید که او را خدا می خواند قاضی قابو دیده شکایت عریانی سرمد پیش پادشاه برد
و پادشاه خود چنین مشکل را تکلیف نداشت بلطف پادشاهانه بسرمد نوشت که جامه بپوشد و بر
پادشاه سرمد در جواب نوشت رباعی آنکس که ترا تاج جهانبانی داد ما را همه اسباب پریشانی داد
پوشاند لباس هر کرا عیبی دید بی عیبان را لباس عریانی داد پادشاه جواب دید و هم گرانید رقعه دیگر
نوشت بدین مضمون که از فحوای مرسله شما معلوم شد که سرمد اینجا شده داری از اسم ترک خود کرده
سرمد باز جواب نوشت رباعی سرمد غم عشق بوالهوس را ندهند سوز دل پروانه مگس را ندهند
عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند بر رفت این جواب پادشاه هر چند از
مدارکشی از وی پسندید که قضیه را سست بود و اتفاقاً روزی پادشاه و قاضی و هم سرمد در مجلسی
جمع شدند قاضی فرصت را غنیمت دانسته و وسوسه کینه آورده این مرتبه پادشاه را جرأت کیست

درین وقت سرمد این مصرعه از قاضی شنید و بدیهه گفت مصرعه [illegible] اینهمه جیدست با غیرت شنید
این مصرعه قاضی بپادشاه گفت اکنون بحق این بی شرع که بر روی پادشاه کلمه کفر گفته بمقتضای
بادشاه کیست فرمان داد قاضی تأمل کرد چون جلاد تیغ برگردن فقیر براند سرش از تن جدا افتاد تا [illegible]
انگشت پا بدر استخوان آلوده بر دیوار نوشت شعر سر جدا کرد از تنم شوخی که با ما یار بود قصه کوته
کرد ورنه درد سر بسیار بود عقب مسجد جانب غرب دوکانهای بقالان و بزازان و میده و گرانی بازار
چاوری مشهورست شد فقیر [illegible] زیر قلعه باین لاهوری
دروازه نو دهلی دروازه صاحبان عالیشان بحکم داد اکبر خرد بپادشاه در تالاب عریض و عمیق بنا کرده لال
دگی موسوم نمودند بصرف مبلغ لک و چهار روپیه که دور شش [illegible] از سنگ سرخ تراشیده ساخته اند مدت
دو سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری در ماه صفر مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی
در ماه فروری باتمام رسید طولش بانصد فت انگریزی که یکصد و شصت و دو یکصد و پنجاه شد و عرضش یکصد و نود و
پنج فت که پنجاه و چهار شود عمقش چهار زرعه مرتب نموده از آب نهر که اندرون شهر جاریست مملو نموده چشمه فیض
بر روی عالم کشاده سوای این بیرون شهر آثار قدیم و مزارات علما و فضلا و فقرا که در عهد خود مشهور
آفاق بوده‌اند بان کثرت اند که گویا یک عالم خاموشان بعالم خواب آباد است و این شهر [illegible] نصف کرده
معلوم است که آنرا در سلف سری کمر کفندی ابو علی [illegible] بان هندوستان که درین زمانه بلقب احمد مشهور اند
نامده اکنون آنرا از عرصه بعید قبیلت صحت گویند چرا که مزار پرانوار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی در آنجاست

و اینجا در ما بکه رای و مبال قوم جوان آنقیده اصولت کا لقیش مشهور بود و سلطنت میرا سلطان

شمس الدین التمش غازی ... ملک ... دولت ... دست سلطنت ... که هر کا سلاطین بود

گرفتند و ... التمش بعد ... دست ... و ... مشهور ... بعد آن

بود اسکندری و باید دانست که پادشاه روم را قیصر گویند و تخت ... روم قیصر در کتب معتبره یونان

دیده ام که روم ... تختگاه آنها ... است که ... قیصر روم قسطنطین نام شهر ... بنا کرد

خود او ... را قسطنطنیه نام نهاد و چون آب و هوای آنجا ... قیصر روم ... شهر روم را ... نشسته در آنجا

گرفت ... تمام ... روم ... ممالک ...

قسطنطنیه روم شهرت یافت و بعد از آن شهر اهل اسلام از نصرانیان ... گرفته نام اسلامبول نهادند

یعنی جای اسلام بعد ... استنبول اشتهار یافت و ذکرش مفصل در ... روم خواهد

زیرا که ... سوم از ممالک عرب ملکیست که ... گویند و پادشاه آنجا خلیفه خوانند و ملک

... تو ابع ملک ... چهارم ... پنجم ... مصر را فرعون ...

و ... حضرموت که ... زبان ملک ... قدیم عربی است که از زبان حمیری ...

و ... عمان و یمن است ... ششم پادشاه چین را فغفور گویند ...

سلاطین ... گذشت هر یکی ... پادشاه ... بوده اند ... دیگری که ... متمکن شده

خود را ... نام ... مشهور کرد ... ممالک ... مخصوص

کہ بعد

آنچه مسطور است که بعد فتح این مملکت از سلطان معز الدین محمد سام بنا شده بود و تمام پیش منبر آن مسجد
ستونها از سنگ [illegible] عجیب و غریب است که [illegible] نقاشی کرده اند بر پیشطاق او تمام [illegible] این نوع قیاس
باید کرد [illegible] سلطان شمس الدین التمش موجب [illegible] عمارات بنا [illegible] حضرت خواجه قطب الدین کاکی
در [illegible] و [illegible] است که [illegible] مشهور [illegible] مسجد [illegible] نقش
[illegible] بنا کرده [illegible] اکثر ستونها صورتهای اصنام بوده معکوس کرده در عمارت مسجد
بکار برده [illegible] در مدت [illegible] که عمارت مسجد با تمام رسیده و یک مناره که ناتمام [illegible] قطب صاحب گویند در
سنه [illegible] و سی و پنج هجری [illegible] و یک منزل بالائی از صدمه برق [illegible] و آن منزل در عهد
دولت سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودی در سنه نهصد و [illegible] هجری به اهتمام فتح خان بن [illegible] عالی [illegible] در
[illegible] در عهد فیروز شاه [illegible] در سنه [illegible] و چهل هجری
گردیده و از اتفاق زمانه باز آن منزل [illegible] اکثر بعضی [illegible] که چنین عمارت عجیب که در عهد سلطان
تعمیر دارد خراب شده و [illegible] سلطان شمس الدین التمش هم زنده [illegible] این مناره
[illegible] تمام [illegible] ما لا کلام [illegible] کرده ام [illegible] صد ذرعه [illegible] در زمینه [illegible]
بسته و متصل این یک مناره دیگر ناتمام مانده [illegible] میان این هر دو مناره [illegible] عوام حکایات عجیب و قصه‌های غریب
نقل میکنند بعضی ازان اظهار می سازند که این هر دو مناره [illegible] مسجد قوة الاسلام اند و دیگران دلایل معقول
خلاف آن می آرند که این معنی ممکن نیست که تمامی عمارت ناتمام ماند تنها یک مناره با تمام رسید و اگر بالفرض چنین هم باشد

هر دو مناره با هم مشابه است بی شبهه مناره ناتمام در بلندی از مناره اول بزرگتر است پس در صورت اتمام

این مسجد چگونه میشد که دیده نشد و قول صحیح چنین می آرند که مناره اول را که هندوان آن را راجه پتهورا

پتهورا بنا کرده برای گنگ اشنان دختر خود و مشهور است که کدام سبب بر روی پیشانی تناول طعام در پای گنگ را ببیند

پاس خاطر دختر این مناره را تا که ناتمام کرده بود بعد از آن سلطان علاء الدین خلجی در عهد خود خواست که یک

مناره بنظیر این مناره سابق بنا کند بنیادش نهاد اما [illegible] برهان مناره اول اثبات آن

کنند و لیکن ایشان توان بلند یافتن نیست چه مقصوره مسجد از روی منشور کند و مثبت مناره است

برای بنای این ایام [illegible] که این مسجد است که چنین حکم باشد اگر یک مناره در قرب برای ایشان تعمیر شده

و قبه قرینه مناره و مسجد که بنای این مسجد است که دل شاید و مقصوره مسجد ناتمام ماند که انشاء آن

مناره دیگر است لیکن ... چنان صحیح پیوست که در سنه هفتصد و یازده هجری سلطان علاء الدین خلجی که

که تعمیر مسجد را بنای شمس الدین التمش بسازد و مناره پیش در بلندی مضاعف از مناره اول گرداند

حسب نقشه های مناره دیگر در مناره اول نهاد ... اجل فرصت نداد و مناره ناتمام ماند و اثر آن مناره ناتمام

موجود است و حضرت امیر خسرو دهلوی که در آن زمان موجود بود در خزاین الفتوح و قرآن السعدین می نگارد

برای صدای تحریر چند فقره را ... بر آورده از درج اوراق ساخته تا ناظرین را در این مسجد ... نشانهای

باقی ماند از خزاین الفتوح ... نسبت به آثار مسجد جامع که بنا از دین و دنیا مبانی او و خدا را نیست

عمارت بنیادی نهاد که سپهر ... پیدا کرد و آغاز این ... نسبت خاص از مسجد جامع حضرت کرد و فرمان داد که

نقره

منقوش قدیم را چهارم تجدید صد صد چنان مرتفع کردانید که سپهر هشتم را دوست ... شکل ایوان و الا در
رفعت اکر دو پای سنگ مهر آوردند و از زمین پیشگاه تا پایه نردبان سنگ ثابت قرار چنان افزود کردند که بر کوه الوان
نقش سنگ و رنگ بدیعه بالا رسانیدند که مهر و ماه از آن نظام انتفاع کرد چنان که امد ثبت بازار نهست دیگر بوقلمی فرود آوردند که کوه
باز بمثل قران خواندن از ارتفاع این کتابه میان زمین و آسمان نقاری پدید آید که بر کرد رفت چون عمارت بالا نیز رفت
و هر تنی فرود نا باز تمام گشت مساجد دیگر که بسپهر استحکام بنیاد بود که چون بر زمین قیامت بام برخیزد فلک نشد که ش
بر روی هیچ محرابی خم نکرده و مساجدی که در دیوار آنها نقش بدایع و مساجد کشته بود و سقف ونقش تجدید و رنگ مشرق
چنان در نظام آوردند که قواعد الصلوة علاء الدنیا والدین چهره روی از سر اداء نافت وارکان او به درستان نهج خمسه مسلمانی
سویه و ممهد گشت چون در پی این بنا کج تعدیل تقوی بود که تو سپهر آن از کونه کبود گشت سعی دیگر در آ
کردن جامع منت دارند سبب ازین مناره بنا کردن آغاز کرد نسبت انجام مسجد و مناره چون توفیق ربانی
بنیان مساجد تحمل بار تجدید در همه جا آوردند تا نماز که بحرم از خرابی ایمن گشت علو همت بر آن داشت که مناره بلند
مسجد جامع را که یکانه دهر است و کانه کرد آمد که سپهر اعدای عمارت عالی مشرقی عالی از آن برآورد که بر آن بالا تیر
نتوانند بود همت فرمان داد که صحن مسجد را ساحتی بر چه فراخ تر آوردند تا جماعت اسلام را که از وسعت تو تنیق
در جهان نمی گنجد عرصه جهان در جهان همی آید و دو مناره بجهت تقویت عمارت تضعیف آن کرد تا کمالش از آن نسبت
سرفرازی گیرد و کلان مناره قدیم قبه کمر جدید نمایه بشارت داد تا جنگلی کردن های سپاره که در کمان بکار و کشته
زیر دست بکار آمدند و مشتری تجدید سنگ عقاب باز کرم کرده و مهر از آن تو شرف جودی تجدید آری چه بیگانه عمارت

بهشت ... بود و ... سنگ ... اگر ... تمام ... بهشت ... دارد

تا آنجا ... سنگ ... از ... سنگی ... بعضی ... دامن کوه ...

و ... سنگ ... تمام ... عاشق ... دامن کوه ... جا ... و بعضی ...

از ... روی ... آن ... آهنین ...

... سنگ ... بهشت ... علیه ... برهان مبین ...

... مسجد ... سنگ ... قدیم ...

... سنگ ... تحریر ... در آن ...

... سنگ ... آن

... سنگ ... سنگی ... سنگ ...

... سنگ ... دیگر ... سنگ ...

سنگ ... سنگ ... روی ...

اگر ... روی ... سنگ ...

... سنگ ... مسجد ...

... مسجد جامع ... شجره طیبه ... این مسجد جامع ...

... آمده در وی ... بکوه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible] ... سنگ تراشی ... [illegible]

[illegible] ... سنگ ... [illegible]

[illegible] ... ساز ... [illegible]

شبیه باشد هر که سنگ و نقش نقاشی ... سر برآورده انگاه باشد ... [illegible]

گهی بردن ... ماه خیر مسجد ... که سر حضرت جلوه دارد ... زان جمله بر بالای ... [illegible]

برای زیارت ... شد چو بلند ... از خویش ... [illegible]

سایه طرف ... تا فلک ... برشرف ... از پی رفتن ... آسمان ... تا

بفلک نردبان ... گرد سرش گرد موذن چو گشت ... قامتش از مسجد اقصی گذشت ... موذنش ... [illegible]

گشته قامت موذن نوا رسید ... مسجد جامع ز ... بهشت ... [illegible]

و این بیت بخط ثلث بر دروازه منار بر لوح سنگ سرخ نوشته اند قال النبی صلی الله علیه وسلم

من بنی مسجدا لله تعالی بنی الله فی الجنة بیتا شد عمارت منار حضرت سلطان السلاطین شمس الدنیا

والدین مرحوم مغفور طاب ثراه وجعل الجنة مثواه شکسته بود منار مذکور در عهد دولت سلطان الاعظم

المعظم المکرم سکندر شاه بن بهلول سلطان خلد الله ملکه وسلطانه وعلی امره وشانه و عمل تمامه را و فتح خان ... [illegible]

عالی ... حقا ... بالا ... ربیع الآخر ... [illegible]

بر دروازه بالا بالای ... این عبارت بخط ثلث کنده در منار ... سنه ... [illegible]

تا قیامت ملک با فتوح بر کشد ... سبحانی قبول پادشاه ... ابن جهانرا به احتیاط عمارت

خلق چون این ملک از جمیع آفات مصون دارد تا این ... شریف در منزل لطیف اتحاد نمود و ... صحبت

... قرة ... البرکات ... مدومت ... شروف السراف اند ... وعلو لسلام المشرقین

گردید ... ملوکانه ... ابن ... الحضرة ... ساحت ... فصاحت

... بهایت ... می کنند وهو العاریة فی الایام الدولة السلطان الاعظم

الملک ... مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم شمس الدنیا والدین مغیث الاسلام والمسلمین

قهر الامم والادیان وارث ملک سلیمان ابو المظفر ایلتتمش السلطان ناصر امیر المؤمنین ... سعده ... فیما

وجد ... صادق ... مشکوک گردید ... ملک ... گرد

امی است که ... کیلی گویند ... بعضی ... و ...

قوم ... کمال ... در خواست ... که ... تا قوم ... کاید ...

از ... هیچ ... بیشتر ... خویش بودند و ... این ...

که ... هیچ ... کرده ... مبارک ... گفتند که اکنون ... نوابست

خواهد ... در ... گفت که ... کرد ... کار ... کسی ... کنند

... آمد که ... خوب ... هرگاه که کیلی را از زمین بر ... بوده

است از زمان ... بلغاق ... که ... خواهد ... چنانچه از زمان ... در این سال

[illegible] مشهور است نقل کیلی [illegible] مینار [illegible]

سا چون او را برکنده [illegible] کیلی [illegible] شد و باز تو آنجا و کرده کیلی را نصب کنانید

و مکرر مشهود این بر آن اند که این کیلی آهنی [illegible] است که بر آن هر شب روشنی می شد

[illegible] که حال این کیلی آهنی در رساله [illegible] بکتب تواریخ [illegible] که دوم از آن [illegible]

نوشتم و این عبارت بر او کنده [illegible] منکسر [illegible]

[illegible] و اکثر اخلاص نام خود و دیگر نقوش و نصاری و غیره برای یادگار بر آن

کنده اند و دیگر عقب مسجد قوة الاسلام مقبره سلطان شمس الدین التمش است بر محراب دروازه

شمالی جانب بیرون سوره انا فتحنا تا نصرا عزیزا و زیر آن سوره قد افلح المؤمنون تا خالدون

و بر محراب دروازه شرقی سوره سبحان الذی تا علوا کبیرا و زیر آن انا فتحنا تا فوزا عظیما

و بر دروازه جنوبی سوره رحمن تا اول تکذبان و زیر آن لا یستوی تا عزیز الحکیم و بر دروازه غربی آن

سوره الحمد لله فاطر السموات تا یؤفکون و زیر آن فبما رحمة من الله و هم لا یظلمون و اندرون محل

و سوره ملک تا قلیلا ما تشکرون و زیر آن جانب دیوار غربی محمد رسول الله والذین معه تا آخر سوره

و ما محمد الا رسول تا علی القوم الکافرین و زیر آن سوره طه تا [illegible] و اندرون محراب انه لقرآن

کریم تا رب العالمین و زیر آن نغفر لکم ذنوبکم تا فوزا عظیما و بر راست جانب محراب [illegible] نام باری

عز اسمه و آیه قل اللهم و زیر آن کل نفس ذائقة الموت و آیه الکرسی و کلمه طیب و آیه لله ما فی السموات

در

وقل ربی هم انی بار حیم   وانه الله خلق الانسان لقادرون ... و متصل مناره مسطور مقبره امام مشهدی

معروف به امام ضامن برد بر در ان نوشته   بسم الله الرحمن الرحیم   وقطعه حمدا

وعالی بمجاوران حظیره قدس وساکنان این روضه مقدس که امان ... سید ... عبد الله ... بر درگاه

دنیا وآخرت ... نموده نقد جان ... کل محروسه ... درگاه ... متبرکه

نسبت معظم معتبر حضرت شفیع محشر ... اصحاب ... رضی ... ضرب

فی الحرام ... برکات ... محمد علی ... حسینی ... عشر بن

حسینی ...   اندرون گنبد بر بیشانی محراب عربی   بسم الله الرحمن الرحیم

... ... این گنبد ...   اندرون محراب ... نوشته لا اله

الا الله محمد رسول الله و در زیر آن در دور دایره اسم نوشته و در راس ... شمال ... !

برجستگی ... چهار دیواری پخته واقع است ازان پشتی دروازه سر راه حضرت

خواجه قطب الدین علیه الرحمه ... مقبره ادهم خان معروف به بهول بهلیان بر سنگ ... کنده اند

... بسم الله الرحمن الرحیم   ... گنبد مقبره ادهم خان بهول بهلیان

معروف ... گرد اگرد ... چهار ... محراب ... طرف ... دیگر

اسم الله واندرون گنبد ... دروازه نوشته ...

معمول اندرون درگاه خواجه صاحب بر دروازه عربی نوشته   بسم الله الرحمن الرحیم   الم تلک آیات الکتاب

المبین ما بیّنه خمواران بیش درگاه حضرت خواجه صاحب قدس الله سره العزیز واقع بر دروا

اول بر طوب بر کنده بیت نظم خلقی که درین کنج سعادت می‌خفت • از کرم نازش کرخان

سفت • گفتم چه نویسم رقم بخشش • رضوان بدر اسرار در جنت گفت • بر دروازه دوم

شرقی اعلی حاجب قرار طاموج بخط ثلث نوشته نظم • در زمان شهنشه جهان اسلام • شد بنای

بشیر حمایت • کرد بیست و [illegible] جنت • [illegible] با بمثل [illegible] اسباب • گرد صحن بنا که در ایشان

یوسف ثانی از خویست صفا • چون تاریخ تمام کردم عرض • گفت درگاه خواجه انطباق [illegible]

شمالی متصل محل [illegible] تاریخ کنده بیت • در زمان آفتاب چرخ دولت • شد میسر این که کی مبارک

گردون غلام • [illegible] معظم القدر درگاهی که اندر باب او • [illegible] آمد قول ز الباب [illegible] دار السلام • بود هشت

و چهار صد از هجرت گذشته • ز اهتمام شیخ [illegible] بال الحق تمام • بر [illegible] دروازه

جنالی [illegible] مرمر [illegible] درگاه مزار مولوی فخر الدین علیه الرحمه کنده و واقعه است • الله محمد ابوبکر عمر عثمان

علی و بیران نظم • از حکم بادشاه جهان خسرو انام • فرخ شهنشه آسمان غلام • گرد در خواجه دین

قطب نه فلک • گرد دیگر روضه او آدم و ملک • تعمیر شد بحجر زیبا منتظم • تا مدفن شرف دوران

کعبه محترم • بر دروازه بحجر کنده • الله محمد محمد الله • بر جنبانی دروازه سوم • الله و محمد ابوبکر

عمر و عثمان علی الله [illegible] بر [illegible] کنده • از سعی کمترین غلامان شهریار

با اعتقاد معتقد کامل العیار • رفته [illegible] به یار بهشت عدن • تاریخ یافته بهار بهشت عدن

بر پهلوی راست با تمام گنبد بر سنگ سنه حال سی فرح ... بر پهلوی چپ اتمام شد سنه ۱۱۳۳ راقم عبده

شمشیر بن رقم ... در درگاه بر دیوار چینی کار بالین مزار خواجه قطب الدین بختیار علیه الرحمه کاتب ... نوشته

و تاریخ وفات چهاردهم ربیع الاول سنه ۶۳۳ هجری مطهر دو شنبه بود متصل مزار خواجه

قطب مزار حاجی الحرمین ... نوشته و دیگر مزارهای خاص بابین مزار خواجه قطب الدین رحمهم الله علیهم اجمعین و

بیرون احاطه مجید ... در مرقد قاضی حمید الدین ناگوری علیه الرحمه مرتبه ی واقع و بر تعوید قبر نوشته

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین امنوا و کانوا یتقون و بر پهلوی راست نبیس

علی باب الله لا اله الا هم الموت والحسه القبر ولا نور فرحه التقیامه و بر پهلوی چپ انا فتحنا لک فتحا مبینا و

بر پشت تعوید هذا مرقد المنور قطب الاولیاء فی الافاق وغوث الاقطاب بالاستحقاق علامة العالم العامل

الولی الفاضل الکامل شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنور عمره ادرهمه فادو فقرا سلیمان بن

شیخ ... فی سنه اربع و سبعین و ستمات وقت حضرت شیخ المحققین قطب العارفین شاکر بارگاه قدس سره

و اهف کنده است دریای حقیقت ... طریقت حضرت محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید ... مرقده

شب دوشنبه دهم ماه رمضان المبارک فی الجمعه ... الشمس ... سنه ۹۰۰ ... کتبه

مزار مولوی فخر الدین رحمة الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صل علی محمد

و علی آل محمد و بارک و سلم ... که نشت فخر دین ... جهان را بین سرای فانی بر ساخته ما داد ... دوام

سال وفات آن مه ... تاریخ گفت ... خورشید ... فخر الدین ... ۱۲۲۳

[illegible] که با من در ابرولا مغفور واقع است ⁂ گفت سال وصال او هاتف ⁂ نور مغفور

تو [illegible] [illegible] مرتفع شد آیة الکرسی و کل من علیها فان [illegible] والان نعره نور

ممنوع [illegible] که در آن جا سجات [illegible] خانقاه بنا کرده بود [illegible] آنکه نور افلاک مرتبه مثل [illegible]

مودود [illegible] سیر [illegible] سرت ⁂ ارشد [illegible] درگاه قطب الدین ⁂ محل بنا کرده [illegible] سال تاریخ

معمار دست [illegible] وقف [illegible] که [illegible] بهشت [illegible] [illegible] بسک [illegible]

آیة الکرسی [illegible] [illegible] در مسجد درگاه خواجه صاحب این تاریخ [illegible] مودود لطف [illegible]

[illegible] [illegible] اسدی [illegible] رسوخ اعتقاد ⁂ خسرو فرخ سیر [illegible] مسجد زیبا

بنای مسجد درگاه [illegible] ⁂ [illegible] نشر [illegible] ⁂ سال تاریخ [illegible] شد

[illegible] که اندر درون دروازه اول درگاه است [illegible] شاه عالم [illegible] الدین که در عهد [illegible]

بعهد این شاه [illegible] [illegible] [illegible] شاه قطب الدین ⁂ که از مرح [illegible] چشم [illegible]

[illegible] [illegible] میکرد ⁂ شود [illegible] [illegible] نوری ⁂ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سال تاریخش [illegible] بیان کردم [illegible] مسعود

[illegible] [illegible] بیرون آنچه متصل دروازه [illegible] درگاه [illegible] مرقوم کرده [illegible] نعره [illegible]

[illegible] پیر دستگیر الله محمد علی فاطمه حسین و حسن علیهم السلام یا غوث الاعظم ⁂ در عهد جهان

پناه پادشاه عالم ⁂ [illegible] [illegible] و صفا ⁂ تعمیر نمود خانقاه و مسجد ⁂ [illegible] درگاه قطب دین و دنیا

بنا

تاریخ [illegible] چو گفتم لقاء الله [illegible] گنبد مقبره شاه عالم [illegible] مرشد [illegible]

این گنبد [illegible] بسم [illegible] این عبارت [illegible] مقبره شاه عالم [illegible]

[illegible] شاه عالم [illegible] و برای [illegible]

[illegible] سال [illegible] در فردوس [illegible]

[illegible] شاه عالم

[illegible] شاه عالی [illegible] فردوس [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] شاه عالم و عالم [illegible]

عالم [illegible] سال [illegible]

[illegible] الکاتب [illegible]

باین بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible] مکانات پادشاهی و دیوان خاص و دیگر مکانات [illegible]

[illegible] مقبره [illegible]

[illegible] قطب الدین عبد الرحیم [illegible]

[illegible] مقبره [illegible] مقبره مذکور بالای [illegible]

بود لطف تو چشم امیدواری ما ٭ [illegible] شده از مکان توام ٭ که شب [illegible] پاره و زاری ما

اگر پرده راز تو می یابیم ٭ نقد نقش تو ما به پرده داری ما ٭ تماشاگه تو چشم [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] نظر عشق تو خواری ما ٭ زان لطف تو [illegible] ٭ ولیکن [illegible] شرمساری ما ٭ [illegible]

بجز تو بیکسی و تنهایی ما ٭ بجز غمت [illegible] ما ٭ چگونه بار را انجام آرد ٭ که هست [illegible]

[illegible] زهد گذشت عشق تو بیقراری ما ٭ امید هست که رحم آوری بزاری ما ٭ جمال [illegible]

برون ز نقاب ٭ [illegible] روی نمودی گناه کاری ما ٭ اگرچه [illegible] ٭ بود ز لطف تو چشم

امیدواری ما ٭ [illegible] ٭ [illegible] ما ٭ اگر ز پرده [illegible]

نور [illegible] ٭ [illegible] پرده داری ما ٭ [illegible] کرم [illegible] ٭ [illegible] جرم زیر بار شرم

ساری ما ٭ نظر بسوی جمال آن [illegible] ٭ [illegible] سستی و خاکساری ما ٭ [illegible] ای حجت تو

از منصب [illegible] ٭ ای [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

بر محراب [illegible] و بر تعویذ قبر [illegible] بسم الله و بر قبر دوم آیة الکرسی [illegible] و تاریخ [illegible]

مولانا جمالی [illegible] ٭ [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] شاه عادل ٭ که [illegible] بنای [illegible] ٭ [illegible] رضوان [illegible]

[illegible] ٭ [illegible] تاریخ [illegible] گفت ٭ خدا باقی [illegible] مبارک

[illegible] محمد شاهی [illegible] محمد شاه پادشاه [illegible]

تیاری عمارت جدید در امکان از حضور محمد اکبر شاه بادشاه گردید دیگر مرجع فخری و آخوندان تو شتنه

تاریخ ... حکیم و فاضل و بانی ... شد که شهید اوراق ... تاریخ سال او را الف ... واز

... آمد میان ... که ... و ... دعا نقاره بسیار و مزار ... تن

وصول حسن و مسعودی ... که او را ... گویند و ... حضرت مشکل کشا علی ... علیه السلام

هست و ... عوض ... بزرگان ... قاضی ... بیگی ... مولانا ... الدین ... صیب

... مقبره شاه عبد الحق محدث دهلوی که اندرون گنبد بالای ... این کتیبه نوشته ... از احوال

کرامت اشمال ... قبله و ... المفاخر ابو المجد عبد الحق رح و ... شعور ... حق و

علم کرسند ... او ان بلوغ اکثر علوم دینیه تحصیل کرده ... و دو سالگی از آن فارغ شده ... تحصیل

... از ... بر مسند افاده نشست و ... عنوان جوانی بجاذبه محبت الهی ... دل از دنیا بر

متوجه ... حرمین شریفین گشته ... زیارت ... مشرف ... بزرگوار ... صحبت

... بزرگان ... طالبان ... و تحصیل ... حدیث نموده ... او ان ... بالوف

مراجعت ... مدت ... دو سال ... ظاهر و باطن ... و تکمیل ... ان و طالبان ... علوم

... بر ... که در ... احدی ... متقدمین و متاخرین ... مستثنی

کرده و ... فنون علم و حدیث تصنیف ... کرده که علمای ... اعتماد ... العمل ... اشن

از ... عالم ... آن ... تصانیف شریف او ... صد جلد ... نظم ابیات ... بر ار

بسعی او بیست و اتمام انجامید و کرت و حشمت عالی بعالم مدرس غیاثیه و تاریخ ولادت شیخ بنیاد و تاریخ عمارت
فوائد علم دو زیر ان مدرسه بر چهار طرف بالا صفه آیة الکرسی و در زیر ان بر دیوار ها الیه ...
و دیگر جوانب موضع مرصع بالی ریاست نمودند در کار کاه خواجه صاحب دیگر ... قوم جماعت حجره و جامع سخن
موضع ملک ... انجا مقبره سلطان ... سبب ... مقبره مذکور نوشته لبقعة المبارکة السلطان المعظم
شاهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم فی العالمین سلطان السلاطین شمس الدنیا و الدین المخصوص بعنایت رب العالمین
الی المغفور السلطان ناصر الدین المرضی المبین ابنه الملک لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه
و در جوکت نوشته ان آیة الکرسی تا خالدون و در زیر ان لا اله الا الله الملک الحق المبین و بالای ان انما
یعمر مساجد الله تا اخره و بر دیوار منبر با محراب مسجد آیة الکرسی و سوره انا فتحنا تا فتحا و زیر ان ان اول
بیت تا العالمین و بر دو طرف محراب آیة الله کنده و عدد ان چهار فرزند شد یکی سلطان ناصر الدین علی
دوم برادر ایشان سوم خواهر ایشان چهارم ... پادشاه و در عرش ... ثوال سلطان
سلطان شمس الدین در شهر ... هفتم ... تاج ... و خطبه ... نام
رواج داد و ملک غیاث الدین علی که بنده و داماد سلطان شمس الدین بود منصب وزارت ولد ... صاحب
سرفراز کرده و تمام امور سلطنت بر رای رزین او تفویض نمود و ... کوشش او با جواهر و در مصالح و
لالی متلالی ... بوسی ... آمده ... امور ... جهانبانی و ... نظام
امور ملک برای او بدست نموده ... کرده ... بدرگاه عدالت پادشاه ... او بر ...

و انتقال کرد و ملک چون بمقتضای [illegible] است خدا او و عقل با وی نزاد و انجنان قواعد [illegible]

دکالت پنجم سبب شد که رعایا و برایا در مهد امن و امان آسوده حال و فارغ البال باشند و این پادشاه

[illegible] بسبب [illegible] بود همیشه در رفاه [illegible] همت در آن داشت

[illegible] و در همه [illegible] رعایا دل شاد گردند و بسبب نیکنامی و کمالات [illegible] پروری

این پادشاه و وزیر [illegible] کمی [illegible] بیت وزیر چنین شهریاری چنان جهان چون

نگیرد قراری چنان از آنکه سلطان حق پرست و [illegible] بود خراج و باج ممالک در وجوه خیرات

[illegible] آگاه [illegible] فضلا و علما و اهل [illegible] و اصحاب [illegible] و [illegible]

عمارت مساجد و خانقاه و منازل و سرای برای مسافران و باغات و سر آوردن انهار و غیر ذالک

خرج کردی و برای [illegible] خود صرف نمودی و هر سالی دو مصحف بخط خود نوشته وجه قیمت آن را قوت

ساختی [illegible] یکی از نوکران سرکار مصحف که بخط سلطان بود از روی [illegible] قیمت گران خریده

[illegible] سلطان سعید منع کرد که [illegible] مصحف [illegible]

واقف نشود مغرور شده تا در [illegible] رعایا [illegible]

می کرد و [illegible] که سلطان در دولت نهاد [illegible]

و او برای سلطان طعام می پخت [illegible] التماس نمود که پختن طعام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] که [illegible] شود و او به پختن طعام [illegible]

سلطان سعید [illegible] مراد کرد [illegible] الملک خوشنود [illegible] کهن و مستحقان [illegible] [illegible] بانوان [illegible] بود

صرف کنم و [illegible] تمام صبر کن که دنیا روزی چند است [illegible] با خداوند است تا خدای تعالی ترا در آخرت

متع این نعمت خواهد داد و [illegible] تا [illegible] [illegible] کا [illegible] آمد که [illegible] بسیار

اگر [illegible] سعید [illegible] [illegible] [illegible] الحمد لله سلطان سعید [illegible] [illegible] بود

عمر گرامی [illegible] گذشت و بهشت برین اصل گشت مدت سلطنت او نوزده سال و سه ماه و [illegible] بود

و نقل کنند که چون وقت [illegible] سلطان سعید [illegible] غیاث الدین [illegible] طبیب و حاجی [illegible] بود و [illegible]

که این [illegible] کار [illegible] سعید [illegible] سپاه نموده و [illegible] کشتگان [illegible] غار که [illegible] در آن

موجود است [illegible] هر که [illegible] از آن [illegible] تمامی ارکان سلطنت در اوائل و

[illegible] غیاث الدین [illegible] گفت که سلطان [illegible] کرده است و [illegible]

[illegible] خواهم [illegible] دست [illegible] سپاه [illegible] پیش [illegible] و [illegible]

از روی [illegible] نموده کشتگان [illegible] غار [illegible] دفن کردند [illegible] [illegible] و [illegible]

کرده [illegible] [illegible] [illegible] دو [illegible] ضروری که [illegible]

[illegible] آید [illegible] از یک قبیله [illegible] سکونت [illegible] آن [illegible] مسعود

و مسلمان اگر [illegible] [illegible] چند [illegible] و نیک سیرت و با [illegible] [illegible]

و خلیق و [illegible] و رحم دل و [illegible] و قایم مزاج و [illegible] و عالی همت [illegible]

و بعد بکمال رسیده خصوصاً ... در شهر ... که جامعه آن قوم است نظیر ندارد ...
در ... میان اسلام ... معمور ... مقرران ... رعایا را ... خود می شمارند
و ... میان ... که ... آن ... اصلاً از ... سیده ...
... خلافت ... بزرگان ... اشعار ... که اعتبار کثرت است و آنکه آن
در ... ماندن ... و ... جمیع ... در خوار ... باشند و اکثری از ایشان ... را ...
کرده اند اگر مجمل از تفصیلات ... نگارم ... باید و شرح ... کشیده چون این ... دشت ادبا
نیز از همان ... است ... اینکه مبادا بعضی ... کرده ... بر خود ... کنند ...
از این طرف معاملت ... ملک ... ایشان ... کجهور ... والحال
کجهور همان است که خواجه خضر علیه السلام ... از ... شده ... که قوم ... مشهور است
تابع حکم او بودند و با فریدخان بن حسن خان سور پادشاه ... که شیرشاه اشتهار دارد ... مخالفت دارد
و شیرشاه با وجود آن شوکت و حشمت که داشت ... نتوانست نمود بجز آنکه قلعه ... سرحد ... نتوانست
تعمیر کرد این قصه در اکثر تواریخ مذکور است و شیرشاه با اوصاف حمیده و خصایل پسندیده مشهور بود او را
از جمله مردان است مختصری از ... تحریر می دارم ... وقتی که شیرشاه برای تسخیر
قلعه کالنجر که محکم ترین قلاع هندوستان است ... نمود ... قلعه را در میان گرفت و حقه های
باروت اندرون می انداختند اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه رسیده برگشت و در انبار دیگر حقه ها افتاده

علاوه نفیس [illegible] گرفت [illegible] شیخ [illegible] مولانا نظام [illegible] دانشمند [illegible] آقا جان [illegible] شیروانی [illegible] کتاب [illegible] بوده اند

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible] روای

هم بدستور [illegible] مدرسه [illegible] سر انجام [illegible] که مسجد [illegible] فضل

متبرکه معروف و موقوف و برای [illegible] از جمله [illegible] سال [illegible] گذشت از انجمله [illegible]

[illegible] آباد بود [illegible] نزدیک [illegible] که جهت [illegible] پادشاه

آباد کرده بود [illegible] پادشاه [illegible] که [illegible] تشریف آورده [illegible] ملاحظه

کرده [illegible] در کار [illegible] خبر کردی [illegible] آرزو [illegible] آن پادشاه [illegible]

بود از [illegible] که [illegible] دارد [illegible] بعد [illegible]

دارد [illegible] مسجد [illegible] امام [illegible] تعیین نموده هر کدام را وظیفه

معین نموده [illegible] دروازه [illegible] علوم [illegible] مسلمانان [illegible] دیگر جهت [illegible] که طلبا [illegible] نشسته

[illegible]

نقل است که در وقت شروع این صحبت [illegible] برآورده چند مرتبه [illegible] کرده [illegible] و بعضی از عوام

[illegible] که در [illegible] سلطنت [illegible] مال و ملکی [illegible] و [illegible] تمام و اخراجات [illegible]

[illegible]

[illegible] نمودند کدام

[illegible]

[illegible] در زمان [illegible]

[illegible] بتوانند [illegible]

اراده داشتم که در رساله [illegible] هم که [illegible]

[illegible] سلطان ابراهیم لودی [illegible]

[illegible] بوده که [illegible]

[illegible] و اقصای ممالک [illegible] رسیده و [illegible] درختهای میوه و [illegible]

[illegible] میوه [illegible] و امن راه

مرتبه بود که اگر کسی [illegible] در صحرا [illegible] نمودی [illegible]

در عهد او [illegible] معدوم [illegible] در زمان او اگر کسی [illegible] ظالمان [illegible]

از ضعفا کوتاه [illegible] اخراجات [illegible] نمودی و کدام

[illegible] بن [illegible]

[illegible] ... که اهل و این سخن [illegible]

رنجیده می‌شد و مورد که چرا چنین کردی که به صورت سپیدان قوم و قبیله او در دو محل [illegible] کافی است

که او خود را ایشان ظاهر کرده چه اگر حضرت رسول علیه السلام [illegible] و [illegible] به مرتبه [illegible] ایشان را بر رسول علیه السلام

[illegible] لعنت را در [illegible] و [illegible] [illegible] در هر قوم لعنت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] لعنت بوده [illegible]

[illegible] از میان برداشته [illegible] کرده بوده [illegible] ایشان را [illegible] در آورده [illegible]

[illegible] و اگر در مجلس [illegible] بود که [illegible] [illegible] آثار [illegible]

[illegible] که شیخ [illegible] به ظهور آمده [illegible] خبری نمیداد در آخر [illegible] که

وقت [illegible] بسیار [illegible] خلق [illegible] و در [illegible]

[illegible] و از [illegible] آثار [illegible] و ممالک بخشیده از آنجمله خواص خان ولد

[illegible] را مرتبه بلند [illegible] بخشید که زیادت از آن [illegible] عالی سرفراز گردانید

[illegible] حمیده خواص خان [illegible] است که [illegible] آورد در سخاوت و شجاعت و [illegible] و [illegible]

و تعظیم علما و تکریم فضلا و دستگیری محتاج [illegible] و غربا و [illegible] مظلوم و رعایت

احوال سپاهی و رعایا و [illegible] و جمیع اعمال و افعال پسندیده [illegible] نظر [illegible]

[illegible]

آن ایام طالبی در عهد او بودی [illegible] بر دوش کشیدی و [illegible] حلوا [illegible] خود

معمول بود از آن وقت تا حال [illegible] در باقی [illegible] دست [illegible] نهادی و وقت

نهاری فقرا طعام و نان میسر کرده [illegible] حلوا [illegible]

[illegible] فقرا قسمت میکرده [illegible] که خود [illegible] در دست گرفته [illegible]

التفات نموده در آن فقرا [illegible] و حلوا در آن [illegible] شربت [illegible] نبات خود [illegible] میکرد و تمام شب

در چند نفر [illegible] فقیر [illegible] تنگ [illegible] لنگوته [illegible]

با [illegible] طعام [illegible] روز [illegible] از [illegible] کار [illegible]

رفت [illegible] جمع [illegible] رفت [illegible] که حلوا [illegible] شود و [illegible] بود

این معنی را [illegible] خان عرض نمودند اتفاقا [illegible] خانه و [illegible] ولایت [illegible] آورده

بودند و در پیش [illegible] محل [illegible] بود و چون [illegible] خان شنید که [illegible] فقیر [illegible]

نمیشود که حلوا پخته شود فقرا گرسنه [illegible] از آسمان [illegible] افتاد و [illegible]

و [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] حلوا [illegible] آن شب تاریک [illegible] شب [illegible] فقرا صرف کرد و حلوا فقرا قسمت

نمود و هر سال [illegible] و گوسفندان [illegible]

[illegible] هر سال [illegible]

و بکار خویش از قسم ... پوشش که به فقرا و غربا و درکار ایشان بودی طیار میداشت و عصر الطالب
با لباس سپاهی و تا ایام حیات خواص خان هرگز ازین طریقه مستحسنه تجاوز نکرده و در عبادت و
طاعت سعی جمیله تقدیم میرسانید چنانکه مشهور شده تا آنکه عادل خان را همراه گرفته نوبت جنگ
میزند و معلق اسلام شاه در آن شده قرار داد و چنان بود که شب بشب اگر در رسیده اسلام شاه
را قتل کنند چون خواص خان بسیکری آمد آن شب شب برات بود بملازمت شیخ سلیم رفت تا ملاقات
نموده برگردد و چون شیخ در نماز مشغول بود خواص خان تمام شب بعفو گذرانید و صبح دمید
و معامله عادل خان برهم خورد و اسلام شاه خبر یافته در استعداد خود کوشش نمود و در شجاعت
مرتبه بود که در مرتبه ثانی شیر شاه را بحضرت جنت آشیانی مقابله دست داده چون بعد از
توجه فتوح کنار دریای گنگ فرود آمده بودند خواص خان در آنجا بود و شیر شاه
قدم نتوانست نهاد روزی که خواص خان از آنجانب رسید و همچنان رانده بر لشکر پادشاهی
ریخت و تاخیر شدن نصف الشراق تاراج رفت و در علو مرتبه و حشمت و شوکت بجایی رسیده
بود که لشکر پادشاه از آن ... و از ملک ... الدین ... ساکن ساما نه که در آن دولت
مرتبه امرایی فایز بود منقول است که روزی خواص خان امر فرمود که مجلس عالی مرتب دارند
و طعام بسیار مهیا ساختند و امرای و خواتین را دعوت نمود و خود بنفس نفیس در آن مجلس
بانواع بهجت و مسرت تمتع میکرد و چون مرا با ایشان خدمت بندگی و اخلاص در میان بود

ازان

[illegible] التفات [illegible] التماس نمودم از مسند عالی مستطاب بجهت خدمت و

مرحمت نسبت به اینجانب [illegible] تا مجلس را بقدوم تشریف خود زینت بخشند و من همه

خوشحالی که امروز در دولت و شریعت [illegible] می‌نمایم مرکز بود و سبب آن محبت خدا

بنده ساز و جوان مرحوم خان از روی ابتهاج گفت که تا کنون امروز مبهوت شده عاشقی و هم جمیع

مخصوص من کرده اند که جای آن دارد که هرچه در بساط خود دارم همه را بشکرانه

آن در راه خدا صرف نمایم و تا زنده باشم شکرگزاری آن نمی‌توانم برآمدن

گفتم که از مسند عالی مستطاب آن مناجات محبت گفت من دیروز به [illegible] و در خلوت خاص [illegible]

پادشاه حاضر بودیم [illegible] را حکم شد که هرگاه که شخصی از مردم گناه کرده [illegible]

هرچند سزاوار قتل نباشد [illegible] تعیین سازی که او را [illegible] برای

عدم فرستادم و دیگر حاجت [illegible] پرسید [illegible] را قتل [illegible]

[illegible] و منقطع سازی [illegible] خدمت کی آورده به قبول آن [illegible]

بعد از آن کجانب من توجه نموده التفات تمام فرمود که [illegible] جان [illegible]

کبیره در وجود آمده باشد [illegible] و [illegible] شده باشد و من او را [illegible]

[illegible] که از سر خون او درگذشتم [illegible] اختیار او

بدست [illegible] روز [illegible] روز دیگر [illegible] من نیز

یادشاه تعظیم و تکریم بجا آورده معروض که بادشاهان محل امید اند اگر ان خدمت جلیل ساختی و صلاح

بامر حکم خود ممنون می‌ساختی بچه مایه داشتم قبول می‌کردم خصوص که خدمت جان بخشی

من التفات می‌شود و این از کمال مرحمت و شفقت بود که من حواله بود سکارنه

ان این مجلس ترتیب داده معروض که در جواهر خان این مرتبه رسیده بود و از نیت

صادق بود که به حد رشته بها قایم گشت و حسن توجه این بادشاه که در ترتیب آن جهد

داشته بود اند بدین نسبت داخل خانه زادان شده شهرت یافت و یکی از معتمدان بنشاه

منصب پنجاه هزاری که دران عهد شایع بود ممتاز شده به مرتبه اعلی رسیده بود و چند گاه

ایالت پنجاب به وی متعلق بود و در شجاعت او همتا نداشت و کارنامه حاجی خان در

جنگ رانا و دولت یاور و به ظهور رسیده اظهر من الشمس است شمه از ان بحکایت تاریخ

قلمی میشود به چه حالیه از با بیعه بر خوانده باشند که وقوع ان واقعه حیرت افزا چنان است

که بعد از وفات اسلام شاه چون تفرقه تمام در سلسله سوریان راه یافت و جمعیت

اسباب ایشان همایون بادشاه … بعد از … و ولایت پنجاب متصرف افغانان آمده

حاجی خان بهبود خود در بودن ولایت ندیده چون سامان بسیار داشت

خواست تا بجانب … گجرات برود و به هر نوع سلوک از انجا بر آید و اوقات خود را

که از … آن اراده بصوب … از راه … روان شده مجموع از سوار و پیاده

نزد یکی را همراه شود و چون بولایت رانا اودی سنگه که حاکم چیتور بود درآمد

بیاوه بکوراند بمزه جمعیت و سامان طمع در اموال و اشیای نقد و جنس حاجی خان نمود

نفر سوار و پیاده جمع نمود و همراه او گرفت چون این خبر به حاجی خان رسید یکی از

معتمدان خود را نزد رانا فرستاد که غرض از همراه گرفتن و جمعیت نمودن چه خواهد

بود ما مردم مسافریم و فرزندان و اهل و عیال همراه است و از وطن جدا شده روی

غربت نهاده ایم حیران بود که ما را چه باید کرد و بعضی امور را دا و شور و معامله یک

این چه سبب است آن شخص بملازمت رانا رفته پیغام حاجی خان ادا نمود رانا گفت

غرض من آنست که رای کلان با شرکت سرآمد مهاست و در حسن و جمال بی نظیر دوران

غریب آیند زنی چیونام و ده کنیز دیگر به نقد بطریق پیشکش بگذرانند و هرجا خواهند

این شخص بملازمت حاجی خان برگشت آمد و آنچه رانا گفته بود بازراند حاجی خان را

ازین سخن آتش غیرت در دل اشتعال گرفت و دشنام بر آورد حامله قحبه نان

کرد مردم بسیار ندیده سنجیده ... و جماعت بسیار طلب کرد و درین باب

گفتگو در میان آورد جمعی که زندگی را به از مردن و دنیا را خوبتر از آخرت

میدانستند بران رای دادند که معامله سهل است و مردم زر دار بسیار همراه اند

فراخور احوال هریک زر جمع کرده آنجا او طلب نموده باید داد و خود را ازین

مهلکها بکشید و عوض کرد غیرت و شجاعت ... بودند و ... دست ما نرسد

زندگی را حرمت را نگو تر از زندگانی فهمیدند بر عکس ان رای زدند و گفتند که اخر مردن

است و ما اهل و عیال همراه داریم و مسلمانیم جنگ ما با ایشان لازم نیست و ... کشته

می شویم بهشت بهادر برسیم و گر بکشیم غازی باشیم اینها را بین که در ... بسته مرده

شده محسوب شویم و این کافر سر راه را البته ظلم میکند انچه بکار رسید عرض کردیم و بعد از آن

تابع رای شما ایم هر چه صلاح باشد حاجی خان بر حسب رای آن جماعت ... نمود و گفت

اگر این کافر از من زر و قشون و متاع و غیره طلب میکرد البته میدادم تا آن

مردک حرم محترم طلب داشته و در ناموس من می پیچد که این را از او نتوانم برداشت

تا قیامت در جماعت افغانان بماند که حاجی خان منظور کاری کرد و ننگ ناموس کرده

افغانان خصوصاً سپاه شاه را باد دادن عار خود دانیم و با او محاربه خواهم

کرد تا انچه در ازل مرقوم شده بوقوع آید ایلچی را رخصت نمود و گفت

لایق ما نبود که از من اینطور چیزها طلب نماید در قول تو ما لیست حرب در میدان

مردان قدم نهند تا انچه خدا خواسته باشد بظهور رسد و نام من در عرصه عالم بماند

بعد از رخصت مردم را با جمع سپاه خود را جمع کرد و گفت را ما از من طمع خام

نموده و در ناموس من میپیچد که از وی برداشت این سخنان توانم نمود من.

نموده و غصب نموده ام هر کس هر جایی خواسته باشد برود و من بر سر اهل و عیال خود
نگاه خواهم شد بعضی مردم کم همت دون پله که جان خود را بسیم خلاصی مال و جان خود دیگر
دست تنگ کرده تکیه کنند عاقبت به شتاب نتوانستند رفت و برده دست و چون ان
سرداران ... و هلاک شدند و بقیه مردم دیگر تعلل و ملبث نکنند سعی کنند و
نمانند حاجی خان از بن جمله ... مقید و متعهد شد که بر سر اهل و عیال خود الحال
نگاه داشت و با ایشان تاکید کرد که اگر معامله برعکس شود جمیع عورات را تیغ از ید
هلاک نمایند و از عورات نگذارند که به تصرف برود ولی بقیه مردم خود را چار فوج ساخته
به عزیمت نهاد و بنا مساعدت نمود که شنید جمیع افغانان از کردنا ... که در ولایت
مازندران ساکن اند با وجود اگر در ملک ما توطن دارند چون شنیدند که حاجی خان
در این وقوع معامله پیش آمده و اراده جنگ دارد از برای تقویت دین اسلام
و پاس ناموس افغانیه را مرعی داشته ... کس به قول ایشان کس و
سرداران قوم ... که در نهایت اعطر من الشمس بود و دست از جان
شسته نزد حاجی خان ملازمت و ... در محاربه آمد و شریک شده
او دو هزار کس از ... و جمعیت خود با سپاه از ... به مقابل حاجی خان و آمده
در روز دیگر صفوف محاربه را آراسته و وصول عنایت الهی منتظر گشته

حرب روی داده و چون التقاء فریقین واقع شد مسلمانان کلمه طیبه بر زبان
رانده الله اکبر گفتند و صف کفار آمده و صفها هر یک دیگر در هم افتاده آتش کارزار
مشتعل شد و غازیان اسلام مردانه خود را زیر تیغ کفار می زدند و از دو طرف
آنچنان کارزار گشت که ملکوت سموات به نظاره آن شگفت بنده و از ماهیان تا ماه
دل در می لرزید بیت ز گرد سیاه ؛ هوا ماند بر یکسان
نه ماه ؛ زمین بر گرفته شد ؛ چو مشک سیه چون بر و بسته شد ؛ هم آسمان
سرخ و سیاه و بنفش ؛ زمین ز آب هر گونه گون درفش ؛ ز بس مهره ران زمین دشت
او فتاد ؛ بهاری به سبزه را بر نهاد ؛ با کمانهای و زنگهای نفیر و صدای کوس گرم آمد و
زنانه بر آن تصور نیاشد و معامله حرب به جایی رسید که از لعلک تیر و شمشیر و گرز
گذشت و به تجبیه و کلیمه و کناری رسیده و جوانان با یکدیگر هم آغوش گشتند از زمین
بر روی زمین آمدند و هر که غالب می بود خصم خود را به زیر می ساخت و زیادتی
گرده کفار تا حدی بود که هر یک مسلمان ده کس کافر را نیاده زخم میزدند چنانکه
گویند هر یک خود دوازده زخم رسیده بود و از افغانان هیچ کس نبود که پنج هفت
جایش زخم نداشت علاوه جانگیر حاجی خان بذات خود نیز و سیکرد با پانصد کس از
افغانان به شهادت رسیده بودند از آن جمله سی صد کس از منی بود که کمک حاجی خان

آمده بودند و راجپوتان فوجهای کلی گرد آورده بکار مشغول بودند از طرفین کمال
اشتغال داشتند تا که عنایت الهی با فتح و فیروزی بر پرچم حاجی خان وزید
و رانا اودی سنگه در نظر آمده و هزیمت بر سپاه وی افتاد و گویند مجموع سه صد
از مردم حاجی خان به شهادت رسیدند و چهار هزار و سیصد نفر از رانا کشتگان مقتول شدند و
و اکثر مردم معتبر رانا بودند حاجی خان از اسپ فرود آمده نماز دوگانه ادا نمود و از
بسیاری زخم هیچ کس را تاب آن نماند که تعاقب فراریان نماید حاجی خان در همان
شبگاه نزول کرده شهدا را دفن نموده مداوای مجروحان پرداخت و دو دست کس
از مردم منی زنده مانده و اکثری زخمی بودند همه را اسباب نموده به وطن رخصت نمود و خود
روز دیگر کوچ نموده متوجه گجرات شده و بعد از وصول در ملازمت شیر خان فولادی
[illegible] سپری بود و ... ان ولایت و ودیعت حیات سپرد نقل است که رانا اودی سنگه
بعد شکست یافتن از حاجی خان همیشه به معسکر و فتح حاجی خان از درگاه مسالت
می‌نمود و بعضی سپاهیان جهت پرسیدند گفت از برای آنکه من با این جمعیت از وی شکست یافتم
حق تعالی او را همیشه مظفر و منصور دارد تا این عالم حمل بر کم همتی من نکند و گویند که
عنایت الهی قرین حاجی خان بود که در هر معرکه ظفر می‌یافت و اگر هزیمت یافته مردم هم گویند
که حاجی خان که رانا از پیش او هزیمت یافته بود گریخته و این در زمان ... [illegible]

این منصب نامی بیشتر شاه در هر مجلسی و محفلی مذکور خواهد شد که این نوع منصبها
داشته و باین مرتبه رسانیده بود و دولت شاه در عرصه شکوه و اختراعات غریبه بکرد
بی مثل بود و در حکایت احوال سپاهی و جمعیت جنود بی تمام داشت و تحصیل علم مثل کتاب
گلستان و بوستان و شرح ها و کتابه گردانیده بود و اکثر اوقات بفضلا و علما صحبت
داشتی و در فوت وقت صحبت میداد وقت خود بود و در رواج احکام شرایع سعی جمیل
تقدیم رسانیدی و از فرمودهٔ علما انحراف نورزیدی و در برآوردن مهمات خلایق
و دل سعی بردی قصه کوتاه در دریا در خطوط و جهانها بسیار آمده لیکن بیشترین دریا و
بی حس که سرچشمه آن معلوم نیست که اکثر بانی سیاحان جهان گردیده که ملک چین برآورده
اند و وقت گذشته اند خبر از آن نیست رسیده که دریای مذکور از ملک چین کوه ها را شنیده
و جبال لب پیوسته میشوند که میدان ها ساحل ها قرار میشود و جهت چنین می نگارند که
سنگریزی آنجا خاصیت بر سنگ دارد و قسم این و میل که از آنها سنگ بسیار در طلا میکرد
و از معلوم می شوند بنابرین بسیار کسان آنجا دریاهای بسیار دریا بوان و زرگان نعل اهنی
رسانیده برای جدا شدن زر کوه ها می گذارند سبب اوقات و نهایت طلا میشوند القصه دریا
مسطور از آن دیار گذر کرده در سر شهر آمده چنانچه صیادان آن مکان بطریق تحایف
برف کشتی ها برای سلاطین هند و امرا و وزرا براه دریا میرسانند لعبد الغوث الغافر

۱۷

آن را چهار برقی ... می‌گفتند بعد از آن بالای کوه بوده به زمین مسطح رسیده که شاه جهان
صاحب قران ثانی بجمنا بر کنار آتش یک قصر عالی شان تعمیر کنانیده عمارت هر یک امیر و وزیر
موافق قدر و منزل خود عمارات عالی و مسکن در جنب بنا نموده اند لهذا معموره مختصر آباد و از آن
که مقصود ... نام دارد چنانچه بادشاه اکبر اوقات برای سیر رفتند و خصوصی بر داشتند
از همین مقام شاه نهر که نصف حصن است بر داشته در شاه جهان آباد برده اند و از آن جا
در دامن کوه آمده باعث آن گیا اکثر معاملات گردیده چنانچه قلعه ارک و اکثر مکان بادشاهی
امیران بر کنار رود آتش موجود آمد لیکن از آن در متهرا و گوکل و مندرابن رسیده این شهرها از
[illegible] صد و پانزده فرسخ مسافت دارند ... اکبرآباد در رفته در آنجا هم عمارات ...
و دیگر امیران لب دریا اند ... زیر قلعه اکبرآباد گذشته متصل کالپی و الهٓ آباد رفته در آنجا
عمارت یک رای ملقب ... بر کنار آتش موجود ... موصوف به همین شهر ...
شده و پائین تر ... مسطور دریا ... و پتنه و ... و سوای این دیگر بسیاری ...
از طرف ... در آن ملحق شده ... زیر قلعه الهٓ آباد رسیده
از دریای گنگ پیوسته ... دریای گنگ که از سرچشمه آن هیچ کس اطلاع ندارند
اما در عقیده هنود آن چنان است که دریای گنگ از بهشت آمده ... در کتب قدیم
هنود آن مسطور است و در کتب ... بوده قریب چین رسیده چنانچه ملک الشعرای

فردوسی در شاهنامه می‌نویسد که عمارات سنگین سیاوش بن شاه کیکاوس لب
گنگ آب شد و از آنجا به کوهستان هندی آمده در آنجا یک عمارتی از برف است که ابدا امکان
نمودن در آن عمارت جسم خود را که اغلب مانند حکایات آخرت میدانند چنانچه مردان
خود را بودند در آنجا رفته و جسم خود را گذاشتند لیکن کناره دریا در آن مقام کیان بلند
بستند که آب نیست معلوم میشود و مردمان برگشتنی عبور کردن نمی‌توانند لیکن برای کناره
های مضبوط از درختان بر دو کناره با استحکام می‌بندند و بوسیله چنینکه اکثر از آن عبور می‌نمایند همه
از این طریقه وقعت ندارند خوف بسیار پیدا کنند بعد از آن دریای مذکور از بدری تا تبت
سری نگر آمده در آنجا در بتکی گشتن ... و کوه مرد و از بر آمده آخر به دریای گنگ
پرستشگاه بوده است علی الخصوص در این مقام که هر سال انبوه کثیر میگردد و الا در سالی که ستاره
مشتری در برج دلو می‌آید زیرا در زبان هندی کنبه گویند در آن سال مردمان از سفر دور دور
می‌آیند و غسل میکنند حاصل اینکه در آنجا غسل کردن و لنبش و ثروت را تراشیدن صواب
عظیم میدانند بلکه استخوان های مردگان را در آن مقام در گنگ اندازند و سبب نجات
می‌شمارند و آب اینجا بطریق تحایف بعرصه بعید منتقل میشود لطف اینست که اگر سالها سال
دارند بو نمیکند و کرم نمی‌افتد سوای این شیرین و سبک از آب تمامی دریا و علاوه مزاج
هر یک مزاج را موافق می‌آید و کم کم بعضی بیماران را شفا می‌کند تا وصف این همه هندوستان

را توانائی [illegible] که [illegible] را صفائی و قوت [illegible] را ترقی میدهد و رطوبت غریزی را

نمایند [illegible] مشک [illegible] سلاطین هند و دیگر امیران هر جا که بوده‌اند

[illegible] دریا از هر دو طرف سادات بارهه بوده متصل [illegible]

[illegible] و شور [illegible] فنوح [illegible]

[illegible] آمده بمونگیر دریای جمن نیز داخل دریا شده

[illegible] دیگر [illegible] گذشته [illegible] متعرض [illegible]

دریا از کوه [illegible] شمال [illegible] آید لهذا در آن مقام متعرض [illegible] گردیده که کناره

[illegible] از راج محل [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] از آن [illegible]

[illegible] رفته دو حصه شده یکی از آن شرقی [illegible] رفته در موضع [illegible] کام از شور دریا گشته

[illegible] ولی گردیده و یکی [illegible] سه حصه گردید یکی را [illegible] و دو یکی [illegible]

[illegible] متصل [illegible] در دریای شور [illegible]

[illegible] نیز در آن [illegible] تحقیق [illegible] که [illegible] راج محل [illegible]

متصل قاضی [illegible] گردید [illegible] از آن [illegible]

و از [illegible] از دریای شور [illegible] ان [illegible] دیده [illegible]

مکانست بر راه جهت کلام در دریای شور رفته ... یا از ده کروه مسافت که در مبدا باشد و

متصل بزمین کشتی نشسته کرده تا دریا به جهت کلام انگشت ... [illegible] ... بوا

سوبه مذکور قریب بتدال است ... [illegible] ... شود

اکبرآباد سمت مشرق و سوبه ... [illegible] ... تا

بلول تا اکبرآباد ... [illegible] ... کروه

کما موران عرض تکیه وحصل کرده ... شاه جهان آباد ... [illegible]

... [illegible] ... بسته ... [illegible] ... سرکار

... [illegible] ...

اکبرآباد موضعی بوده از مضافات بیکنه بیانه سلطان سکندر بهلول لودی آن مکان را برفته دیده

تخت گاه خود مقرر کرده شهری بنیاد نموده بادلگده نام کرده بعد از آن جلال الدین محمد اکبر پادشاه

از اضافت سپید و سنگ آن لقصور نموده یک قلعه از سنگ محکم و دیگر عمارات دلچسب تعمیر کنانیده شهر مذکور

را بموافقی لی اندازه ... یاد آورده و ان قلعه و مسجد جامع از سنگ سرخ تعمیر شده و آنقدر کلان که ... تمام

چوسنگی دارد ... ان این عمارت قدرسنگ مرمر از سنگ موسی منقوش کرده اند در عهد

ابو المظفر محمد شهاب الدین صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بعد سنه بیست و شش جلوس مطابق سنه

هزار و شصت و سه هجری در مدت هفت سال با تمام رسید و مبلغ پنج لک روپیه صرف شده

دهای چمن ما بجهة بکر و ه اند و ن ... شهر مرده و بر دو طرف عمارات عالی شان و سقفها و
گنبدهای رفیع پایه دیده نشده با وصف این اکثری بر قوم و بخش شده مکرر ملک کثرت مجمع و اجناس و
[illegible] طبیعت اقلیم [illegible] مهیا للارض فواکه هم چنبر [illegible] و دیگر از قسم میوه جات خصوصا خربوزه
نبات شیرین و خوش مزه فروخت میشود لکن نسبت بخربوزه های ملک دیگر قدری کم [illegible] دلند [illegible] را
تمامی میگویند و اشیا را از انواع و اقسام لطیف و اعلی تمام میشوند و صنایع در صنعت گری کامل
مرجع و خصوصا کار چوب طلائی و نقره [illegible] از [illegible] اگر [illegible] ملک [illegible] بکار می برند
و منقاع میکنند [illegible] شهر [illegible] و [illegible] استفادات هم در [illegible] از علما و اولیا بکثرت
و مقبره محمد اکبر باد شاه و شاه جهان قرب شهر [illegible] اسلوب [illegible] بود و در صوبه [illegible] ساله [illegible] اند
لکن مشهورترین دو کلی چمن که ذکر [illegible] بالا گذشت [illegible] که [illegible] اکبر آباد و لفاصله هشت کروه [illegible]
و از محالات سرکار [illegible] که از متعلقات کالپی [illegible] مسمیه [illegible] چمن [illegible] مقام
[illegible] از متعلقات [illegible] جانب مشرق [illegible] سمت جنوب
و [illegible] بطرف شمال [illegible] جانب جنوب [illegible] که از توابعات [illegible]
دهلی [illegible] که از متعلقات شاه جهان آباد است [illegible] کرده [illegible] قنوج تا به
چند پری که از مضافات [illegible] است [illegible] بکار [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] قنوج [illegible] صد

درخت ... ... که ... ...

از سلطان ... ... هرکاره ... و اصل ... ... است ... ...

... ... سلطان جلال الدین محمد اکبر بادشاه ... ...

... ...

بت ... ... در عهد شاه جهان ... قرآن ... ...

... ...

... ... این مکان ... ...

... ... مقام ... است در مقام مذکور ... در عهد بزرگ

... سلطان ... ... گروه گروه زن و مرد از دور

و نزدیک در آنجا جمع می‌شوند و تا یک ماه اجتماع خلایق می‌ماند در عهد سلاطین اسلام ... ...

هم ... ... این مقام را ... ... در زمان سابق

بعضی ... ... هر کدام صاحب ... ...

... ... را ... ... در عهد شاه جهان بادشاه این عمل ...

گردید و صاحبان عالی شان در سنه چهل و چهار جلوس شاه عالم بادشاه قلعه مذکور ...

... ... که سابق قابل ... ... حالا ... ... در شهر مذکور نیست

ساق آبادی کمتر دارد و قصبه کوتاه و آب و هوای این صوبه بنهایت خوب و میوه‌ها از اقسام میشود
خصوصاً انگور از لبش شیرین و خوش مزه بمرتبه بهم میرسد و در یات هم با فراط کلی میرسد و جوار
و باجره کمتر است و دریا درین صوبه یکی جهنا و دیگر گنگ و سوم سرجو طولش از جونپور تا کوه
و یکصد و شصت کروه و عرضش از جنوب تا کماؤن یکصد و سی کروه صوبه بهار جانب
مشرق و آگره بسمت مغرب صوبه اوده و ولایت شمال و مانکپور بسمت جنوب اله آباد و از عجائب
و نمایش جونپور در ضلع کالنجر که را ماک نور شمار کرده که متعلق از آن و دهار و
و بلندی محال واند لیکن از سی و گنگره و رسمت لاک سعت که کز داوم در کتب
بود و انش اجوده که نوشته اند مولد و تخت گاه راجه رام چند راست ابتدا از آن را
معبد بزرگ می شمارند و در کتب قدیم دیده ام که در زمان سابق طول این شهر یکصد و چهل
و شصت کرده و عرض سی و شش کرده بوده و بفاصله نیک کرده دریای گهاگره که از دریای سرجو
ملحق گشته بزیر قلعه آمده است و قریب شهر دو قبرستان که طول هر یکی از آن از شش و هشت
ذرعه کم نیست عوام آنرا از حضرت شیث و ایوب منسوب میکنند و بخشش دریا که اجتماع
خلائق میگردد و الغرض آب و هوای صوبه مذکور بسیار خوب و غله از اقسام هند میشود خصوصاً
برنج سکهدای و جهوان نهایت خوش و نازک سفید و پاکیزه و خوشبو میشوند و از اکثر
متعلقات مذکوره و ستان در این صوبه زیاده از سه ماه بیشتر ماکند و در بعضی مقام دریا و در راه

طغیانی تنزلی می کند اکثر زمین در آب غرق می‌شود و در صحرا از قسم حیوانات ارنه کثرت
حصونها و در نواح کوه کمایون پیدا اینجا هوای این کوه‌ها راهو و غیره جانوران با فراط هستند
اگرچه دریه حدایق صوبه لیسیده اند اما طولش دریای گنگا از دو وی مرجو و سوی کوهی طولش
از سرکار کوه کمایون تا قنوج که صد و اسی کروه و عرض از کوه شمالی تا سد نهور که از متعلقات الهٰ
است که صد و نود کروه و کوه شمالی در این صوبه جانب مشرق و طرف شمال نیز کرده است
جنوب مانک پور و جانب غرب قنوج اوده و بیدا بج و غیره با و تکنهو و کوه کمایون پنج سرکار متعلق
از آن شده و هفت محال ... این شصت و شش کرور و چهل و پنج لکه و چهل هزار دام
[illegible] دار الحکومت این شهر عظیم آباد است از لب خوش هوا و خوش آب و هوا
بر لب گنگ آباد است آبادیش در طول بیشتر و در عرض کمتر سابق زمین در آن مکانات شاه
کمتر بوده بالحال اکثر مکانات پخته اند چرا که بباعث عدل و داد صاحبان عالیشان آبادی آن
روز بروز ترقی و افزونی است چنانچه موضع باقی پور از شهر بفاصله سه کروه جانب ...
و از آنجا بفاصله سه کروه موضع دانا پور این هر دو معمور و مقبول آباد اند اکثر کوتهی صاحبان
انگریز در حوالی آن باغات تا قریه هستند بطرف از شهر تا باقی پور از آنجا تا دانا پور آباد
است فاصله بیت شهر ما بین جانب الاسمت ... دیوار خشتی است و در اینجا قلعه برای نام
است زیرا که بباعث کهنگی از جا بجا شکسته شده معلوم می‌شود الا مکانات بلدان متعدد هستند

دور

و در جانب غربی مسجد مدرسه بنا یافته که در خوشی عمارت است اگرچه عمارت
کهنه دیده ام هم وضعش بهتر از این همه عمارات ثانی هستند میگویند که بنیاد و شروع آن
سیف خان مرحوم نهاده بود و الا تعمیرش نواب [illegible] کرده اند و از آنجا بفاصله بعید
سمت مغرب باغ جعفر خان است در آنجا [illegible] گاه تماشا از آن سمت و سواد
وحشت افزا و هر یک مکان دلکشا [illegible] خلایق [illegible] جمع میشود و صحبت رقص و
سرود تا شام می ماند و زنان با مردان [illegible] بسیار که قبل از [illegible] صاحبان [illegible]
اجتماع خلایق [illegible] میشد و حالا [illegible] [illegible] بر کنار دریا [illegible]
شهر [illegible] عاشورا [illegible] دفن میشوند [illegible] احوال خوش [illegible]
خصوصا [illegible] اکثر مردمان [illegible] [illegible]
و اقسام میوه [illegible] [illegible] خوش [illegible]
است [illegible] و از قسم [illegible] خصوصا [illegible] نهایت [illegible]
مردان و کلان [illegible] از [illegible] نسبت [illegible] [illegible]
مناسب از انار جلال آباد و [illegible] [illegible] هم [illegible] خوش [illegible] میشود
خصوصا [illegible] و از قسم [illegible] و بعضی [illegible] دیگر [illegible] [illegible]
میشود و در وسط بازار مسجد جامع است [illegible] طاق [illegible] تاریخ کنده [illegible] آنچه

چون شاه جهانگیر میرزا معصوم ٭ ساخت مسجد جامع القیس با و رفیق ٭ چون سال از خرد

جستم بالتف غیب ٭ ندا رسید که بیت العتیق شد تحقیق ٭ و یک مسجد دیگر که عمارت عالی دارد

نیست مرید لیواریه بانی این عمارت کننده است اضعف العباد حاجی مسعود علی خان خواجه

سرای نواب نصیر الدوله والحشمی ملک سیاه آصف علی خان بهادر آصف جنگ که در سنه یکهزار و دو صد

و پنجاه هجری تعمیر این مسجد نموده از جمیع المومنین امیدوار دعای مغفرت است و مسجدی

دیگر که عمارتش کلان است بر آن منبر این تاریخ نوشته است اسکاظم علی که دم زند از حسب

این بیت ٭ چون ساخت مسجدی که بود فرق عرش سا ٭ ناگه بگوش هوش سروش زد

بشکست فرق کفر که او خانه خدا است ٭ یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری نبوی و از این یک

مسجد شیر شاهی است که حالا محض برای نام است الا در زمان سابق عمارت عالی خواهد بود و

از این شهر بفاصله سی کروه بجانب جنوب در دامن کوه معبد هنود است که آنرا گیا گویند مردان بمقام

مردمان از عرصه بعید که برای پرستش می آیند و ثواب آنرا از رواج صد وپای حج میدانند

و خبری میخوانند که آنرا تریق سراده نامند خصوصاً در موسم سرما که آفتاب در برج قوس

می آید اجتماع هنود آن از زن و مرد آنقدر میگردد که شرح آن نماید و قریب آن کان

سنگ مرمر است بیشتر ظروف و زیور کارگران آنجا از سنگ مذکور می سازند که مانند سنگ دریای

قسم اول میشود و مصنف خلاصة التواریخ می نگارد که در عهد عالمگیر قبل از آن یک دیوار

بمکن

سکنه این از کنار دریای گنگ تا کوه نقرقیا نید ماتحت صوبه بهار قرار داده بودند لیکن

از سالهای سال الی الان که سنه یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است از آن نشانی

و علامت هیچ نمانده باشد و میگویند که هیچ نامه معبد بوده است اثر از مهما دیگر منسوب

میکنند و در آنجا یک درخت پیپل است که از اشارات آن هیچ کس اطلاع ندارد در این زمان معبد

مرکب که خبری صنایع و عبادت سیکرده می‌شد ... تحویل بوده در زیر آن درخت می‌نشینند و

از مهما دور آنجا میکنند بعد از مدت ... که از آن درخت که خبری ... تسلیم شیب محکم

منبری نوشته میشود ... بالشین از بالا می‌افتد در این جا و ملعقات هر ... که در مقسوم اوقات

تقسیم نام و ... ملکیه ... فرزندش ... نام ملک و سمت ... که لقا ... برگرد و ... باشد

مرقوم میشود آنوقت شخص مذکور را از اثر و مسندنشین آن معبد می‌برد ... لق ان که

ولی نوشته ... که از ... بیع ... کو ... لیکن ... این حالها را اگر کسی خدمت آن شخص

می‌برد شخص مذکور فی الفور ... سطور را ... چنانچه ... صاحب ... که ...

... نام ... آورده بود ... که نگاشته ... وقت ... معلوم ... در ... کوه ...

... ما ... گرده ... نرسید ... تا کوه شمالی ...

کرده از مشرق ... بنگاله ... و مغرب ... اله آباد ... جانب شمال صوبه اوده و جانب جنوب ... کوه

کالان ... لودر ... و ... ودر ... و ... تربت ... بهار ... تا ... سرکار ... تابع

... چون ... نسبت ... گرمی هوا ... بنگاله ...

و ... که شهریست کلان در آبادی ... خوش ... هوای ... ملک ... دیگر ولایت هندوستان ...

ملک هندوستان ... در مردمان هم قوم و قبایل ... از اصل ... این صوبه بنگاله ...

مردمان ... چنان می نویسند که ... بنگاله ... کوهستان ...

آسیب ... نباتات و زراعت ... سعادت ... ملک ...

که ... نشسته اند ... لذا ...

... بنیاد مکانات ...

طوری ساخته اند ... این هوا ... این ملک ...

قریب باعتدال بوده و سرما کم و موسم برشکال ...

لیکن ... در بعضی نواح حرارت ... نسبت ... زیاده میگردد ... موسم سرما ...

کثرت بخارات تاریکی ... می ماند ... آسمان و آفتاب ... بر آمده

نظر نمی آید و در برشکال ... کم ...

... افراط ... که سه مرتبه ...

... اسب ... نمی باشند بعضی مردمان که ... از نسبت ...

کم ... در ... اکثر جاها ... کشتی نمی سازند ... یک ...

... ماکول در مواقع می‌افتد و سکونت این ملک خیلی پرشر هستند که هیچ جائی مکانات

... شتر ... می‌شود الا کاهی دیوار خشت میکنند بهر اکه دیوار خام ...

... سبب مقدوری نیست و اکثر تجار مقیم اند اوشان نیز از خشت

... خانه می‌سازند و ... دارند هم اکثر کلی اکثری برنجی و مردان بعضی ملکات ...

... درختان میکنند ... اگر چه ... و هر کدام ... آتش مشتعل کرده

... می موضعی سوخته رفته گستری که در آن زمان ... معلوم نمی‌شود که تمامی

که بود الا از ملایت درختان خانهای خود را می‌گشتند ... در آن ملک ...

و محسوسی می‌شود و ملک در موسم گرما فرستادن حکم برف خانه ... استعمال

می نمایند که بهر سم باستی است و خوراک اهل آن ملک ... برنج و

حبوبات مختلف و انواع ... ماهی از جمله ... آن ... و از قسم ترکاری هیچ

برگی نیست که از آنها می‌خورند ... و ... که خوشگوار و فرد و اریاب

نمی‌خورند و از گوشت گوسفند و مرغ و روغن ... و رغبت نمی‌کنند ملکه ... ایشان

می‌نگارد که ... اند ... معده ... احیانا اگر بخورند استفراغ

کنند ... مردمان ... خواه ... مقدور ... باشد موافق ...

... سفید می‌باشند که آنرا ... می‌گویند از زیر ناف ... تا بزانو ...

و از جنس ریاست نیز علی‌حده القابی است که او هم به یک باره الغا می‌کنند و هر چه وضع یابی بخشد

مضاف‌الیه القاب تنها می‌نویسند که زن و مرد برابر می‌باشند و با چه نمی‌دانند مطلب به حق

یعنی لفظ لباس که بر آن صادق آید آن‌چنان نمی‌دانند و سیاهان در دنیا کمتر و قلیلی بوده‌اند

و از قسم جواهر و ... و منقش و لیکن ... مطلق نیست از ممالک دیگری می‌آیند و از قسم فواکه

که سوای انگور و خربوزه میوه دیگر می‌شوند خصوصاً انبه و اناناس و کیله که آن‌جا در ...

... پیدا نمی‌گردد و سوای این‌ها فواکه این نواحی کلاً ... می‌شود و اکثر انبه را که می‌خورند با ...

... بوی گلاب ... نمی‌آید ... چندان شیرین نیست و با ... در کل ...

... به افراط می‌شوند لکهنوتی نسبت قدیم که از ... شکل ... آباد کرده حقیقتش این است

که در ممالک بنگاله کوچ ... مکانی است که ... از آن‌جا خروج کرده در ... صوبه بهار

و بنگاله را در تصرف آورده این شهر را آباد کرده تخت‌گاه خود نمود چنانچه تا عرصه دو

هزار سال شهر مذکور دارالحکومت صوبه بنگاله بود حالا شهر مذکور ویران مطلق است

هزارها جانوران درنده دیگر در آن می‌باشند و در موسم برسات آب بر سطح آب ... کشتی

در آن جای با ... می‌رود و فقط ... دروازه قلعه و قدری نشان ... طلایی معلوم می‌شود

وقتی بود که همایون پادشاه آن را جنت‌آباد نام کرده بود و بعد از آن ماند و پس از آن

جهانگیر ... آباد ملکه تا حال بوده باشد ناظم صوبه مذکور که معظم‌الملک محسن‌الدوله

[illegible]

فرمودن چاه سید منصور علی خان بهادر بنام دارد و همون جاست سبب آبادیش خیابان کنجو
کرسالی که برکناره دریای بهاگیرتی مخصوص خان سوداگر مرای آباد نمود و مخصوص آباد نام
نهاده بود و لکتیه عالمگیر بادشاه جعفرخان نصیری را اصالة صوبه داری بنگاله داور
مرحمت فرمود و مرشد قلی خان خطاب داد و انوقت صوبه دار مسطور همینجا شهر آباد نمود
و مرشد آباد نام نهاد و از همان روز مرکز حکومت قرار داد و طولش ده از جهار کروه تا جیولی و پنجه
دارد و ساری اکابر مشهور آنجا و باغات و عمارات نیز فی الجمله لیکن نه قابل تحریر الا صفحه
عمارات امام باره از آن نواب سراج الدوله بهادر تا حال قایم است اگرچه جمیع از بنای
بی‌بنیاد است فی الحقیقت امام باره‌ای چنان در هندوستان جای دیگر نیست در حیثیت تعمیر
از عشر عشیر کم نیست لیکن نمونه طلاکاری و کارگذاری در وسط با ... نسبت عتبات
بعض و تصنیع و مناره‌های رفیع و در شمار بار و سمت شمال تر یک نهایت عمارت و
دل کشاست این بر و مکان را منی بیگم نواب جعفر علی خان بهادر تعمیر کنانده و در بنای مسجد
این تاریخ کنده کرده اند ... چو منی بیگم ذی جاه فرمود ... بنای مسجد والا مکان مرا
سال تاریخش خرد گفت ... که بیت الشرف زیب المساجد ... و دیگر از اعظم کرسی لیست
که زیر اعظم النساء بیگم دختر جعفر خان نصیری تعمیر کنانده بر دروازه آتش این تاریخ کنده
است ... رفت چون نوابه دوران از این دار فنا به حور بایل از مقدم ایش گشتند د

فردوس شد جا   سال تاریخش وفات از کلک غم بر لوح دل شد رقم مسوره با زینت ...
و مسجد دیگر که متصل قبرستان نواب منصور علی خان بهادر است تاریخش از کثرت استعمال حذف
گردیده که در سنه ... معمور بود دیده شد سنه یکهزار و یکصد و نود و دو هجری لیکن بالفعل دار
الحکومت صوبه مسطور شهر کلکته است که در زمانه سابق موضعی بود و وجه تسمیه چنین است که کالی
نام در اینجا بتی است که هنود آن را پرستش میکنند و در زبان بنگاله کتا صاحب را گویند
بنابران نامش کالی کتا گردیده فقیر نیز به تغیرات زبان کلکته شده و غلط العام چنین
مشهور است که اول شخصی انگریز وارد اینجا بوده کسی از ... گیاه قطع میکرد و در زبان انگریزی
پرسید که این موضع چه نام دارد ... فهمید که این معنی می پرسد که گیاه تو کدام روز
قطع شده جواب گفت که دیروز قطع بوده است یعنی کل کتا لهذا انگریز مذکور اسم آن را
کلکته نام کرده سابق ازین سکونت تجاران بر ... موقلی بوده حاکم نیز همونجا می ماند و تجارت
سوداگران میکرد و از محصول واجب یک ... میگرفت ملک ... چیزی از آن هم ...
بنابران تجاران فرنگ و چین و ایران و توران و عرب و عجم و غیره در اینجا آمدند و سکونت
اختیار کردند اگرچه ایرانی شد سوداگران فرنگ و غیره بودند اما مغلان از همه ممتاز بودند
و اهل فرنگ را اجازت تعمیر بطور قلعه نبود اما برای تعمیر کوتهی اختیار داشتند و از وقتیکه
حاکمان سخت گیری و زیاده طلبی شروع کردند مقام مذکور ویران گردید و باعث آبادی

کلکته مفصل نوشته آنکه تا عهد حکومت جعفرخان کوتهی سرکار کمپنی انگریز بهادر در [illegible]

بمحصول معمول کما سابق [illegible] بوده که یک روز [illegible] هنگام [illegible] وزیر آمده کوتهی

مذکور رفتن [illegible] کرد دید [illegible] صاحبان انگریز [illegible] با این حال طعام

را گذاشته [illegible] لیکن [illegible] اسباب [illegible] روح در آب غرق کرده بعد

ازان [illegible] دیگر انداخت و دران مکانها

دو منزله و سه منزله [illegible] خصوصا مغلان که [illegible] دیگر [illegible] بودند شکایت

[illegible] فوجدار [illegible] که اگر انگریزان بر سقف های مکان خود [illegible]

کرده مکانات عالی برپا خواهند شد فوجدار مذکور بر استماع این حال عرضی برای اطلاع [illegible]

نواب جعفرخان نموده سوداگران را بخدمت نواب موصوف روانه کرد بمجرد ملاحظه [illegible]

مذکور پروانه ممانعت [illegible] نوشته فرستاد و الوقت فوجدار حسب الحکم [illegible] را از تعمیر کوتهی

منع کرد صاحب موصوف ازین حرکت بغایت آزرده و خسته خاطر گشته [illegible] خطاب کرد لیکن [illegible]

نفعی [illegible] ازین کثرت مغلان و عتاب فوجدار این اراده را فاسد شمرده [illegible] جا پیدا

[illegible] کناره دریا [illegible] سوخته [illegible] کرد دید فوجدار هرچند اراده گرفتاری او کرد

فایده نشد و ازانجا به [illegible] رفت دران ایام قوم مرهته عالمگیر را [illegible] بر چهار طرف محاصره کرده

[illegible] رسانیده بودند و در لشکر بادشاهی قحط عظیم بود سوداگران انگریز به کوتهی [illegible]

چنانچه از جمله گروه همراه لشکر سلطان بیامدند و خدمت شایسته بجا آوردند و مورد
الطاف و عنایات گردیدند و به اقتضای مطالب و مقاصد رسیدند چنانچه تا حال از
تجار آن ملک اثنا عشری فرقه اکثر رافضی مذهب شده‌اند تا که بیکبار مستغنی فرمان معاف
محصول تعمیر کوتهی کلکته عنایت فرمودند بعد از آن مستر هستنگس حکام صوبجات بنگاله
گرفته‌اند و کمپنی به بنگاله رفت و کمپنی خود ... و ... بیت ناظم درست
و افسران تعمیر کوتهی خاص خشت و برابادی شهر متوجه گردیده حال که کوتهی مذکور
موجود است از آن قلعه کلکته می‌گویند القصه شهر مذکور بر کنار دریای هوگلی به کمال
اسلوب واقع است زبان را چه یارا که در تعریف آن سخن گوید فی الحقیقت اکثر
عمارات آبادی در ملک و بنا دیگر نیست و بیت آبادی اینست که هر یک نواب
گورنر بهادر دیوار سنگی آن متوجه مانده خصوصاً نواب گورنر جنرل بهادر هر روز لکها روپیه
بهادر یکبار دو به صرف نموده چنانچه یک عمارات عالی شان خاص برای نشست
خود چنان تعمیر کنانیده که از آن رونق شهر دوبالا گردیده و کثرت تجار آن مرتبه
است که شرح آن نتواند و صنایع در صنعت گری کامل موجود اند و لیکن سبب کثرت
و عفونت هوا پارچه رنگین [illegible] زنگ می‌شوند و اشیای قوای [illegible] شربت و خمیره
و معجون در سه ماه متعفن می‌شوند بلکه [illegible] حساب ... علی ید الله باشندگان آنجا

آب از تالاب بصرف می آرند تمامی چاه شور اند، و آب نهرها بسبب قرب دریای

شور قابل نوشیدن نیست که ضرر بسیار میکنند و وقتیکه سلطنت پادشاهان دهلی

ضعیف گردیده بود حکمی تجاران و پرتگالی فساد برپا میکردند که صاحبان انگریز

در دیوان زمینداری مقرر نمیکردند اتفاقاً نواب سراج الدوله بهادر ناظم بنگاله

جرم چند اشخاص انگریز را در حجره قید کرده دروازه را بگل انباشت روز دیگر که دروازه

را کشودند بسبب حبس هوا همه ها را مرده یافتند انگریزان دیگر شکایت این حادثه

عجیبه بجارج سوم بادشاه خود بردند از آنجا فوجی ساخته برای تسخیر هندوستان

مامور گردید وقتیکه افواج قاهره در این ملک رسید بعد از جنگ و جدال ملک مذکور را

در قبضه خود در آوردند این مخفی اظهر من الشمس است حاجت بیان ندارد و در این شهر جانب

جنوب باب قلعه ایست که از انفورث ولیم گویند بنایش بعد فتح پلاسی انگریز کلیو در

عهد خود نمودند الاحسان معلوم میشود که این وقت تیار بوده است معهذا اسباب لوازم

هر قدر که اهل قلعه را درکار باشند زیاده از آن هر وقت مهیا و موجود میکنند روز بروز

اسباب جنگ در ترقی است ساخت این از دیگر قلعجات بنظر آمد هیچ مشابهت نیست

و چهار دیواری از بیرون مانند پشته و از اندرون بسیار بلند واقعی برای عالم حکم

طلسم دارد و از دیدنش حیرت می افزاید قصه کوتاه صوبه بنگاله نهایت وسیع

و بر مرتبه آباد است و بهترین دریا درین صوبه گنگ است ... کنار ... و دیگر

بهتر طول صوبه مذکور از چاټگام تا تیلیا گڑهی خرق نزدیک چهار صد کروه و عرض از کوه شمالی

تا سرکار مدارن دو صد کروه و جانب مشرق دریای شور و سمت جنوب بهار ... جانب

صوبه ... کوهستان بالاتفاق ریافته السلاطین می نویسند که دریای شور جانب جنوب

و کوهستان جانب مشرق و شمال متعلق ایران شصت و هفت سرکار و توابع آن

و ... محال و اهدالی در زمانه سابق چهل کرور و ... لک دام تعین صاحب ریاض

السلاطین می نگارد که بست و هفت سرکار و ... بست محال و اهدالی موافق زمانه سال

... کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و سه صد و ... دام که از آن یک کرور

و پنجاه و نه لک و یک هزار و چهار صد و شصت و دو روپیه سکه ... ده آنه ماگزی ... و

میشوند و سپاه ... سی هزار و سه صد و سی سوار و هشت لک ... صد و ... پیاده

و چهار هزار و دو صد ضرب توپ چهار صد کشتی ... از زمانه سابق بست و پنج

قلعه کوه درین صوبه بودند تا حال هم دوست موجود اند آب و هوایش نیز موافق مزاج می آید

و هشت ماه موسم برشکال و سه ماه موسم سرما و یک ماه گرما میباشد و از قسم گل چنپا

و کیوره به نهایت نازک و خوش بو صحرا الصحرا میشود و خوراک باشندگان آنجا ماهی و برنج

و بیدگان یعنی ... و بوقت شب می پزند و صباح می خورند و خط و کتابت بر برگ تاړ

آب قسلم فولاد می‌باشند و استعمال کاغذ و سیاهی بسیار کمتر است و پارچه هم در انجا خوب
میشود و جانب جنوب بر کناره دریای شور شهر سوتم پور است ... میان هم حکایت خانه
جنگ‌نامه تحریر کنانیده اند از ده از چهار هزار سال گذشته قریب آن کتابی دیگر است از
در آفتاب منسوب میکنند و بعضی مورخان نوشته‌اند که حاصل دوازده ساله این ملک برای
صرف کرده ... [illegible] ... و عقیده هندی دارند هر قسم لوازان ... و دیگر
اکثر ... جهان ... از دیدنش در مقام حیرت میروند ... منسوب تاریخ
از آنجا قریب ... ان انواع ... مثل زنان مسمی ... و عورات
خود ... نقاشی میکنند ... زنان ... و مردان ...
زنان در خانه می‌باشند طول این صوبه ... و بست کرده و عرض ... کرده ... کراس
... دو صد و سی ... و ... حاصل ... و ... تحریر رقم
... از بعضی کتب تواریخ چنان بوضوح پیوست که در زمانه ماضی
شهرها را اکثر افسندی ... آن ... ولیکن ... سلطان محمد فخر الدین جونا خان
پادشاه دهلی بر تمامی ملک دکن ... و متصرف گشت ... دولت آباد نهاد و قلعه را
دار السلطنت ... بعد سلطان موصوف ملک دکن از تصرف سلاطین دهلی بدر رفت
بعد گذشتن عرصه سه سال شاهجهان صاحب قران ثانی باز بر آن قبضه نمود و شاهزاده

[illegible] سمور [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

آمده عمارات [illegible] بر ترکیب [illegible] طبیعی السپند [illegible] شراب [illegible] نفس مانند

بدیع مانند [illegible] شروع [illegible] تا آخر [illegible] بارش میشود و لهذا از [illegible]

[illegible] از هر قسم و جواهر گران بها [illegible] نیست [illegible] از این [illegible] [illegible] جزایر

بکثرت موجود [illegible] کان [illegible] خورش [illegible] [illegible] دولت و [illegible]

و حسن [illegible] مانند [illegible] [illegible] گرده و [illegible] صد گروه [illegible] از آن [illegible]

[illegible] محال اصلی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوام [illegible]

[illegible] ملکیت در [illegible] کوه [illegible] از آن [illegible] نام دارد [illegible]

و [illegible] بر آن هستند [illegible] قلعه [illegible] نام [illegible] آب و هوای [illegible]

در اطراف آن [illegible] بکثرت و در صحرا [illegible] میشوند و در [illegible]

و [illegible] را [illegible] مقدم [illegible] [illegible] را [illegible] گویند [illegible] از [illegible]

در [illegible] واقع است و در [illegible] از سه طرف احاطه نموده آند مفتوح

شدن آن [illegible] [illegible] قلعه [illegible] محال اگرچه [illegible] دریای

بسیار آند لیکن [illegible] را بر همه ترجیح است چنانکه دریای [illegible] از [illegible] میکنند

همو منظور نظر است که ترتیبی عجیب و غریب نقلیات و حکایات ایشان هم نوشته اند و تا حال ترتیب
نیافته و چشمه این کوه مستقیما است در زاویه این دریا در احمدنگر آمده و در دریا رفته لشکرگاه
ملکانا رسیده و هنگام سنه پیشتری در برج آسد می آید و جمع شده و در آن جزیره ها بود و می باید و
نواب بطلم و دانستند نفس تکیه تا بنجوم که بطلمیوس بشود در تمام فلک شاه در آید و نیز نیلوفر یا
هم از صدف و ل نیز بشش می سازند و در هر یکی بهینا منفس موضع معمول جا است عرض طول آن
صد و پنجاه پنجاه درجه و در صد کرده و عرض آن صد تا نود و یک صد و صد و بیست کروه سمت
مشرق ملک گدن و غرب ملک احمدآباد و گجرات شمال منزل و طرف جنوب ملکانا و ده ملک متعلق
و در آن دو هستند هم ولایت آن تحت گشته و نصاب و د و لک و هفتاد هزار و ده
و دار الحکومت این کشور شهر مندو که بر کنار رود ربی تپتی واقع است در عرض و طول کلان است
از هر ولایت هم سنگ آن اینجا هست موجود در اطراف آن ولایت اکثر از قسم خونکه ...
برابر موسم را فراطستری آید و اجناس خیلی مرکب در آن بارهای شمال از صندل و کوه
در دوکان ها انبار در موسم گرما و سموم لشدت و نیز است غله و غیره کثرت و برنج کم
لیکن برنج آنجا اعلی و خوش ذائقه می شود اگر چه بار بچه افزون و وافر میسر می آید آن ها اند که
سرکار ها آنجا و در اطراف ملک مشهور است سابق این ملک به نام غریب خان حاکم بود و هنگامی که
شیخ ابوالفضل قدوه آسیر را مفتوح کرد اکبر پادشاه صوبه مذکور را الکلف ...

دهنبال نام داشت رحمت فرموده‌اند لیکن نام کرده نسبدار ان انکه اکثر سبیل رکولی و کوه
و جاهای دیگر موضعی است که قریب آن دریای چین و پرنا با هم پیوسته‌اند و از انقام
رنمبر پرستش‌گاه هند اشد و جای غیر مثبت میگویند قصبه کوتاه و در این صوبه بسیار آمده الاجناس
در باب مشهورتر آنکه کمی مالی و پونه و کرنی و چینی و طول این صوبه از بنگاله تا آنکه متصل هندیا
ملک است که قریب با صحرا و مغنا و دو سیخ کرده ده من از جا مورده که قریب تبت است تا پایان
تر و پاسا لوه است سنجاه کرده شرقی آن صوبه برابر غربی آنکه جنوبی و جنوب و جانب شمال
ده ماموره و هیچ جا کاری سخن از آن که فعیده وارده کمال اهالی آن چین و چیاپ کرد و به وشی شنید
لکه و تود برا از روایم ... دار السلطنت آن شهر پرو و حبس صدها جمعها میر حکم و حبیب که اخبار
از قیاس بیشتری افزودست اهل سلف از اکثر برگرد دو و دو فقرها نوشته‌اند و واقعی در ثبت دولاو
منقش باچه دیگر در هندوستان پیدا نشده و کاریکها جانب را ببن جنس مخولی باهر احکام هنداده ناقال
سنه از اندر هندی نولیدیده و در وسعت شهر کوه مبالغه بسیار است ملک در کتب تاریخ تغییره
مرقوم است که دریا سیراب بنا آن برود دکمب اکه گاه گاهی موج سیر آن دریا می‌آیه
جانب طرف برگرده می‌آرد و چندیری شهر نست وسیع و دلکش که در آن سه صد و هشتاد و
چهار بازار و صد و شصت مهمان سرای و دوازده هزار مسجد متواتر منضبط است برکنار
دریای میشوه میگویند که اکثر اوقات بعضی مردمان در آن دریا یکجا آدم آبی دیده‌اند

و از دیدن اینجا در گرداب حیرت غوطه خورده اند و این بر بود نقل که تحریر داده ام فقط به
صنعت بودن آن قدیم بوده والا نه برای همین سخنان را قسم را متعلق المعنی و نسبت تماشا ملاحظه است
و سنه و شهر لیست هند که چند مدت حاکم نشین مانده اند و آن قلعه آن کاب منارها نخست منظر
بی النظیر و علاوه از این تعمیرات قدیمه عمارت کلان در دولت بر در وران قدیم سلاطین صلح اکثر
است سند تکبیر عجیب تر آنکه کتیبه سلطان محمود بن سلطان ... که در موسم گرما تا نمود تا ...
آب می افتد بعضی آنرا از حد وصیه عجیب کرامت تصور بسیار ندارند اما دانشمندان آنرا در آن دسته
می فهمند مشهور است که در این دیار سنگ پارس میشود که آهن و مس ... را جدا ... شدن آن
طلا شود و در باب قصه ایست که در زمان سلف گفت گاو را ... تو به شکار در ... و ...
مضمون قصه دراز کاویست مانده القصه زمین این صوبه نسبت ملک دیگر پر علف است و اکثر جای
قابل زراعت دوران بر و فصل تحویل می شود لطف هست که در اینجا اصل پول ... و مرسد ...
میشود و ... دارد و دیگر ما اصیلیه آب ... شود ... تکیه ... در موسم ... کاه
صورت بالا پوش میکرد و باشندگان اینجا تا ... سال طفلان ... افسوس ... اگرچه
دریا و درای صوبه ... اند لیکن ... در ... و شهر ... باشند ... میشود و ... که
... منظر می آید و زمینش هموار ... علاوه از این کلهای خوش رنگ و خوشبو ... در
سنبل و ... طول این صوبه ... با ... صد و ... و ... گردند و ...

از جنیدپوری تا دریاپور و صد و سی کروه مسافت است بود و غربی آن گجرات و چتور
و شمالی سرحد قنوج بکانا و جنوبی چنیدپوری و سارنگپور و چکاده دوشنده و ننده
... سرکار و متعلق آن سه صد و نه محال و اعلی بیگ زمین کرو... لکه و نقد
نزد حکام ... ... شهریست قدیم خوش آب و هوا و از بعضی کوه ها سنگی چاره
و جهت نیشیبش ... بیچ است که آن را تاراگده نیز در زبان حواله کوه گویند
بنا نامش اجمیر کرده ... و لیکن بیت خوب سوادش بصاحبان طبع مرغوب درگاه فلک
مآرفیض خواجه معین الدین چشتی اندرون شهر بر کناره حصار واقع است و در آن کوه
مزار سید حسین شهید ... سوده است ... گویند فاصله سه کروه دیگر
تالابیست که از ابتدای آبادیش احدی به انتهایش نرسیده مسجد بزرگ تمودان است بلکه
از سلطان المعادن ... و در مفاد ... چنان است که اگر انسان زیارت
تمام ... تا ... تا لب ... و هیچ فایده نیست بیشتر درین صوبه آبیاری
است و آب چاه بسیار ... زراعت بر باران است تا باران ... ربیع
به غلت و در فصل خریف از قسم غله جو و جوار ... بکثرت میشود و ... تخم و باشتم حصه
از غله خود به ... ... موسم سرما قریب باعتدال ... موسم گرما به کمال و در
اکثر مکانات سمت جنوب کوهسار ... زمین ... تا باران قوم ...

شهریست قدیم این هم مدتی تختگاه سلاطین گجرات مانده بود درین صوبه میوه‌جات بکثرت اند
لیکن سفنالو و انگور و سیب و انناس و انار و ترنج و انبه نسبت به میوه‌های دیگر بهتر میشود
طولش از بندر گهوگه تا به بندر آرامرا کهصد و بیست و هفت کروه و عرضش از ابتدای دهار تا به بندر
مهوه هفتاد و دو کروه و کچهه ولایت علیحده است عرض و طول آن دو صد و پنجاه کروه تک
سند جانب مغرب آن است ریگستان است شتران و گوسفندان در انجا با فراط میشوند و سوای
ازین اسپان تازی هم در آن ملک انقدر میباشند که سوداگران از انجا بممالک دیگر میبرند و زراعت
از جواره و باجره میکنند چنانچه خوراک باشندگان آن ملک همین است و در دست ربیع کمتر میباشد
غله از قسم گندم و غیره از مالوه و احمدآباد و بیج از دکهن می‌آید افراط درختان درین صحرا بمرتبه‌ایست
که مردمان شکاری از شکار محروم میمانند [illegible] تردد [illegible] تا [illegible] کهصد کرده است
لخت و جنس انبه هستند و صفت این قدر فراوان انبه شیرین و خوش [illegible] میشود که آب انبه
جاتم نیز از علات و غافلی هستند و انگور [illegible] غیر ملی [illegible] عجب تر آنکه خربوزه در موسم
گرما و سرما با فراط بهم میرسد [illegible] بعض انقدر میشوند که [illegible] میگردد
اگرچه جانوران درنده بکثرت هستند اما چیته بسیار که در هر سال چهار و صد ها گرفته میبرند و در
هم در انجا قسم اول میباشند چنانچه یک جوڑی تا به مبلغ پانصد روپیه گران قیمت که در
کمر و زمین سفت و هفتاد کروه را بسالی طی میکنند و دریای نیز درین صوبه بسیار آمده اما مشهور تر آن

مشهور است که سابق شهری [illegible] طول آن [illegible] بود

و دوازده [illegible] عرض [illegible] مشرق رو

[illegible] آباد و ویران [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] گنبد [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

در زمانه سابق [illegible] قلعه آن شهر چهار صد برج بود [illegible]

نشان آن برجهای مذکور حالا موجود اند [illegible] بالفعل [illegible]

است [illegible] میگویند فی الواقع شهر کلان [illegible]

[illegible] می‌آید خصوصاً [illegible] ملک [illegible] که زمینداران [illegible]

غله [illegible] از کان [illegible] حاصل بسیار است [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] چنانچه [illegible] کشتی [illegible] دریا [illegible] طیار می‌باشند [illegible]

وحوش جانوران شکاری با فراط [illegible] و خوک صحرائی [illegible] وغیره

نسبت به جانوران دیگر زیاده [illegible] باشندگان این صوبه برنج [illegible] ماهی [illegible]

خوراک [illegible] است و از اقسام ماهی [illegible] میشود [illegible]

[illegible] ماهی خاص در همین ملک [illegible]

در اشهر و سوانح ازین دیگر احوال ایشان آن نواح از سلاطین چندان خوف بسیار زنده

دیگر کرلک که بادشاهی تلک بیک در آنجا رسید نشوالست دهلوده ازین تا به نهر

دو ده فرسخ آب پنجاب می آید طول صوبه مذکور از میرانه تا بنیر و عطیه یکصد و شصت و

کروه و عرض از نهایت اجمیر تا بنوساده یکصد و پنجاه کروه سمت مشرق آگره اباد و جانب

غرب دریا یا تا بع عمان و شمال به و قصبات دهلی و جنوب گجرات و اجمیر و خیبر

در شهور سنه نود و هفت هجری مشغول این یکصد و سی کمال و امدنی آن جا

فتح کرد و سکه و شصت هزار و ام صوبه احمد اباد اکثر کتب تواریخ که ...

بهادر در ایام گجرات ضعف کرده و چنان ... رسیده که شهر میمن و چند ...

تخت گاه بوده ... سلطان احمد بن سلطان محمد شاه ... ودره هجری

پادشاه گردید بر کناره دریای سابرمتی یک قلعه و متین معه عمارات مشتمل و در ... شهر گرد

شهری وسیع آباد نموده نامش احمد آباد نهاده دار السلطنت قرار داد و تا صد

و بیست سال گذشته در عهد حکومت خویش در آبادی ... دار الملک ... ماند لهذا

شهری عظیم گردید اگرچه شهر مذکور دیوار خشتی و چوبی بود ... از کهنه ...

... مقدور تمام عمارت ... ... کنانیده ...

تا از آب باران محفوظ ماند چرا که تمام سال ... آب باران ... می آید باشد ...

اشکال از دهانک کوه منند و نقاشی فاتم بند و سوای ازین دیگر کاری گران نقشی قلمدان

هند و قبضه از صدف نوشته سوفت و خوش قطع میسازند و دست کاری و هنرمندی خود ظاهر

می نمایند و کمخواب و زربفت و مخمل و زرباتی و تکه و غیره در انجا عدیم المثل اند و علاوه ازین

علم تقدیر را انها ختم است چرا که بر قماشیکه در فرنگ و روم و ایران و غیره طیار میشود انسان

نیز از همان قسم میسازند شمشیر هم گجراتی با شمشیر مغربی مقابله می نمایند و تیر و کمان نیز در زمانه

سابق بی مثال میشد زیرا که کتاب علامه حضرت ابن الکبری ساعد و معروف هستند

لیکن از مدت دراز کمان لاهوری در هند و هندوستان مشهور است و حرف شهر ملکر نهایت خوش آب

هوا و در بهم رسیدن متاع [illegible] و [illegible] که

[illegible]

[illegible]

خوشخط بود و یک [illegible] اما آن [illegible] که [illegible] است

اکثر مردمان از کرامات و کمالات آن شیخ قائل اند و از احمد آباد تا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] اکثر اولیا و غیره در انجا آسوده هستند لیکن [illegible] قطب العالم شاه عالم

کاری [illegible] و در هر جا است [illegible] این [illegible] میسازند

و حکایات عجیب غریب با آن منسوب میکنند و بر اصلش نمیرسند که در حقیقت چیست

چرد و که از آستین بر گویند محمد ابن بحر خود ره مشهور اند قابل دریافتن خوردنی اند

خلقی که حکام ملتان مقرر بودند گویند در زمان سابق در این ملک بسیار بودند اما حسرو کمتر

و عجب چند صبیه می نگارد که من بچشم خود دیده ام که زنی را بچه یک ملک برآورده مرده بود

هر چند این معنی خلاف قیاس معلوم می شود که در جنس بشر چنین عورت نامرده باشد که حکم ازان

را حامل نموده ... می بینیم لیکن قدرت حق سبحانه را از صنعت و هیچ دور نیست

بعضی آن را منکر قدرت داده باشد اگر کسی که در قیاس نماید لازم نیست که وجودش در

حقیقت نباشد و سکلاج مکانی است از نهشته ... منسوب می کنند انجا

تا پای آب ... بی راه ... الیست ... و ... مردمان در انجا ...

دور این صوبه از حد ملتان تا دیج تا بهته و کیچ مکران ... و کوه ... اکثر بلوچان

و بعضی افغان بوده باشد خود بران مقرر کرده اند و از دیج تا گجرات کوه ... انده کرده

بهتاوان بران استقامت کرده لیکن ... در این صوبه بسیار آید

اما ... تر ... چنانچه اکثر ... از ملتان و بهکر ... براه دریا بر کشتی در ته

می آرند تا کجی که جمیع مسافران ... از طرف ... نیز از راه دریا براه دیگر نمی روند چنان

اتفاق کم بوده باشد که قافله براه خشکی از طرف ... تا پای آب در سواری راه کیچ

و صعوبت بکنند طول صوبه مذکور از بهکر تا کیچ مکران دو صد و پنجاه کروه و عرض از قصبه ... تا ...

در پی سند گذره شرقی آن ملتان است امواج احاطه نموده و طول آن ... کناره ... کران شتانی آن ...

درست بهکر و طول آن ... طرف است در پای شور ... بهشته و ... و نصیرپور و ... کوت ...

... مشغول از آن ... بفت ... مانده و امدی آن ... کرده ... دعه ...

... ملتان شهر ... قدیم مردمان ... آنجا اکثر موجود ...

خرید و فروخت دریا کرده می مانند و سوداگران ... عراقی از راه قندهار می آیند و امتعه

میگیرند موسم سرما معتدل و گرما بشدت و برشکال به قلت میشود و در ... آنجا لاهوری

سندی آمیز و شعر ... و قالین آنجا ... سوای ازین ... کارگران آنجا به

مرتبه است که در دیار دیگر نیست چنانکه نقش ... می ... از اصل می سازند و قلعه آنجا

... فرسخی است و مزار مخدوم بهاء الدین ذکریا ملتانی است علاوه ازین مزار آنجا بزرگ درشان بیر

زیارتگاه خلایق اند و در شهر مذکور بفاصله چهار کروه زیارتگاه سید زین العابدین مشهور بسلطان

سرور واقع در موسم که زنان و مردان از چهار طرف برای زیارت می آیند و چند روز اجتماع

خلایق می ماند و از آنجا بفاصله چهل کروه جانب ... آن طرف دریا دامن کوه شهر بلوچان است

سلطان سرور همانجا مدفون است و در قصبه اوچ قبر شیخ جلال الدین سید محمود ابن سید جلال

خلایق آن بزرگ را مخدوم جهانیان میگویند و در شهر پتن که آنجا و همین پرپتن گویند از ملتان

جانب مشرق قبر شیخ فرید شکر گنج ابن شیخ جلال الدین سلیمان فرخ شاه کابلی است العلیة

سرکار دیپالپور دو قوم دوگر و کوکهر و سوای این اقوام دیگر که نمود و بزرگی انها بهشت
چند سکونت دارند جانب شمال دریای ستلج و جانب جنوب سرکار مذکور صحرای لق و دق است
که انرا تهلی جنگل نامند علاوه ازین هر دو چند جا حصه بوده در ان سرکار مندرج اند و
مذبری و دودی [illegible] و ضبط منسوب [illegible] احکام پادشاهی نشنیده انها فرار و فتنه می کنند
موضع و در فصل خریف زراعت غله جوار و در ربیع گندم نخودی بسیار [illegible] که صوبه ملتان عهد
سلاطین لنگاه [illegible] فتنه بوده بران [illegible] شده بود و
در ایام سلطان حسین لنگاه حاکم ملتان در عهد حکومت خویش ملک سهراب دودائی بلوچ را
با تبع و همراهان برای مدد طلب کرده [illegible] جاگیرش در ان ملک داده
عهد سلطنت اکبر پادشاه [illegible] دیوان پادشاهی [illegible] سابق
بر بلوچان مقرر داشت و در جانب خراسان [illegible] افغانان [illegible] کوهی جدا
نشین بود سوای ازین در چند جا [illegible] دیوار [illegible] مستحکم [illegible] بلوچان [illegible]
قلعه [illegible] در کتب قدیم [illegible] مسطور [illegible]
که دریای سند و از پنج رود پنجاب [illegible] متصل رسیده بعد از ان دو حصه شده
یک حصه سمت شمال [illegible] و حصه جانب جنوب رفته قلعه را احاطه کرده [illegible]
ان در اطراف مشهور است هر چند فوج کثیر باشد گرفتن نتواند طول صوبه مذکور

از فیروزپور تا سیوستان چهارصد کروه و عرض از ختلپور تا چلیبه یکصد و بیست و پنج کروه

و اکثر محققان برآورده‌اند و حالا ساخته‌اند طول آن از کنار سیصد و شصت کروه میگردد و عرض

آن سرکار ... آن کوه کیکران شمالی و جنوبی صوبه اجمیر ملتان و دیپالپور ... سه

سرکار تابع آن بود ... آن بیست و چهار کروه و چهل ... نکند دریاچه

هیچ ... لاهور شهر بیست بزرگ بر کنار رود راوی بعضی می‌نویسند که

... را به ... چندان آباد کرده بود و در اکثر کتب تواریخ نامش لهاور و لهانور

نوشته‌اند بعد انقضای مدتی دراز بگردش افلاک آبادانی آن ویران گردیده و خبری از آن

نشان آن باقی نماند تا زمان دارالحکومت ... شهر ... معمور شد و چنانکه سلطان محمود

غزنوی ولایت هندوستان را مفتوح ساخت ملک ایاز غلام معتمد خود را به آبادی آن

مامور گشت و ... قلعه تعمیر نماید و شهر را از سر نو آباد ساخت بعد از آن خسرو شاه و خسرو ملک

پدر و پسر و فرزند که از اولاد سلطان محمود غزنوی بودند از سر نو این ولایت را فتح کرده

لاهور را دار السلطنت خود ساختند و عرض شهر ... سال دارالحکومت اولاد سلطان محمود

ماند بعد از آن چندی از سلاطین هند درین شهر استقامت کردند لهذا بار دیگر رونق گرفته

... دولت خان که یکی از امرای کبار سلطان بهلول بود چندی ... دارالحکومت ساخت

پس از آن میرزا کامران خلف بابر شاه بود ... در اینجا نمود لهذا آبادی ...

دوانی

در ترقی گشت بعد ازان اکبر بادشاه در عهد سلطنت خویش بر آبادی آن متوجه گردیده
و شهرپناه عالی خشتی و کاخ دولتخانه عالی تعمیر کنانید این معنی باعث رونق او گردیده و
نورالدین محمد جهانگیر دیگر عمارات جدیده و وسیع خوش بر آن ساخت و مدتی در آن تردد اجلال
فرموده رونق بی اندازه بخشید چنانچه عمارات مذکور تا عهد عالمگیر موجود بودند سوای آن دیگر از انجمله بسیاری
حویلیات شاهزادگان و امرای والاشان خصوصاً عمارات ابوالحسن آصف خان [illegible]
نهایت [illegible] گشته گردیده و در عهد شاه جهانی نیز آبادی آن روز بروز در ترقی ماند و در عهد
عالمگیر [illegible] چنان طغیانی نمود که اکثر عمارات و باغات شهر را صدمه عظیم رسید [illegible] نسبت
این حال در سنه چهارم جلوس عالمگیر حکم صادر فرمود که یک پشته مستحکم [illegible] در [illegible]
تعمیر کنند که [illegible] دیگر صدمه بعمارات شهر نرسد کاربردازان همچنان کردند [illegible] از شروع سال
چهارم تا عرصه چهل سال تعمیر و مرمت [illegible] از حضور دارالسلطنه [illegible] و مبلغ کثیر بران صرف
شده لهذا این پشته بنیاد [illegible] تصور کرده [illegible] الحال
که در شهر دیگر کمتر بوده باشد [illegible]
[illegible]
بر کناره دریا مقابل دولتخانه عالمگیر مسجدی سنگین عالیشان چنان تعمیر کرده که در عهد
آن هیچ [illegible]

که از مرمت شاهجهانی بود و مسجد جامع آن خوش وضع تعمیر کنانیده ازان زینت شهر دوبالا
گشت و اکثر مزارات بزرگان اندرون شهر است. خصوصاً پیر علی هجویری که جامع فضیلت و کمال بود و
مقبره جهانگیر بادشاه در بیرون آن بر کنار دریای راوی واقع و متصل آن مقبره آصف خان ابوالحسن
جهانگیری نیز به کمال استواری تعمیر یافته است و اگرچه در خوبی شهر اکثر باغهای پر فضا اند لیکن باغ
شالامار که از شاهجهان بادشاه بنقاشی چشمه تعمیر کنانیده است بر باغهای دیگر ترجیح دارد و از
دیدن آن خاطر بسته را شگفتگی و دل پژمرده را تازگی حاصل میگردد و حاصل آنست که صوبه لاهور بسبب
خوبی آب و هوا و کثرت نعمت فرحت افزاست و در موسم گرما گرم و در سرما سرد و خربوزه و انگور دیگر
مثل ایران و توران و انبه مثل ملک هندوستان در ین زمین خوب بهم میرسد و نیشکر ... اکثر
جاها که از ... گویند ... فصل خریف بر باران است و در بعضی مقامات خصوصاً بر کنار دریا
بیاه و بهت اگر ریگ آب شوئی کنند طلا بدست می آید و در کوه شمالی که بنام ... سیم و مس ...
بسیار ... طول صوبه مذکور از دریای ستلج تا دریای سند ... و عرض آن
تا چوکهندی ... شرقی آن سرهند و غربی آن ملتان و شمالی کشمیر و جنوبی ...
... ازان پنج دوآب یعنی پنج سرکار تابع است سه صد و شانزده محال آمدنی آن ...
کرور و سی و سه لک و ... هزار دام و در صوبهای دیگر بی نظیر ... دارالملک
این ولایت از مدت دراز ... است آبادیش تا ... فرسخ ... دریای بهت و غیره ...

از ...

هوشمندان مشهور بوده و علما و فضلا هم بکثرت هستند مکاتب بر ایشان [illegible] شعر و خوش نویسی

بهشت [illegible] نباتات خوشبو [illegible] که آن [illegible] در اکناف کتبی است چنانچه [illegible]

انواع اقسام نباتات لطیف [illegible] مثال [illegible] که از اکناف ممالک [illegible]

[illegible] و [illegible] نباتات هم نباتات [illegible] خوشنما [illegible]

[illegible] کمتر و در خانها اکثر [illegible] شدت [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible] برای آسایش مردمان و سوی جهت اسباب [illegible]

[illegible] کثرت [illegible] هم خانه [illegible] سنگ [illegible] زلزله [illegible]

[illegible] مثل [illegible] وغیره [illegible] لیکن [illegible] چون اکثر متصل شهر

[illegible] است که چند [illegible] لطیف و شیرین و اگر سالها [illegible]

[illegible] برگشتی است و زبان [illegible] کتب

[illegible] زبان سنسکرت [illegible] که این [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] زعفران است [illegible] مذکور [illegible] غرض از [illegible]

[illegible] که زعفران را [illegible]

[illegible] کمال [illegible]

زنده می‌شود و در هر یک درخت هشت گل برنگ بنفشی [illegible] می‌آید و در هر گل [illegible]

و اصول آن که تا شش سال [illegible] و [illegible] زعفران از همان تارها می‌گیرند و [illegible]

از درخت موقوف می‌شود و درختش سبز می‌گردد و وقتی از آمدن گل [illegible] دیگر [illegible] که کرده [illegible]

در زمین می‌نهند تا شش سال زعفران می‌شود و [illegible] که [illegible] در زمین

آمده جای دیگر می‌نشانند [illegible] برگ گل [illegible] می‌آید [illegible] رنگ [illegible] در این [illegible]

است [illegible] کرده [illegible] و در موسم سرما [illegible]

می‌بارد و باران [illegible] موسم برشکال [illegible] هندوستان [illegible] شاه [illegible]

[illegible] دریا [illegible] می‌باشد [illegible]

و هوای هندوستان [illegible]

[illegible] و اسپ و شتر [illegible] شکاری [illegible]

[illegible] و این خوشگوار [illegible]

[illegible] جنگلهای [illegible] خصوصاً گلاب [illegible]

در این ملک [illegible] حیران است [illegible] بوستان [illegible]

است هوای شاه‌آباد [illegible] میوه [illegible] و [illegible]

و [illegible] لطیف و [illegible] و انگور اگرچه بکثرت پیدا می‌شود لیکن اکثر [illegible]

بلاد محدوده دیگر شهرت و حفظه الله الاکبر انها کنار نیاید چه کمپلاس کوههای ابرسیم

میخوانند معموره کوهستانگان این صحرا نایی و برنج و ترکاری [illegible] و مرغ که بد داری

بهیچ کجا بهتر است لیکن زعفران که کنند هم سیاه و خوب و میوه و غله و تاک صدای آن ملک کمتر

که خوبه نمیکنند هیچ نظری نمی آید صحبتش قابل رغبت نهایت حد داد وجود و کثرت خلق قیمت

صحبت جدوان عکه‌های این مستند و ساکنان آن اکثر کیفیت الا وقتا چنانچه هر یک شخص را یک

عاجز شالی کذاب میکنند لیکن فاضل و بیداری و کامل و دو سه داری و لیکن هم غلط است که هر یک

تاب غافل و باطن باشند اما مردمان ترک کشمیر و اکثر دست و نیل صدای سرزمین با سیاه

ناکنن نهایت دور او بجا که هموار و کرده طول این صوبه از قریب ... فرسنگ عرض ولیست

که و دیرین مستعمل کرده حکم صد اتین اکبری لیست و هیج کرده نوشته است شرقی آن سیر سال

و جانب شرقی و جنوبی پامال و کوه چینی شرقی و شمالی تبت کلان و غربی تنگ و دریای کشن

کهنک غربی و جنوبی ولایت کمکو غربی و شمالی تبت خورد و اکثر و اکثر و کوه متعلق بدان [illegible] و شش

کمال ابدالی آن صد را به و اکثر روز صحبت و دو کنیه و هستا و بخشی از دوام عادی زمین معمور و همه و جهات

صد برکه نیز به سه موافق این صوبه هستند [illegible] یکان قلعه لست شمع و خوشی آب و هوا السیاسه

تنها قوریق خرید و این اثر وا کرده و حاد لشکر ... تا سنه چهل جلوس عالمگیر و نود و اند و هزار و

سال گذشته مفضل از بس آسوار و ماه بار و قلعه دیگر که اندرون شهر برکوه خورد است ...

حصار متصل بقلعه که صفا نگر گویند و دامن آن باغ که کنار رود از خصوصیات باغ شهر آرا که
بابر پادشاه احداث نموده بود دست به نیم کروهی کابل گرد و متصل آن حصار بابر پادشاه باغ جهان آرا
درست نموده و سه کرور و نیم روپیه بنیاد نهاده این دو باغ [illegible] در یا در کنده گاه مقبره
بابر پادشاه و میرزا هندال مرحوم متصل سوای عمارت مقبره محمد حکیم میرزا ابن همایون پادشاه [illegible] واقع
تعمیر شده آمده و در نواح این شهر ده ده بست [illegible] از [illegible] باغ شهر آرا و جهان آرا
و کوچه های شهر گذشته [illegible] جوی [illegible] آمده و متصل و به یعقوب بوده
[illegible] در دروازه رسیده [illegible] جوی [illegible] بستان [illegible] سقاف و خوش [illegible] و مکه برای
[illegible] نهر بهشت [illegible] و دامنه کوه که از [illegible] کابل [illegible] گویند [illegible] سرآب
چنانچه سلاطین اکثر اوقات برای سیر و تماشا [illegible] متصل [illegible] رنگ [illegible] است که از [illegible]
[illegible] گویند در موسم [illegible] آواز [illegible] کوس می آید [illegible] هیچ کس [illegible]
[illegible] مقام مقابل [illegible] گنبد [illegible] دیوار مستحکم است [illegible] خاک [illegible]
[illegible] در دو مقام از آثار و نشان [illegible] هستند در نواح [illegible] کوه [illegible] هزار [illegible]
تعمیر بوده اند سابق از [illegible] موسم سرما باشندگان آنجا مال و اسباب [illegible] در آنجا نهاده [illegible]
تمام خواب [illegible] و میگویند که در جنگ [illegible] قاآن اعظم چنگیز خان [illegible] شنیده بوده
[illegible] بود که در حیات بود [illegible] هستند [illegible] زیارتگاه خلایق است

کهستان

و از آن جمله نیک بنار مقامیست که آنرا در زمانهٔ سابق اودنیه پور میگفتند و در عهد پادشاه جلال الدین اکبر
شیخوپور گشت اما در لیکن برکنار رود بابی خلاف معموره و رانی با فراط مینو و لیکن آثار آبادانی است
متصل ده کروه از آن بنای سفال که کنار دریا بنیاد شهر دار و قند رسالن نوح با چه و باغ کر دکار
آبادان شده است و در آن انگور فی دانه بی نظیر است غرض در این مقام برفت نمی باید که کافر
مده از آنجا قریب است که لشکرها تا کافر می باشند ... ها تا فروده نام کردند و در آن نوح
بهما و چه گروه همه جا افغانان سکونت دارند که در اطراف قلعه مقلات هستند و خود را نسبت میدانند
هر بن ... که سلطان سکندر ... که سنی از اطراف بعضی خویشان با اقربای خود را در آنجا گذاشته
بود حاصل دیگر طرف در این صوبه با افراط مثل توران می افتد لیکن در میدان چهار ماه و در کوه تا
دوام می ماند غرض در موسم بهار گلهای رنگارنگ بی شمار و میوه های گوناگون خوش گوار
اگرچه اقسام انگور بسیارند الا صاحبی و حسینی دانند ... و از قسم زرد آلو محمودی و قیسی و
مرزاکی و از قسم خربوزه کوک ما بت و انار بی دانه ... و طبری ... دو چرخ نباتات لذیذ
و خوش ذائقه و از اقسام غله جو و گندم و زناوه و غیره است که به خوبیها در ماوراء ... میگردد و از آن سوای
حصه در سرکار رسیدند و از کابل ... بهم از انگور و بادام و غیره نیز ... نقد ... لیکن بهر
دخلی از سرکار معروف است و از ... کل ... بسیار ... ملکان
این صوبه متصل ... سمرقند و کابل کند و انبجاب و قرب ... تومان ملکوت ... و حدود این

سکنهٔ این دیار بیشتر [illegible] فارسی و مغلی و ترکی و افغانی و [illegible]

و [illegible] و بعضی [illegible] کابل می‌باشند [illegible] حاکم [illegible] حاضر [illegible] گذاری

بی‌حد و قوم افغانان [illegible] کابل که [illegible] کرده‌اند [illegible]

و [illegible] و [illegible] کشمیر ملحق است [illegible] سکونت ورزند

و [illegible] اسب [illegible] سوار [illegible] پیش هرای پادشاهی سر فرود [illegible]

نقد [illegible] انعام [illegible] مسافران اسبان و شتران [illegible]

این همه اکثر [illegible] کاروان [illegible] غارت می‌برند و بعضی اوقات مسافران را اگر

در وقت [illegible] تمام کابل از ذات ایشان [illegible] کابل [illegible]

[illegible] دو روز [illegible] لشکر از آن طرف [illegible] لب آب

[illegible] کابل [illegible] می‌آید این هم

از صعوبت نشیب و فراز [illegible]

اگرچه اینهم از خرابی و پریشانی [illegible]

لشکر و کاروان از همین طرف است [illegible]

[illegible] این هم [illegible] هرچند که نشیب و فراز می‌آید [illegible]

[illegible] اطراف کابل [illegible]

بار بکر

تابع ملک بدرانجا بعضی از [illegible] را در [illegible] خود وا [illegible] نمیتوانند اگرچه صوبه مذکور

حیدر آن حاصل نیز ندارد و لیکن [illegible] [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] بعضی جهت از

سرکار [illegible] [illegible] منصب اینجا [illegible] خسرو [illegible] تا [illegible] [illegible] و [illegible] جمعدار [illegible]

[illegible] سنده و طول این صوبه [illegible] ملک [illegible] تا [illegible] و کوه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] خمسه [illegible] [illegible] کرده شرقی آن [illegible] سنده [illegible] غربی [illegible] و شمالی

آن [illegible] آب و بدخشان [illegible] کوه و جنوبی [illegible] و [illegible] کوه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] و از [illegible] سرکار [illegible] تومان [illegible] آن [illegible]

کرور و شصت و [illegible] لک و [illegible] هزار دام و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

است که شرقی آن [illegible] است صوبه [illegible] غربی آن [illegible] است صوبه [illegible] [illegible]

و [illegible] و شمالی آن [illegible] است کوه [illegible] که [illegible] کسی [illegible] و جنوبی آن [illegible]

صوبه [illegible] و آن [illegible] [illegible] [illegible] تقسیم کرده اند و هر قسمت [illegible] است

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صوبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نیز شمار [illegible] صوبه و [illegible] و [illegible] سرکار [illegible] [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] است کرور و [illegible] لک و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] دام [illegible]

و هرچند که در [illegible] [illegible] کابل [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

... عمدا دادن بریا بر

است و هند و هندوستان کوه هلیا ... که کوه های روی زمین

... که از سطح دریا ... بلند

دارد و ... و کره هندی ما هند و آب و هوای که مذکور شد لطافت و خوبی بسیار

دارد چنانچه هر ساله صاحبان ... ایشان برای تفریح طبع هر ساله می آیند و فرحی حاصل می نمایند

فی الواقع مقام مذکور قطعه ای ... بهشت است راقم ... دو سال همراه نواب نظامت معلی القاب لارد

ارل الگین صاحب ... در ایام حشمت ... آنجا سیر و تماشای کرده ... تعریف و توصیف

هندوستان که از جهت نشان ... هر جا که مبالغه کند بجا است و اگر قسم خورد رواست

بقول شخصی ... بهشت اگر جایی است ... همین است ...

الشبا عبارت از ممالک ... و ایران و چین ... هندوستان ... و ترکستان ...

و بعضی از علمای روس در کتاب علم هفت اقلیم ... هفت اقلیم را مولف ...

الاقالیم معدود ... و در کتاب هفت اقلیم نوشته است ... درگذشته ... حال ... دوم

می پردازد و اینکه مجمل از حال هندوستان نگاشته فقط ... از قلم حاکم بود والا هیچ ضرورت

نبود ... که مشتمل است بر ملک های بزرگ که اکنون از آنها تفصیل

بیان کرده میشود و از هیچ کدام جای فرو گذاشت نخواهد شد ... که ...

و این ملک در اقصای المغرب است و زلیخا دختر پادشاه همین ملک بود که طمع
حالا سلطان ابراهیم است که در رواج احکام شریعت سعی کمال مبذول میدارد
که در ایام سلطنت او یک سر مو بدعت احداث نشود هر گاه گاهی بر رد فتنت حاجت
مغاربی که با فرنگیان فرانسیس جنگ دارد که میرساند طولش سیصد و پنجاه کروه
و عرضش دو صد و پنجاه کروه و دار السلطنتش شهر فض نهایت آباد و خوش سواد و سابق
بود و این ملک باج و خراج بسلاطین عثمانیه که سلطان روم مشهور است میداد و سکه و خطبه
بنام ایشان میخواندند حالا از مدت مدید که سلطنت سلطان روم ضعیف است بطور کایف
سکه و خطبه بنام خود کرده و اینکه سلطان روم را آل عثمان میگویند از سلسله نسب اینها
عثمان خان بود با حضرات اعظم چنگیز خان معظم میرسد که یکی از مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری
ایمان آورده مسلمان شده بودند که از الجزائر گویند طول آن دو صد و پنجاه کروه و عرض
پنجاه کروه و دار السلطنتش الجزائر نام دارد و حاکم اینجا از طرف سلاطین عثمانیه می‌نشست از
مدتی این طریقه موقوف گردید حالا که حاکم اینجا عبد القادر غازی بود فرنگیان فرانسیس بروی
لشکر کشیدند آخر بعد از جنگ بسیار و مقابله بسیار در ملک مذکور رفتند و تصرف کردند و عبد القادر را
هم در آنجا گرفتند لیکن همه مسلمانان را فراهم آورده جنگ میکنند و اکثر غالب می‌آیند و
شجاعت و جرأت او در اکناف گیتی مشهور است هر چند که فرانسیسان پیغام صلح میکنند

دیده بودم و میگویند که تا من شنیده ام از حجاب کرنیز نخواهم کرد تا که حسابات ثابت [illegible] دیگر

گفته شده شنیده ام از این چه بهتر خواهد بود تا نفس طولش یکصد و دو کرده و عرضش [illegible]

و پنج کرده و بنای حکومت آن تولس نام دارد و در قدیم حاکم این ملک تابع سلاطین [illegible]

اکنون از خود است و نژاد ایشان هیچ معلوم ندارد [illegible] که طول آن سه صد و پنجاه کرده

و عرض یکصد و بیست کرده دارالخلافه آن تبریزی [illegible] نام دارد و [illegible] ملک هم حاکم [illegible]

[illegible] خود را پادشاه میگویند [illegible] که طولش دویست کرده و عرضش یکصد و

پنجاه کرده دارالریاست آن [illegible] شهریست بزرگ و رئیس آنجا از طرف [illegible] میگشت

[illegible] از خود است و این [illegible] ملک [illegible] بر [illegible] خوانند [illegible] قوم بعضی [illegible]

[illegible] میشوند [illegible] طول آن سه صد کرده و عرض یکصد و بیست

پنج کرده دارالخلافه آن شهر [illegible] که بر ساحل دریای نیل آبادی دارد مستقل در این ملک از

جانب پادشاه روم [illegible] پاشای [illegible] لفظ ترکی است که امیر را گویند [illegible] که

محمد علی در مصر است خود را پادشاه [illegible] و این محمد علی [illegible] است که [illegible]

اسلام [illegible] قدرت پادشاه [illegible] مصر [illegible] ملاقات کرده ام [illegible] سلطان

محمود خان [illegible] محمد علی پادشاهی [illegible] حاضر گشته [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] محمد علی ابراهیم [illegible]

خود به مقابله لشکر سلطان فرستاد و ابراهیم بعد از جنگ بسیار غالب آمد بر تمامی ملک شام
دست یافت و عکا و دیگر شهرها به قبض و تصرف گشت و نوبت بجائی رسانید که اکثر صاحبان عالی
شان ... تابع این امر شدند ابراهیم پادشاه را قصد نمود که به تخت اسلامبول ... نشست ... از
ظاهری محمد علی ملک شام را ... مملکت و ... بدست آمدن ملک شام که ملک
شد ... تربیت ... فوج از سوار و پیاده و چند جهاز جنگی هم رسانید و راه که ... مصر و ...
... قطاع الطریقان ... پاک کرده بود که قافله حاج ... با خوف
... آمده ... محمد علی پاشای به همه صفات موصوف ... بود
... که این چنین آدم ... بقدرت بود ... خواهد ... خلق ... شده
... سلطان محمود رخت هستی بربست و سلطان عبدالمجید خان خلف ... بر سریر سلطنت نشست
سفیر انگریز با مشورت ... آورد که محمد علی پاشای ... خود را ... پادشاه میگوید
... ملک ... از وی باز پس باید گرفت سلطان در جواب گفت که ما را الله ... قدرت کجا که
با او جنگ کرده ملک را واپس گیریم سفیر گفت که اگر از شما این امر ممکن نیست از سرکار ما درخواست
باید کرد زیرا که این معنی چندان دشوار نیست ... مشیران سلطان که از محمد علی عداوت داشتند هم
مشورت دادند آخر عبدالمجید خان بموجب گفته سفیر کاربند گردید از وقت ... پیشگاه ملکه آفاق
حکمی ... بنام محمد علی پاشای صادر گشت که ملک ... سلطان روم را باز ... سپارد

چونکه محمد علی با پادشاه فرانسیس رابطه دوستی میداشت لهذا یقین که اگر انگریزان لشکر کشی خواهند

کرد با مصر و ایران فرانسیسان مدد خواهد رسید تماشا جواب داد که من این ملک را نزد بیشتر گرفته

[illegible] کمال پریشانی [illegible] تا سیزده نیم دو دستی کمپنی : و این هم معلوم باشد

که بعد از جنگ واترلو تقریباً پادشاه ملک فرانسیس که در شهر [illegible] و جمیع سلاطین

فرنگستان هم عهد نامه کرده اند که هر یک پادشاه بر ملک اصلی خود قانع باشند و هرگز از حدود خود ها

بیرون ننهند و اگر احیاناً خلاف این عهد نامه کسی از پادشاه زیردست یا زبردست اراده جنگ کند او

دیگر تمامی پادشاهان فرنگ یا زیردست متفق گشته آنچنان تدارکش بعمل آرند که باید و دیگر هیچ کس را جرأت

مرتکب این چنین حرکت نکرده و اگر به تقدیر کسی از سلاطین فرنگ را از دیگری جنگ نمودن خواهد

و مشورتش چنین است که اول یک نطق کاغذ بنود دلایل قوی و وجه ثبوت دعوی خود نوشته

به نزد سفیر نزد جمیع سلاطین فرنگ بفرستد یعنی در این خصوص حق کدام است آنوقت هر یک

پادشاه آن کاغذ را منظور نموده مطالبه مینمایند بعضی از آن دعوی اش را منظور میکنند و اکثری نمی پسندند لیکن

بعد منتظر بودن جمیع سلاطین عمل بر گذشت میکرد و بعضی اگر آن دلایل را [illegible] پسند کردند

برای جنگ اختیار است و اگر نه ممکن نیست و فیلسوف [illegible] کلکته بود هم افواج انگریزی [illegible] در ملک

رفته بود و لیکن ملکه انگلند کاغذی نوشته به خدمت سلطان فرنگ فرستاده و درخواست نمود که افغانستان

را معلوم است که محمد علی پادشاه ملک سلطان روم را متصرف هست در قبضه خود آورده است [illegible]

حسب الامر همه با متفق سلطان شده ملک او را باو وا نمیداد اما چونکه قدم ما در میان است بجز
از اجازت جنگ احتیاج ندیدند انگریزی از آن حق با حق بناء عهد اقامت دادند بعضی از آن
ناسلوکی کردند چنانچه فیلقوس پادشاه فرانسیس هم تخلف کرده بود چون این شرط ادا کرده
شد پارلمنت بر جهازات جنگی سوار بوده بجزیره آقه که در تصرف محمد علی بود روانه گشت و در آن
هنگام استاپفورد سفیر ملک فرنگ در شهر لندن بود و فتنه فوج انگریزی بر جزیره آقه رسید
سپاه متعینه جزیره مذکوره نیز مستعد جنگ گردید اتفاقاً در مرتبه اول که توپ جهازی سمت جزیره
سر شده گلوله آتش در آتش خانه جزیره افتاده بود و افتادن صدها جاندار بر بستر عدم خوابیدند
و تمامی جزیره شهر و بلا گردید و این جزیره مولف که تولین نوبلی ذات خود شش ماه و بر آن
جنگ کرد و کاری نساخته باز گشت آخر محمد علی پاشا از این خبر وحشت اثر دید تاب
مقاومت ندید و فرصت وقت را غنیمت انگاشته با امیر البحر انگریزی عهدنامه مجدد نمود که از
شام وغیره دست بردار گردیدم الا ملک مصر مرا مسلم باشد امیر البحر این شرط را قبول و منظور
فرمود حالا محمد علی فقط بر ملک مصر قانع است و ملک شام و جده و مکه معظمه و مدینه منوره و
بعضی بر اعیات یمن را در قبضه سلطان گذاشت در این جنگ قلاع که باعث حسن انتظامی سلطنت
موجب آسایش بود الحال از رهبت منزل ایشان بر او خرابی و پریشانی حصول گشت راقم که برای
زیارت مکه شریف و مدینه منوره رفته بود از دست حرامیان قوم بدوی تکلیف کشید

برداشت و از شهر به فاصله هفت کروه در بیابان ابو شاهان باقی هستند آن مقام را اهرام
و بنیاد و بربد می‌گویند این هر دو لفظ از زبان قدیم مصری است معنی آن معلوم نیست در اینجا
سه عمارت عالی هستند لیکن یک عمارت بقدری بلندی دارد که مثل او در تمام دنیا
قدیم و جدید عمارتی دیگر نیست چند سال قبل صاحبان انگریز بالاینش رفته بودم ... انگریزان
... انگریزان اثر از یک طرف شکستند و اندرون رفتند و قبری یافتند و از آن
قبر یک لاشه برآمد ... لندن فرستادند و من آن را دیدم که عبارت از عجایب خانه است
و حفاظت تمام داشتند لیکن تا حال معلوم نیست که آن لاشه از کدام بادشاه
است و عمارت مذکور بسیار کهنه است چنانچه حکیم بطلیموس که قبل از تولد عیسی علیه السلام
به عرصه ... و سی سال بود در تصنیفات می‌نویسد که وقتی که من برای دیدن این عمارت
رفته بودم بسبب کهنگی از اصلش هیچ کس اطلاع نمی‌داد که اصلیت او چیست و که تعمیر کرده است
اکثر از علمای فرنگ برای ... که سوای از عمارت ... انواع عجایبات
دیگر بسیار اند بر آن مقام ... می‌باشند روزی که من رفته بودم قریب پنجاه نفر انگریزان
حکیم و فیلسوف بودند همه مشغول کشف برای دیدن اندرون رفتند و هر یک
دو شمع مومی بودند فی الواقع مقام خوف بود از آنجا که لاشه را برآورده‌اند
رسیدیم چونه سفید که بر دیوارش چسپانده بودند از سنگ‌ها ... قدری از آن

از آن

بدرمان نهادم معلوم شد که تمام غلط است آخر این معنی را از قبطیان موصوف نقل کردم
گفتند که بعد از انقضای عرصه چهار هزار سال چون تمام مسکر بود دیگر کسان نوشته‌اند که حساب تعمیر
آن مکان نمودند بعد از فکر و تامل بسیار فهمیدند که اگر یک کنده هر دو هرم در کار کنند سنگ
هم موجود باشد در عرصه شش صد سال شدن میتواند و شهر قاهره که از امصار مصر گویند
در طول زیاده و در عرض کمتر است و جاهای کوچه و بازار شهر تنگ و متعفن و بد بو بنا بر آن
جوان مست شهر و دوام بیماری جمعی مانند که از دریای مصری گویند و از توابعات مصر سویس نام
شهری است بر کناره دریای قلزم و در این مقام دریای مذکور از کناره زمین چهل فوت بلندی
دارد که از چهار در هم در نظر میشوند عجب تر اینست که از کوه و کریوه و زمین که پست تر از موج
دریا باشند نمایانی نیست از قدرت صانع چون آب از جای خود حرکت نمیکند در تواریخ
معتبره قدیم مرقوم است که دریای قلزم قبل از طوفان حضرت نوح علیه السلام نبود زیرا که
حضرت آدم علیه السلام از هندوستان برای زیارت و طواف بیت الله براه خشکی میرفتند
ملک حبش [illegible] طولش یکهزار و دو صد و پنجاه کروه و عرضش یکصد و بیست و پنج کروه و پایه
تخت آن شهر [illegible] است و پادشاه و رعایای ملک مذکور همه بت پرست آند [illegible] طول او
یکهزار و دو صد کروه و عرض سه صد و سی کروه و دار الحکومت آن شهر [illegible] است و پادشاه
و مردم آن ملک جمیع بت پرست آند [illegible] طول آن یکهزار و یکصد کروه و عرض

بعد دویست کروه و در رایات ان شهر [illegible] که بکاف فارسی پادشاه و سکنه اند [illegible]
مذهب پرست اند [illegible] طولش صد کروه و عرضش یکصد و سی کروه و دار الملک ان شهر
بیجاپور است پادشاه دریاهای ان ملک [illegible] دیگر ملک کلان که [illegible]
مالوه و ابادیش [illegible] است ان [illegible] می باشند و طول ان [illegible] ملک [illegible]
دو صد و [illegible] کروه و عرض [illegible] کرده و پایه تخت ان گونداره بکاف فارسی
است و پادشاه انجا دین و ملت عیسوی دارد و ساکنان انجا بت پرستان و مسلمانان و
عیسوی هستند و دیگر [illegible] زیر [illegible] اند اما احوال ان [illegible] معلوم نیست
زیرا که [illegible] و بیشتر صحرای ویران و کوههای [illegible] است ملک [illegible]
بکاف فارسی [illegible] فارسی و [illegible] که جمله [illegible]
و [illegible] کرده است و عرضش [illegible] کرده و پایه تخت ان [illegible] است
و پادشاه انجا دین عیسوی دارد و ساکنان انجا عیسوی و مسلمانان و یهودان هستند و این
امصار را یعنی [illegible] بکاف فارسی می نامند و اگر از کناره دریای ان [illegible] فرنگیان
پرتگیز است اما [illegible] طول او [illegible] صد کرده و عرض یکصد و [illegible] است و پایه تخت
ان [illegible] است و پادشاه انجا بت پرست اند و بعضی [illegible] در این ملک [illegible]
فرنگیان پرتگیز و اهل اسلام اند و پادشاه مسلمان سلطان بن سعید نام دارد و الحال [illegible]

ملک موزامبیق طول آن چهارصد و هشتاد کروه و عرض سه صد و سی کروه و دارالحکومت

آن ملک موزامبیق نام دارد و بادشاه و ساکنان آنجا بت پرست‌اند و بنادرهای آن دیار

در حکومت فرنگیان پرتکال‌اند و رسم این ملک چنین است که مردمان اطفال و خویشان خود را

می فروشند چنانکه بادشاه نیز و اکثر فرنگیان اطفال را خریده به ممالک امریقه می برند و در کار

کشت کار مستعمل میدارند ملک [illegible] طولش چهار صد و پنجاه و عرض سه صد و سی کروه و پایه تخت

آن ملک جنبوه است و بادشاه و ساکنه آنجا بت پرست‌اند ملک [illegible] طول دو صد و پنجاه کروه

و عرض یکصد و پنجاه کروه و دارالحکومت آن سفاله نام دارد و بادشاه و مردم آن دیار بت

پرست‌اند ملک [illegible] طولش سه صد کروه و عرض یکصد و هفتاد کروه و اکثر جای در این

ملک ریگستان است و شهرها و اکثر رئیس و رعایای آنجا بت پرست‌اند ملک [illegible] طول

آن سه صد و نود کروه و عرض سه صد و سی کروه است و در آن ملک ملوک الطوایف‌اند و همه ایشان

شاهان را پرستش میکنند و اکثر جای آن ملک [illegible] در تصرف فرنگیان پرتکال است و اکثر مردمان دریا

مسطوره را [illegible] و عجایب و غرایب [illegible] تمام ملک افریقه ترجیح داده و میوه [illegible] بسیار

کرده و پا بیده است حدود آن ملک [illegible] و سرحد شمالی افریقه ملک فرنگستان [illegible]

و سرحد شرقی آن ملک ایشیا که عبارت از هندوستان و غیره است و سرحد غربی آن [illegible] ملک

و جنوبی آن تا جائی که خط استوا در بین وسط ملک افریقه میگذرد و ملک افریقه از دیگر [illegible]

منزل بسیار کم است واکثر جاهای آن مذکور ریگستان و صحرای ویران است اما درین کنارهای دریا
سبزه گل چون رودهای نیل و غیره نزدیک است و بسیار آباد است و همه چیز در آنجا پیدا میشود و پس حال ملک
افریقیه چنانکه بود گذشت اکنون مختصری از حال جزیره های افریقیه حالی کرده میشود و جزیره
که متصل صحرا است و آن بتصرف کرده های متفرقه است و ساکنان آنجا دین و ملت بطریق تنو
جزیره است که آنرا کمرو میگویند و پایتخت آن شهر است و پادشاه و ساکنان آنجا
مسلمان اند و این جزیره نسبت بجزایر دیگر آبادی بسیار دارد و جهازهائی که از فرنگ به هندوستان
می آیند چند روزی آنجا بنابر خوردنیات مثل آب تازه و اشیای خوردنی و غیره مقام میکنند و از آنجا
ذخیره میگیرند و میبرند و پایتخت آن نام دارد و پادشاه آنجا مسلمان است
و پایتخت آن جزیره شهر است و پادشاه آنجا مسلمان است در احکام شرعیه
ثابت قدم است جزیره و پایتخت آن نام دارد و در تصرف فرنگیان فرانسیس
و این جزیره نسبت بجزیره های دیگر در آبادی معروف است سواد جمیع اشیائی که انسان
را مطلوب می باشد به آسانی میسر می آید و حاکم حکومت آن از طرف
بتصرف فرنگیان انگریز است و انگریز دو هزار و صد میل جهازهائی که از هندوستان
بفرنگ میروند و برای گرفتن اشیای مطلوب در آنجا چند روز در آنجا مقام میکنند چنانچه راقم هم چند روز
درین جزیره مانده بود و دستور جزیره چنین است هر جهازی که از اطراف می آید اگر در آن

جهاز یکبار و دو دم تعمیر میشوند مشغول جهازها هر چه رنگ لازم می شد و بعد از آن [illegible] آن

جهاز را بعد از آن جزیره [illegible] شده برای تحقیقات عماران و هندوستان یک کس و اکثر بعضی

علیم از جزیره اندرون جهاز می آید و یک قصبه که بر بلندی آن کوه واقع است در اوقات

حرب و دوام اسیر می ماند و قبر نپولین بونی پارت پادشاه ملک فرانسیس در همین جزیره است

چند کس خادم و [illegible] بر این قبر می باشند که [illegible] برای دیدن آن قبر می روند خادمان

مذکور برگهای درختان بطور تبرک می دهند و انعام [illegible] می گیرند چنانچه راقم نیز [illegible]

اتفاق افتاده بود و همین دستور در ملک فرانس تجار از قبر نپولین بونی پارت برای دیگری

این پادشاه چگونه فرانس بوده است حالش قابل نوشتنی است بعد المختصری از آن در حال است

ملک فرانس [illegible] مرقوم خواهد شد [illegible] دارالحکومت آن [illegible] است و [illegible]

فرنگیان اسپین است [illegible] و پایتخت آن شهر [illegible] در تصرف فرنگیان [illegible] است

[illegible] آنجا [illegible] و دیگر چند جزایر که [illegible]

می نامند و پایتخت آن شهر انگره که کاف فارسی است و این هم در تصرف فرنگیان [illegible] است

ملک همه این جزایر آبادی و هوای دلکش و خوب [illegible] دارند [illegible]

[illegible]

مرقوم میشود ملک [illegible] طولش سه صد کروه و عرضش دو صد کروه و دارالخلافتش شهر [illegible]

و این شهر هست عظیم در عمارت قوی و مشهور است و در آسیای داخل و در آنجا بکثرت موجود و

... در بلاد دیگر شهرها یکی آن پادشاه و المان را جمیع سلاطین

فرنگ در مرتبه از همه بزرگ می شمارند و در جای نشین پادشاه روم قدیم میدانند

و بیشتر از همه فرنگ و اکثر از ملک افریقیه و آسیا در تصرف او بود اما حالا بر ملک موسقوی

قائم هست و عظمت او همین است که اگر چند پادشاه از مملکت فرنگ در یک مجلس جمع شوند او

از همه پادشاهان بالا نشیند و مردمان المان اکثر عالم و فاضل و هنرمند می باشند و

پادشاه المان صد هزار سوار و پیاده فراهم کردن میتواند و برای دوام شصت هزار سپاه

از سوار و پیاده میدارد و ملک اسپانیا طولش سیصد پنجاه کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه و

دار الخلافه اش شهر ... است ... اسپانیا هم بر پادشاهان دیگر برتری دارد و

بر وقت قریب هفتاد هزار سوار و پیاده ... یک صد هزار سوار

و پیاده جمع کردن میتواند و سوای این جهازات جنگی بسیار دارد و در ایام ملک خلافت

خاندان بنی امیه بود و این ملک تا بهشتصد سال ... در تصرف خلفا

اسلام مانده است اما بعد خلافت ... سلاطین اسلام ... شکسته

ملک فرانسیس ... و بعد از جنگ بسیار ناکام برگشتند و وقوع این حال رعایای ملک

مذکور نیز ... آخر ملک مذکور از قبضه اهل اسلام ... و الحال سوای ...

[illegible] است که معنای [illegible] که پرستش [illegible] آمد در تصرف پادشاه این
ملک [illegible] است که [illegible] شرقی دو صد و پنجاه کرده و دارای [illegible] قلاع
ستبر و بس که [illegible] و شکوه و رونق و نزاهت و کثرت عمارات
عالیه از قدیم [illegible] و لغت [illegible] جمیع مسکون مشهور است و بعضی اشیای
مثل ظروف های چینی و شیشه آلات و پارچه های ابریشمی و سوتی و غیره در آن
ملک از همه جای عالم بهتر پیدا میشوند و شراب انگوری هم فراوان میشود و مردم سپاهش در جمیع وقت
عاقل و جنگ دیده اند و در بعضی اوقات پانصد هزار سوار و پیاده در میدان رزم فراهم
نمودند و سوای این حیوانات جنگلی بسیار پیدا شوند و باشندگان این ملک [illegible]
و [illegible] مصنوعات انواع و اقسام خصوصاً در علم جنگ یگانه روزگار اند چند بار
برای سیر آن ملک مذکور رفتم و ملاقات [illegible] پادشاه آنجا نمودم و [illegible] دیدم
و آب و هوای این ملک خصوصاً بسیار موافق مزاج بود و برای [illegible]
[illegible] چنین است که بدون دستاویز و دستخطی [illegible] که [illegible] و تعداد [illegible] و غیره
و هم اینکه کجا خواهد رفت [illegible] و محافظان [illegible] در شهر آمدن نمیدهند این دستاویز
را پاسپورت گویند و اگر بر تقدیر دستاویز مذکور گم شود [illegible]
در [illegible] کرده و آن وقت مسافر [illegible] مرتبه [illegible] چنانچه مرتبه اول [illegible] چند

صاحبان انگریز که دوستان هم بودند با [illegible] سیر ممالک [illegible] می‌رفتند نزد [illegible] لندن

بود گفتم چون از من واقفیت رسیده است سوای فقیر جمیع صاحبان دیگر واقف است [illegible]

وامده اینجا پرسید که ملک تو کدام است گفتم هند گفت آیا شما کسی واقفیت دارد گفتم بلی

گفت اگر کدام کتاب محمد دامای این ملک برای شما نویسند که این شخص معتبر است النبی اولی

خواهم داد و هر این شخص بهمت باشند چه اند گفتم فرون کن در ذدم دراه ذلت ام با وجود

این همه عیب ها اگر در ملک شما بروم چه خواهم کرد گفت جای آزردگی نیست فایده

ملک است گفتم وای بر این فایده هرچند که دیگر صاحبان گفتند قبول نکردم چون از آنجا

آمدم سفر از عالم واقف گشته منقض کردید ملکان تمام آمده عذر خواست [illegible] ایشان

و انگریزان مثل ایرانیان و تورانیان عداوت قلبی است و همیشه [illegible] ملک پادشاه

روی قدرت بوده آنده جا که مرتبه اخیر نپولین بونی پارت از ... حسیده و افلاغ رسیده

او کیندان است که جاری قلم ملکوه السان لبرجد و دانک توان رسید فی الحال شمه از آن

حوال قلم میسازد در ضمن منبر ربا بد الش مخفی نماند که نپولین بونی پارت در جزیره کارسیکا

که از جزایر فرنگ است و والدش خواند املا تولند کردید چون بحد بلوغ رسید در ملک فرانسیس

آمده نو مره سپاه لعبد دانس که کمتر از آن صعبه دیگر نبست [illegible] جمیع آن طایع

یاور بوده اندک مدت در همان سرکار بخطاب جنرل جرار سرفرازی یافت بر وقت

اردمان

و در آن خروج در رعایای ملک را با خود متفق کرده پادشاه گردید و فیلیپوس شاه و
شاهی را معزول آورده در ملک سوئیسرلند که کوهستان است آمد اراده رسیده در مدرسه
معلمات پسری خود تعلیم معلمان مینمود و بعضی از اهالی آنجا برای صحابت در روز شنبه
ملک اطالی و اسپین داننده و بلجیم و نیدرلند و ترک و پنکستی و پولاند و اوستریه و
پروشن بحسب واقعی ممالک کرستان را در قبضه خود در آورده شاهنشاه گردید و پادشاهان
ممالک مذکوره را از وراثت آنها برداشت آخر شهرت ملک گیری او در اکناف گیتی
و اکناف شهرت یافت که از نامش لرزه بر اندام سلاطین هر یک جزایر می افتاد و فیلبکه بر
ملک ترس ذات جنگ عظیم کرد و بعد از جنگ و جدال بسیار بر فوج تروس نیز فتحیاب
کرده شهر ماسکو را که دار الحکومت آنست تاراج نموده با جانب برابرستان را دیو
سرما باعث شدت دیدن برف مردمان همراهی او غریب است و پنج لکه سپاه از حیوانات
و انسان بر بستر عدم خوابیدند غرض بحالت تباهی و پریشانی مراجعت بممالک خویش نمود
و بعد از چندی طلب داده ولایت دیگر کرد آخر زمان جارج سوئم پادشاه انگلیس
جمیع افواج معه پیالن همراه کرد انرالیف کار دست در فت کاردس کویند ارد لیحاص
خود را که کاهی کلی نجز نعمانی ممالک بسیاری دیگر برقته لوئ در سوای ارین بسیاری از
ممالک غیر ملازم را نیز فراهم نموده لشکر کردی قوک و نتکس صاحب بهادر که بسیار سالاری

و زیاده بکارشان اظهر من الشمس بود بمقابله نپولین بونی پارت فرستاد و دیگر

تمامی بادشاهان فرنگ [illegible] شریک گردانید ڈیوک ولنگتن صاحب اول در ملک

سپین [illegible] جزیرت بونی پارت [illegible] نپولین بونی پارت که سلطنت [illegible] عسکر و حساب

شکست فاحش خورده بود بانه ملک برانده مدبریانه این حال نپولین بونی پارت از طرف [illegible]

ڈیوک ولنگتن صاحب [illegible] که انگلیان [illegible] منزل [illegible]

سپرده ملک هیچ کس از لشکرها [illegible] نتوانست [illegible]

و انسپس بمقابله فریقین گردید و بتاریخ [illegible]

آفتاب کمان در پیوستند [illegible] قتال [illegible]

گرم ماند که از کشتگان حسابی نماند [illegible]

سی هزار فوج تازه از سوار و پیاده بمدد ڈیوک ولنگتن صاحب [illegible] رسید [illegible]

رسیدن با فتح و فیروزی [illegible] نپولین بونا پارت [illegible]

را دستگیر [illegible] ڈیوک ولنگتن صاحب او را بتعظیم و تکریم [illegible]

و رزانی در جزیره سنت هلینا که ذکرش گذشت برده محفوظ نمودند [illegible]

در گذشت و خود تا یکسال [illegible] و شاهان

را که ملک اینها گرفته آواره در در کار بوده بود از جا بجا طلبیده [illegible] ملک [illegible] را

اینک

به کمک سپهر و دیلفوس پادشاه فرانسیس را غیر از ملک سولیسرلاند طلبیده و ترک سلطنت
نشانیدند چون پادشاه حال موجود است و به باعث فتح حکایت از لوایح سپاه [illegible] جمیع
ممالک فرنگ مشار الیه اند و بعد از این فتح اکثر سلاطین فرنگ برای تهنیت و ملاقات
نشین پای پادشاه روس در لندن آمده بودند و جارج سوم نیز جشنی عالی ترتیب داده
بود و در این ملک [illegible] پادشاه می‌کنند تا ایشان [illegible] حاکمان آنجا را پرنس می‌نامند طول ملک
مذکوره دویست کروه عرض پنجاه کروه و دارالخلافه آن پسندیده نام دارد و جمعیت [illegible]
هزار سوار و پیاده ملازم دارد و عدد جهاز جنگی نیز می‌دارد و [illegible] اکثر سپاه [illegible]
نمودند تا [illegible] فرنگ [illegible] طولش [illegible] کرده و عرضش دویست و چهل کرده
و آن دو ملک اند که از پادشاه دیگر باشند و دارالخلافه آن کوپن هگن نام دارد و این
شهر [illegible] خوب و بعضی از آن ملک [illegible] شهر آباد است و پادشاه آنجا
جمعیت سی هزار سوار و پیاده سوای جهازات جنگی نوکر می‌دارد [illegible] طولش چهارصد
کرده و عرضش دویست و پنجاه کرده و دارالخلافه آن شهر استکهلم است و این شهر در
کمال آبادی و رونق دارد [illegible] و به هم رسیدن اشیای مشهور است و پادشاه آنجا پنجاه هزار
سوار و پیاده سپاه دائمی و چهل جهاز جنگی می‌دارد و سوای این سپاه دیگر در وقت جنگ
فراهم کردن می‌تواند تا [illegible] در اقلیم کهنه فرنگ [illegible] طولش هفتصد و پنجاه کرده و عرض

پانصد و پنجاه کرده و صدر الخلافت آن اکنون [redacted] بزرگی با کاف فارسی شهریست بکمال اسکو

و خوبی تو آباد شده است پادشاه روس بعضی از ملک توران و از توابع لشیا نیز

در تصرف میدارد و در این ایام که مملکت سیبین و نیمه اکثر مرحوم شاه مکنت نشود

زن پادشاه مسکو و چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هشتم هجری در ملک روس زن

پادشاه بود و در دار دوری نواب شده میرزا ان نوبت رسیده است حالا پادشاه

قسطنطنیه آل عثمانی سالها بر روم کرده و بسیاری از ملکت از توابع روم در تصرف خود آورد

چنانچه مولف حدیقه الاقالیم حالات روس در ضمن اقلیم ششم مرقوم کرده و حالا ضرار با پادشاه

روم صلح کرده و آنچه از دیار روم گرفته بود جمیع آنها را پادشاه روم واپس نداد در ملکه

آنچه در قتال و جدال زیر تصرف شده بود همه را از پادشاه روم گرفت و صلح بر همین

قرار واقع شده بود و سپاه ملک روس دایمی دو صد هزار سوار و پیاده است و در هنگام

رزم افزون میشود از توران و تاتار و دشت قپچاق و از کمک و قلماق و غیره که لشکر حساب

و غیره که در توابع او هست جمع میکنند که در حساب نیاید ... بیان شده که یولند

غیر شهر ماتو نوشته طولش سه صد و پنجاه کروه و عرضش سه صد و چهل کروه و سلطنت

آنجا در خاندان یک کس نیست ولی دانند چه و فیلسکی پادشاه آنجا میرود پادشاه فرنگ

سوای از پسر کلان خود که ولی عهد باشد یکی را از شاهزادگان موردی در آنجا

می‌نویسند امیران آن ملک جمع شده یکی را از آن شاهزادگان فرنگ تجویز کرده بر تخت می‌نشانند
و او را به پادشاهت می‌نشانند و دیگران مراجعت به جای خویش می‌کنند و هرگاه که آن پادشاه
بمیرد باز به دستور سابق به شاهزادگان فرنگ می‌روند و از آن کسان سلطنت اینجا یکی را از آن میان
به پادشاهت قبول می‌کنند و در زمان پادشاه متوفی به سه سال در اطفال خود [illegible] مرغوب
به وطن می‌رسانند الحاصل که بعد در اینجا امیران حاکم اند و هر کس منصبش را جای [illegible] آن ملک را
در تصرف خود دارند و سپاه این ملک یک لک [illegible] سوار و پیاده آماده است
که تمام سپاه سلاطین فرنگ از الیمان تا پولند [illegible] یک لک و چهل و هشت هزار سوار و پیاده حاضر
الخدمت ملازم اند و کسانی که در جهازات مامورند خارج از حساب اند و نیز بعضی از پادشاهان
سپاه زاید از حساب است چنانچه پادشاه والندیز که سپاه جنگی کمتر و جهازات جنگی بسیار دارد
و جمع سلاطین فرنگ [illegible] ده پانزده لک سوار و پیاده ملک زیاده از آن فراهم کرده می‌توانند
[illegible] طول یک صد و [illegible] کروه [illegible] کرده پادشاه انگلیس [illegible] شاه اسپین
می‌باشد گویا پادشاه ملک مذکور مطیع پادشاه اسپین است [illegible] طول یک صد
و بیست کروه و دار الحکومت آن شهر روم قدیم است و در ایام سلف دار الخلافت
همه سلاطین روم بود و نشیمن پاپا چنانکه خلفای بغداد همه پادشاهان اسلام را
سند خلافت می‌دادند همچنین پاپا را از آنکه خلیفه حضرت عیسی علیه السلام می‌دانند همه

پادشاهان فرنگ را که عیسوی اند مسند پادشاهی میداد و تاج و خلعت قیام دین از
پادشاهان فرنگ میگرفت و در آن زمان هرگاه که یکی از پادشاهان فرنگ فریب مرتکب
میشد پاپا با مصاحبت افرنگ گر از دعا و خوشنودی او جنت خواهم رفت یک لحظه
از ملک خود بیطرف فرار میداد از این جهت بسیار تاکید در صوکات و تصرفات پاپا بوده
پادریان که عبارت از مردم فقها و متشرعان دین عیسویست [illegible] و ترویج در ملک فرنگ
بوده داده ولی تا ... مستعمر میشوند که پاپا نایب خداست پس هر کرا که بعنایه بگیرد و امر و نهی
مغضوب میشود و هر کرا گناه معاف کند بجنت میرود و اگر پادشاه خلاف مرضی پاپا کاری
کند هر که با او شریک شود از دعای بد پاپا به دوزخ خواهد رفت پس پادریان هر وقت
پادشاهان را بهمین طور ترسانیدند آخر نوبت باینجا رسید که اگر احیاناً کسی از پادشاهان
حکم پاپا قبول نمیکرد آنوقت یک لعنت نامه می‌نوشت یعنی این شخص دوزخی است و معرفت
پادریان خود در ملک او منتشر ساخت و پادشاه بیچاره ناچار از خوف عاقبت و رسوائی خلق
ترسیده متابعت پاپا میکرد و [illegible] پیهم نافرمانی پاپا میکرد مردمان ملک او آزرده خاطر
بوده او را از پادشاهیت معزول میکردند پس بهمین آئین رفته رفته حکم پاپا در تمام ملک
فرنگ جاری گردید اما همه سلاطین فرنگ در باطن از پاپا سخت دلگیر بودند و هوای این
پاپا حکم داده بود که احدی غیر از فقه و مسائل دین عیسوی و معجزات و مانند آن چیزی دیگر

نداند

مثل کتاب حکمت و تواریخ مطالعه کنند و اگر چنین کنند در عذاب ابدی گرفتار خواهند شد و
در دنیا نیز بعد المشش می‌انداختند الا اصل مردم فرنگ مثل مشتریان عیسی را باید فند
می‌انداختند و این رفتار مدتی بر این منوال گذشت تا آنکه در سنه هزار و پانصد و بیست
و هفت عیسوی پادشاه انگریز که نامش هنری هشتم بود حد مخالفت رای مجتهد عصر خویش
بود و بعضی از دانایان مملکت خود را فراهم نموده در خلوت مشورتی در میان آورد که پاپا
در لباس شرع غیر از حکم و رای خود سخنی دیگر نمی‌خواند اگر شما با من اتفاق کنید ممالک را
که پاپا واصدا و خلاف به پادشاهان کرده اند از ایشان مسترد ساخته به شما بازدهم و ظاهر
است که پاپا بر احکام انجیل کار نبندد نیست و خلاف بسیار در دین عیسوی انداخته مردم مطیع حسب
مسترد و از زبان پادشاه منطق گشتند و عهد بستند پادشاه میبایست تا که نام پاپا از
موقوف نمود و خود را رئیس دین عیسوی مقرر کرده انگریز منقلب گردید و حکم داد که در تمام قلمرو
انگریز یک ذره نیست و همه مردم شهرها به زبان ساخت کنند و مردمان به همین طور کردند به سبب
به حسب علم دانان و سیاسیان زبان منطقی در آمد و در کلیساها که عبارت از پرستش خانه است
صورت انتقاد بر حضرت عیسی علیه السلام و مریم و دیگر بزرگان دین عیسوی که پاپا در زمان
خلاف شرع منبر و چوب سر و لباس نفیسه را که در محراب نصب کرده بود و خلایق را
پرستش نصاری و هر که نوعی از بت پرستی بود فرمود این همه رسمیات را موقوف کرد

هنر و مجوز ایشان آمده بودند و در سرکار بادشاه رسانیده انگریز بادشاه بیان کرد تا لعنت حکم
کرده بودند و در دولت اموال ضبط توقف نمود بعد از آن شناسی خانه‌های ایشان را
نیز ضبط کرده معلق را بر جهازات نموده تا به بابا رسانید بعد از آن بادشاه بموجب قرار
حوالت زمین و اسباب ضبطی پادریان را سه حصه کرده یکی برای ذات خود و دیگر پادریان
و انواع مدرسه که جا پادریان و اهل دین عیسوی داده‌اند مردم شرع قسم گرفتند که نام
بابا رهبار در خطبه نخوانند و تصویرات که در معنی بصورت بتان باشند آنرا در گرجه نهند و حکم
فرموده‌اند معنی انجیل که اصلش بزبان یونانی و توریت که بزبان عبرانی است آنرا در انگریزی
ترجمه کنند تا همه مردم از دین و آئین عیسوی باخبر بوده و چندان محتاج بابا و پادریان نشوند
غرض از این تدبیرها آن بادشاه تدبیری که کرده بود درست افتاد و ولندیزان روز بروز
سلطنت انگریز روز بروز افزون گشت و هنگامی که بابا این قضایا را شنید رنجیده و به دست معتمدی
مکتوبی مشتمل بر لعنت و لعن فرستاد و بادشاه آن کاغذ را زیر پای خود مالیده معتقد و معتمد
را و نیز کرده پس بابا فرستاد بابا از این معنی چون مار بر خود پیچید و دیگر بادشاهان فرنگ را
نامه نوشت که بادشاه انگریز کافر گردیده از دین برگشت شما همراه من شده ملکش را بگیرید
و الا نه از لشکر اعتقاد فتح بادشاه انگریز را آتش از آسمان خواهد آمد بعضی بادشاهان
مثل بادشاه اسپانیه و بر مینی و غیره بابا را رفیق شدند و جهازات جنگی فرستاده جنگ کردند

سلطنت پاپا از میش پیچ خورد و جمعیت مردم میان ایشان شد و بعضی پادشاهان فرنگ
مشق و نفرتی دیده و پرستش ظاهر چون ترقی و دولت انگریز را دیده فهمیدند که بموجب گفته
پادریان نه از آسمان آتش بارید و نه عذاب الیم رسید مر از اطاعت پاپا باز گردان
پادریان را بیرون. انگریز هیچ و مفلس که از ترکات خویش اخراج نمودند بر ایشان انگریز
ملک را دست و استحکام و بی کوتاهی دیدند و نه کتاب انگریز کردیدند و دیگر سلاطین که
به موافقت پاپا بودند انگریز به نرم کرده گفته بودند هیچ که پاپا از اعداء ایشان گرفته
بودند باز پس گرفتند. و چیزی بطریق وظیفه به پاپایان و پادریان مقرر کردند چنانچه
اکنون کار پاپا بغیر از لغویات و تعویذ نویسی و دعای ازدیاد عمر و جاه و دولت فرزند
هر کس که از وی دعا کنند چیزی دیگر نیست چه پیشتر تا دخل در ملک فرنگستان
اما در ملک اصلی خود که عبارت از شهر روم قدیم و توابع آن است ریاست سلطنت
میکند. و در آنجا خطبه بنام پاپا خوانده میشود و رسم و آیین دلخواه خویش [illegible] این همه موقوف
کرده اند تا هنوز اینقدر آیین در میان آنها باقیست که در سالی روز معهود پاپا به
پرستش خانه میرود و تمام مردم از خورد و بزرگ در آنجا جمع میشوند. در این
حضرت عیسی علیه السلام نماز پرستش میکنند. بعد از آن پاپا دست دعا میکند که لعنت
بر آنها که در دین حضرت عیسی نو رسم و روش و آیین نو بسته‌اند مثل یهود و بانیا

درحق پرستان و غیره بعد از آن فی الفور که لعنت بر زبان راندند دست بدعا میگشایند
معاف کرده شد. و علاوه از این گروه‌های مختلف را بواسطهٔ مایه‌های درویشی ساخته است
بابا و تخت نشینی او چنین است که هفتاد و دو امیر کلان هستند که ایشان را نجبان
و یک سلطان را مثال می‌خوانند ایشان برگزیده از گروه متفرقه بابائی هستند هر گاه که
یکی از ایشان بمیرد بابا یک کس دیگر را بجای او مقرر میکند پس هر وقت و همزبان هفتاد
و دو امیر قایم و برقرار بمانند چنانکه بابا بمیرد این هفتاد و دو کاروان را بعد از تجهیز
و تکفین بابا در یک عمارت بزرگ که هفتاد و دو حجره دارد و در آنجا به قسم جدا جدا در
هر یک حجره‌ئی می‌نشینند و تا کسی بابا مقرر بشود حکومت این شهرها به چهار
امیر که از این هفتاد و دو کس نیابة مقرر می‌باشد. و این چهار امیر کلیدهای حجره‌ها بدست خود
می‌بندند و پاسبان از طرف خود بر دروازه هر یک حجره می‌نشانند و همان پاسبانان
شراب و طعام این هفتاد و دو کس را از راه دریچه یا سوراخی یکبار در شبانه روز میرسانند
و شرط است که هیچ کس با ساکنان حجره سخن نگوید و اگر گوید مجرم باشد پس بعد از چند روز همان
چهار امیر بر دروازه هر یک حجره رفته از هر یک کس از هفتاد و دو تن یک یک کاغذ که بر آن نام
یک کس از گروه خود نوشته‌اند که آنکس بابا باشد می‌ستانند و آن کاغذ را نادیده
در یک صندوق می‌اندازند پس در وقتیکه از همه گرفتند آن چهار امیر می‌نشینند و آن

صندوق را می‌گشایند و آن صحف را که نام او زنامه دور یک کاغذ زرد و بر آن نوشته شده

آن صحیفه را بیرون آورده می‌خوانند و بعد از نشستن کار و قالان در حجره مقرر نیست وقتی ناو

مدد و گاهی سه‌ماه و چهار ماه و گاهی یک هفته از دو ماه می‌باشد چه ایشان منکر بنا و فتنه

مهم می‌شوند که نام لغون در کاغذ چه‌لس آن زنان می‌نویسیم ایشان معلوم شدن هر وقت

که حاصل شود در حجره نشسته می‌مانند که آن چهار امیر در حجره آن کسی که بابا قرار یافته مرد

در دروازه را می‌شکنند و سجده تهنیت می‌کنند و می‌گویند که عمر خلیفه نور را سجده تهنیت کرده

و برکت نشانیده و تشویق در بین خود تا کرده جا را خلافت میرسانند و بر سریر خلافت می

نشانند و مردم اطراف و جوانب بزیارت خلیفه می‌آیند و نذر می‌کنند اما بابا را احتیاج

نوحی نیست چرا که روی کسی تزویج کسی نمی‌کنند لیکن سه تهاب بزرگ جهت تحمل نگاه میدارند

و آنها اهل خود را در زینت و آرایش نشه بروم اندیم که گفت کان او ست و دیگر دیگر را

کرده خرج می‌کنند و بابا بر مذهب بابا خلاف رسم بابا انگریزان و نصرانی

می‌کنند و آنها ناکنند و ظاهر کرده‌اند چون وقت از دو دانش نداشته بود ند و مال قوم

شده که بابا و بعضا دو تن کار دنال مذکور از گروه منفرقه بابا بر گزیده هستند

اکثر شاهزادگان فرنگ سوای لیسکان که ولی عهدی مقرر است و دیگر پسران

ایران هم چنین از اول و اهل حرفه هر کس که خواهد خود را از دنیا کشیده بطیع این

این صنعت در مرتبه کمال را با بستن خود داده سنگ باد ربانی کشیده اوقات علیحده
لیس کاه باشد که یکی از نشانه دکان پیچ شود و کسانی از مردم کمتر که با یکی خود در آتش
کار و مال رسانیده رفته رفته آن کس پادشاه شود چنانچه فرصت تخمیناً هفتاد سال بوده باشد
که بعد از فوت پادشاه پسر پادشاه بزرگ مدتی به پادشاهی رسیده و در رفته رفته هی و تقوی و علم مثل
این کس بزرگی در فرنگ نبوده باشد بعد از آن تمام اهل فرنگ دوست داشتند یک
انگریزان هم به خوبی و دانائی او که چنین میگویند و دشمنی و هر یک کرده است که آن
پطرزبرغ گویند و بقول انگریزیان تمیز از خلیفه عیسی علیه السلام بود و آنقدر معتبر است که بعد از
عمارت مصر که ذکرش در حالات مصر گذشت عمارتی دیگر در دنیا نیست در روم
شهری است که پادشاه آن شهر را قیصر گفتندی ... که طول
هفتاد و پنج کرده و عرض پنجاه کرده و دور ... است آن ملک شهر استردام است و آن شهر
است نهایت آباد و در تمام شهر نهرهای آب جاری است و نهرها را آنقدر عمیق ساخته
اند که جهازات از راه این نهر در دروازه های سوداگران شهر میروند و هر گاه که اسباب
از جهازها برمیگیرند جائی که بر قیام جهازات مقرر است مشهور است و به دو طرف انهار
درختهای عظیم از میوه و سایه دار نشانیده اند و دیگر عمارات عالیه بسیار و جمیع مردمان
این شهر و دیار تجارت میکنند چنانچه ایران ... تجارت قیام مینمایند و فخر خود

میدانند و ملک ایشان در طول و عرض کمتر از دیگر مملکت فرنگستان است اما جمعیت بسیار
و آبادی و دولت بر بسیاری از ملک های فرنگ ترجیح میدارد و طریق ریاست
و حکومت ایشان چنین است که دو پادشاه میدارند و ملک ایشان بر هفت حصه منقسم
است و در هر حصه و در آن ملک یک امیر عزیز دانشمند برای تنبیه جهال منصوب گشته
و این هفت کس جمیع [illegible] در شهر دارالحکومت می‌نشینند و مشورت یکدیگر بکارهای
ملکی می‌پردازند و اگر همه ایشان در یک حکم متفق نباشند آن حکم جاری نمیگردد و سوای
این هفت کس یک امیری است از همه بزرگتر که در مجلس آن این هفت امیر می‌نشیند اما
آن امیر دخل در کار و بار مملکت نمی‌کند و بزرگی آن امیر برای این است که در زمان گذشته
اجداد او کارهای نامی کرده چه این مملکت را از تصرف پادشاه اسپانیا برآورده‌اند لهذا
تا اکنون مردمان آن فرمانروا اولاد او را در مرتبه بزرگی میدارند و وظیفه معقول مقرر
کرده‌اند تا تقریباً سالی [illegible] کی [illegible] سلاطین که در مرتبه اندک کمتر از [illegible] و سابقا
میکرده‌اند و این هفت امیر را در آخر هر سال تغییر میکنند و دیگران را بجای ایشان
می‌نشانند اما آن یک امیر عظیم الشأن که مذکور شد کامل در همه عمر می‌ماند و ملک هلند زیر
بسیار و پست است چنانچه دریا میشود روز اول و دوم و سوم هر ماه و همچنین از آن
تاریخ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم طغیانی میکنند و قبل از این اکثر مکانات که بر ساحل

بوده‌اند در آب غرق میشدند و آبادی خراب میشد و سکنه آنجا [illegible] فکر برای منع

طغیانی آب یک سد در عرض قریب نیم کروه و در طول آنقدر که بر کنارات دریا و تمام ساحل

سمندر محافظ باشد بربستند چنان زمین را چند صد درعه بطور بنیاد کنده بودند و آنرا

از آهن و سنگ و گچ و چوب وغیره انباشتند تا بی‌گمان محکم باشد و ارتفاع تخمیناً صد درعه بنیاد نهاده

و بر این سد اکثر عمارات از عمارات مردم دولتمندان [illegible] یافته و آن مردم دیگر

حال و هر وقت در محافظت این سد میباشند هیچ وقت از کار آن غافل نمیشوند

تا آن سد پایدار و استوار بماند و ملک را از آب سمندر و طغیانی آن آسیبی نرسد و در

ملک ولندیز فوج خشکی کمتر و جهاز جنگی بسیار اند ملک سویسر [illegible] که مسکن گلیش بوده

است و لفظ گلیش [illegible] مشهور است و [illegible] موصوف مدتی در بلده لکهنو [illegible]

گشته [illegible] و این ملک در طول [illegible] کرده و در عرض [illegible] کرده

دارالحکومت آن برن نام دارد و بغایت آباد است و [illegible] میدارد و مردم

ریاست و رتبه مانند ولندیز میدارند و پیش ازین در زمان سابق ملک سویسر لاند

در تصرف پادشاه المان بود [illegible] در ملک المان شخصی از خاندان [illegible]

که یکی از امرای خورد آن ملک بود و آبا و اجدادش از قدیم عمارات این دیار داشتند

و اقبالش در ترقی بود [illegible] آخر بمرتبه سلطنت رسید و در تمام مملکت المان

نوو

متصرف شد و دست تعدی بر رعایای آن مرز و بوم دراز کرد و سکنه ملک سویسرلاند
از جور ستمکاران آمده بتنگ خراج آن ساعی شدند زیرا که حاکم سفاک و بیباک بود آخر
ویلیم تل نام شخصی که در شجاعت و مردانگی و تیراندازی سرآمد زمانه بود خروج کرد و مردمان
ملک را با خود متفق کرده با فوج پادشاه جنگ صعب نموده ظفر یافت و پادشاه المان
چند بار افواج بی‌شمار به ملک سویسرلانده فرستاد و ویلیم تل نیز مردانه میکوشید و جنگ
پیستانه میکرد و عرض با عرصه پنجاه سال هر پادشاهی که بر تخت المان می‌نشست فوج بسیار
جهت تسخیر ملک سویسرلانده میفرستاد و مردمان ملک همه وقت غالب می‌آمدند تا آنکه
تمام دیار سویسرلانده را از دست تصرف پادشاه المان برآوردند و مطلق‌العنان شدند
چنانچه از آن زمان حاکم در تمام سویسرلانده نیست بلکه کثرت افواج رایج بیشتر
است با وجود دیگر ایشان را از کسی جنگ نیست و نه بر ملک کسی بعزم تملک ستانی میروند
و رعیت آن ملک بوقت جنگ کار سپاهی میکنند و در محافظت ملک خود مشغول میشوند دیگر
اندک ملک قناعت کرده اوقات بمیانه روی میگذرانند و نزد هر یک پادشاه ولی شرط
طلب سپاه خود را اگر به سفیر لیستند و بعد از دو سه سال طلب میدارند و عوض آن قومی
دیگر تعین میکنند با سپاه دلیل ملک خویش رسیده و به آسایش و ایشان را ضابطه ایست
آنکه اگر به سر دو ندیمی خود را بموجب قرار ماه بماه میگیرند و اگر تنگ علامت در انفراری بد

همان وقت از دهنه میشوند و سرکردی نمی باشند و در روز قراری و دلاوری چنان ثابت قدم
هستند که تحریر درست نیاید و اگر مرد و طرف مردم سولیر لاند باشند هنگام رزم مثل اغلب
جنگ میکنند و مردانه میکوشند دیگر خطهای بعضی خرد و بعضی بزرگ که از آنجاییه جان و ست
و میلن و مودینه و منشوه و دولت و منوره و لسکین این همه از ملک های کلان اند دیگر
که یک حصه دیگر را از ایدیت الفانیکو بر همان زبان فارسی باج فرنگ است نمی باشند
و روستای آنجا خود را پادشاه نیکو باید و نیز سالبت کسی پادشاه نگفته اما سکه بنام خود
میزنند و سهو پادشاهان میکنند را نیز ... است و توابع آن اکثر فرنگ ... که همه
در تصرف سلاطین عثمانیه بود اکنون نیز بسیاری از آن در تصرف او هست و بعضی از آن
پادشاه روس متصرف شده و این ملک ها آبادی بسیار میدارد و در همه این ملک مسلمانان
و یهودیان و نصرانیان مسکن دارند اما از انجا که پادشاه آن دیار مسلمان است مسلمانان
بسیار اند و حالا از مدتی در بعضی توابعات یونان که بکثرت نصرانیان بود از حاکم مسلمان کنده
کشته فساد کردند آخرش بعد از جنگ ضعیف حاکم را از ملک خود براندند و شخصی را از فرقه خود
که آسو نام دارد پادشاه کردند با بینکه راقم برای سیر ملک یونان رفته بود همان
آسو در شهر اثنس که دار الحکومت او بود سلطنت میراند و وجه تسمیه قسطنطنیه در حالات
روم مشهور او در شروع کتاب چنانکه بود گذشت ... طولش کشیده و نگاه کرده و

و بعرض صد کرده و پایه تخت آن بمو ده نام دارد و این ملک در قبضه پادشاه آلمان
است و سوای این دو مملکت فرنگ مملکت گرین لند که از سمت هندوستان بسوی جهاز
دو ماه راه دورتر است و بقطب شمالی آنقدر قریب است که در آن ملک سه ماه روز
و سه ماه شب میماند و در سال تمام که شش ماه دیگر ماند در آن ایام می نشینی لیل و نهار میگردد
و در ملک فرنگ چوب هایی برای تعاریی جهازات از همان ملک می آرند و تمامی کار دیار
و عادی از قسم جزر و فی دتفصی و غیره منحصر بر ساکنان فرنگی است که از اکثری نیز گویند
پس همه مملکت فرنگ را بتفصیل بیان کرده شد اکنون طول و عرض و حدود هر یک از آن
باجمال تحریر کرده میشود و باید دانست که طول مملکت فرنگ دو هزار و پانصد کروه است
و عرض تخمینا دو هزار و دو صد و پنجاه کروه. و سرحد شمالی آن سمندر یخ بسته است و سرحد شرقی
آن بخش ایشیاست و حد جنوبی آن سمندر محصور است که سمندر مذکور بخش افریقه را از بخش فرنگ
علیحده جدا میکند و بطرف مغربی دریای سمندر بسیار کلانست که آن سمندر مذکور ما بین
فرنگ و امریقه که دنیای نو عبارت از آنست حد فاصل است پوشیده نماند که در مضافات فرنگ
نیز جزیره ها بسیار اند از آن جمله ... در دریای سابق این جزیره را برتن کلان
میگفتند طولش سه صد و سی کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه و دار الریاست آن
جزیره شهر لندن است و پادشاهت آنجا انگلیس یعنی انگریزان میدارند و غیره

حالا نیز قوم قلم خوا پادشاه جزیره ای ایرلند طولش یکصد و چهل و دو و نیم کروه و عرضش
یکصد کروه و پایتخت آن جزیره شهر دوبلین است و در این جزیره خاص دو شهر دوبلین
جنبار معظم مانده ام و در این ممالک نایب پادشاه انگریزی مانند و دیگر در دریای شمالی
فرنگستان بعضی جزایر است که در آن حکومت پادشاه دنمرک است و دیگر ما بین مشرق و
شمال ممالک فرنگ جزیره ها اند آنها نیز در قبضه پادشاه دنمرک هستند و متصل آن ایلند
و الند و در جنوب سوید دیگر جزایر در حکومت پادشاه سوید اند و در میان سمندر بطرف
جنوب که ممالک فرنگ را از افریقه جدا میکند جزیره ها دیگر و جاها که در تصرف پادشاه
اسپین اند و دیگر جزیره مینورقا در تصرف انگریز است سارادینیا جزیره کارسیکه در حکومت
فرانسیس است و دیگر جزیره سارادینیا که آنجا پادشاه علحیده است و آنرا پادشاه سارادینیا
نامند و دیگر جزیره سیسیلی و ایتالیا در تصرف پادشاه نابلس است و دیگر جزیره های آیونیه
دیگر کرفو و سفالونیا و زنت و ایتاکا که مجموع هفت جزیره در تصرف مردمان ونیس آند
و دیگر جزیره های کندیه و رودوس و مینس و تنادوس و مثلن و سیو و ساموس و تمس و پاروس
و سرتکلو و سپیرس که آنجا درخت سرو بسیار پیدا میشوند و سنیتریس و غیره همه از آن ترک
یونان میگویند و این جمله در تصرف سلاطین عثمانیه است اما مردم این جزایر که یونانی
آند مذهب نصرانی دارند و جزیه بسلاطین عثمانیه میدهند تمام شد مملکت افریقه است

کان

که این امر تقیه نیز مانند بر عاقلان پوشیده نیست که حکما و دانایان سلف در کتابهای
طولش بسی نوشته آمده که احتمال دارد چنانکه بطرف مشرق و شمال زمین است همچنین بطرف
مغرب و جنوب نیز زمین وسیع و ممالک خواهد بود و بعضی دانایان درین باب بسیار دور
و دراز گفته اند اما از گفتن و نوشتن ایشان حل این معما نشده پس از مرور دهور اهل فرنگ
جرات کرده توکل بر محافظ حقیقی نموده آن زمین را که بیشتر ازین مردمان هند و روم و
شام و ممالک تمام هفت اقلیم از آن ناواقف بودند پیدا کردند و گوی معرفت و تحقیق
بچوگان جرات از عالمیان ربودند چنانچه مفصل مرقوم قلم مشکبار گردد اما بودن این دنیا
و از مضمون آیات کلام مجید ثابت و محقق است چنانچه در سوره رحمان رب المشرقین و
رب المغربین از آن خبر دار مشکل دانا اگر دنیای نو نبودی پروردگار عالم لفظ
مشرقین و مغربین نازل نکردی بهر صورت ازین قریب سه صد و پنجاه سال فرنگیان
بوزراه آمد و شد هندوستان براه دریای عمان که اکنون مسلوک است واقف
نبودند این سوداگران فرنگ از راه خشکی مابین اسکندریه و مصر تا سویز که ساحل
دریای احمر است و دیگر بنادر در عمالات مصر که دست مصر رسیده زر و کالای فرنگ
همراه آورده به تجاران عرب که تجارت هندوستان در دست ایشان بود خرید و
فروخت میکردند چنانچه در هر یک سال یا در معهوده اجناس سوداگران فرنگ

و بکار بردن عرب جهازها و ردن سنبادی که طرفین را مطلوب میشود فیمابین خود قرار
میشود و از طرف فرنگیان سکالنان دو شهر یکی ونیس و دیگر جنوه که ذکر آن در
فرنگ گذشت تمامی کار معاملات را بدست خویش داشتند و دیگر کردن فرنگیان
را دخل در امر تجارت خصوص به هندوستان نمیدادند چه مردمان مذکور که مال و اشیای
هندوستان که می آوردند بهر قیمتی که می خواستند فروخت میکردند و منفعت بسیار چندان
ملک با ده از آن میگرفتند چنانچه در آن وقت ابریشم خام هموزن زر فروخت می‌شد
و سالهای دراز بهمین منوال گذشت از این جهت ایشان بسیار متمول و مالدار شدند
و فرنگیان دیگر بر ترقی احوال ایشان حسد می بردند و حسرت میخوردند تا و قضیه حسب الاتفاق
در سنه یکهزار و چهارصد و هشتاد و سه عیسوی کلمبس نام بکاف تازی ساکن جنیوه که
عالم و فاضل بود و در علم نجوم و هیئت و هندسه و احوال دریای وقوفی تمام [illegible]
دانست که اول خواص سنگ مقناطیس دریافت نمود و قطب نما ساخت و در دریا
جهاز شبانه روز در ابر و باران و تاریکی که پیش از این تا اکنون امر واقف نبودند
روان کرد و چندی با علم خود را مخفی داشت چون طاعت کامل حاصل گشت که از
طرف مغرب بسواری جهاز جنوب شده به هندوستان میتوان رفت و قول صحیح است
که قطب نما اختراع شخصی دیگر است و اگر او را ساخته رسانید او و تکمیلش قریب تر بود و جمله

کلمبس معلومات خود را با دلایل قوی برای اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشت و بنظر سردارا
جنیوا گذرانید و درخواست چند جهاز و مدد خرج برای رفتن خود به هندوستان نمود
سرداران نافهمیده که گاهی اینچنین سخن نشنیده بودند متنفر شدند و از خیال باطل
و دیوانگی انگاشتیدند و نیز بنظر حقارت و تمسخر بر کلمبس نگریستند پس کلمبس رنجیده و ترک آن دیار
رو کرده کلمبس برادر اولی قوم خود نگریست و گفت که شما دولتی عظیم از دست دادید
و من یکی از شاهان دیگر را بدست آرم تا این دولت نصیب او
گردد پس نامبرده پیش پادشاه فرانسیس رفت و مافی الضمیر عرضه داشت و نامراد برگشت
و برادری را نزد انگلیز روانه کرد او محل بود تا آن اثنا ایرا قبول کرد پس از آن بنا
دولی پرتگال رفت ولی بنا مقصود بازگشت کلمبس با یکه دوستی داشت نزد خرج آمد
و رفت و نزد بنام سلاطین حرف زد و نتیجه آنکه دربار الفارنز نزد پادشاه اسپانیا
رفت و هشت سال او را خدمت کرد و فقط عاقبت بی گر وجه نکم پادشاه زن
ملکه توجه احوال او شنید و او را پیش خود طلبید و تسلی داده و دولت این اشتیاد وعده نمود
و از شوهر خویش اجازت گرفته ملکی از جواهر خود فروخته سه جهاز مع اسباب و سامان
تیار آماده به کلمبس بخشید و رخصت فرمود و کلمبس در سال یکهزار و چهارصد و نود و دو
عیسوی بر جهاز سوار شده بطرف مقصود روانه شد و چند روز مردمان همراهی او

گوکاهی کناره و زمین را از نظر خود نگذاشته بودند جهاز را از کناره دریا دور بیرون
نمی توانستند چه تا آنوقت سیر و سفر دریا همین طور بود و با جملگی کسان خود را در میان سمندر
که زیر شان آب و بالا شان آسمان ندیدند و ساحل زمین از نظر ایشان ناپدید گشت و چون
ایشان خبر نداشتند که در این بحر بی پایان کی و کدام سمت میروند و دیگر از باد های تند
و تلاطم امواج که بود همیشه همه ایشان هراسان گشته دست از جان شستند و از کلمبس
رنجیده خاطر بودند و گفتند که ما مردم را بملک ما برسان والا ترا در دریا خواهیم انداخت
کلمبس با ایشان گفت که از مرگ خود نمیترسم و اگر چنین کنند در میان شما کیست که شما
را بوطن رسانده باید که چند روز دیگر صبر کنید و اگر جهاز بر ساحل نرسد آنوقت هرچه صلاح
شماست مردم با خود ها اندیشیدند که اگر این را هلاک کنیم گویا در ملک خود نمیرسیم
پس جهاز را روانه پیشتر شدند و بعد از سی و سه روز زمین بنظر ایشان درآمد و آن یکی
از جزیره های بهاما بود و کلمبس از کشتی فرود آمد و تماشای آن شهر نمود و حیران
شده با خود گفت که این آن هندوستان نیست که در پی تحصیل آن این همه محنت ها کشیدم
و ساکنان آن جزیره همه سیاه فام و عریان بودند از اکل و شرب هرچه که داشتند
تواضع پیش آمدند کلمبس نیز چیزی از تحایف فرنگ با ایشان داد و چندی در آنجا
استقامت کرده باز لنگر جهاز برداشت و از مغرب بجانب جنوب رفت و جزایر کلان که ها

ارنر اسپانیولی می نامند رسید و در آنجا همه اسباب ضروری از ماکول و مشروب
و ملبوس ترتیب داد و ساکنان آن جزیره بسیار خلیق و خوش خوی و شیرین گفتار
بودند و با حضرت متواضع شدند و تحایف آنجا چون مروارید و زیره یاقوت سرخ بو
گذرانیدند کلمبس بسیار راضی و خوشنود گشته دانست که عنقریب مرتبت مقصود
بعضی بر [illegible] و تماشایی شد و سیاحت میسر خواهد شد. چند کسان خود را درین جزیره
گذاشته با [illegible] بسمت اسپین عزیمت کرد و سه کس از ساکنان آنجا را همراه خود گرفته
از زر و مروارید و سلاح انداز و دیگر کارخانجات و نوادرات و مصنوعات و دیگر که در آن
جزیره پیدا میشود اندک اندک از آن با خود گرفت و در اسپین رسیده بخدمت پادشاه
پیوست و آنچه آورده بود بنظر پادشاه درآورد و در [illegible] و بعد از دو ماه
سفینه و جهاز دیگر آماده نموده با یکصد مردم که در میان بعضی از صاحبان عالی مرتبت و متمول
بودند از پادشاه رخصت شده با هر جهاز [illegible] و در چند روز به جزیره اسپانیولا
رسید و سی صد کس را در آنجا گذاشت و آن ملک را بی حساب و جدل بتصرف پادشاه
اسپین درآورد و هر چند قلعه برای استقامت و حفاظت مردم را عمارت فرمود و
از آنجا بطرف جنوب شده بجزیره کوبا [illegible] رسید و آن جزیره را آباد یافت
و معدن زر در آنجا [illegible] و ساکنه آنجا بی حساب محکوم و مطیع او شدند

و این جزیره را باسم ادله جکم یعنی آنها جکم موسوم ساخت و چند کسان خود را در آنجا
گذاشته باز باسپانیول رفت در خلال این احوال بعضی از دشمنان که از اقبالش
حسرت می خوردند در حضور پادشاه او را بخود رائی و خیال ریاست متهم ساختند پادشاه
چند کس جاسوس را برای دریافت حال پیش او فرستاد کلمبس نیز ازین معنی خبردار گشته
مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخت و بدستور قرب الحضرت گشت و حسب الحکم پادشاه
باز باسپانیول رفت و در سال دیگر باز بر جهاز سوار شده بقصد دریافتن روز سمت جنوب
رفت و بر ساحل رسید که آن را جزیره ترینیداد می گفتند که از خط برابر ده جنوبی است
بعد از آن قدری دیگر بطرف مغرب رفته در جزیره دیگر رسید و از آنجا بسمت مغرب روان
شد تا خاک کنار ملک امریقه رسید و از جهاز فرود آمده آن جزیره را نیز از لب آب آبادان یافت
و مردمان آنجا سفید پوست و با لباس خوش صورت بودند و کلاه ها از پرهای رنگین
بر سر داشتند و لباس نیز از پرها در بر کشیده ستر عورت نموده بودند و حلقه زر با مروارید
در بینی و گوش آویخته و نادانان آنجا حلقه زر را برداشته در بینی و گوش و بینی کشیده بودند
و تواضع و تعظیم تمام با کلمبس پیش آمدند کلمبس نیز بحالت فرنگ با ایشان تواضع نموده
فیما بین رابطه دوستی استحکام یافت کلمبس بعد چندی باسپانیول مراجعت کرد
بعد ازین اتفاق دیگر پادشاهان احوال کلمبس شنیده سرداران خود را معه جهازات

تملوس جزایر دور زمین نو فرستادند و مردمان پرتگال مملکت برازیل که یکی از ملکهای امرقه
است دریافتند و انگریزان امرقهٔ شمالی پیدا کردند امرکین نام شخصی سوداگر شهر
فلارنس دیگر دیار بسیار از ملک امرقهٔ جنوبی پیدا کرد و آن مملکت بنام امرکین امرکه
موسوم گشت از عجایب روزگار آنکه کلنب در تلاش ملکهای نو رنج و تعب کشید و هیچ
یک از ملکها بنام او مشهور نگشت مخفی نماند که آن همه محن و خرابی دید حالی نصیب او گردید چه
مخالفان او حضرت پادشاه به هوس ریاست و مثل آن اتهام ساختند در آن باب غلو کردند
پادشاه او را طلبیده بزندان فرستاد کلنب در سنه یکهزار و پانصد و شش عیسوی در
حبس او مرد و او بتدبیر صاحب دولت خوش خلقی و شیرین زبانی آن نامی ملکها را بچنگ
و جدلی در نصرت پادشاه اسپین در آورده بود و بعد از و ظالمان دیگران سیاست
تعدی و ظلم بطمع زر بر سکنهٔ اسپانیولا دراز کردند و در آن سال قریب شش لک کس
را کشتند و مردمان آنجا را از جنگلها و نظیر جانوران درنده شکار کنانیدند تا آنکه
از سکنان اسپانیولا احدی در آنجا نماند بعد از فتنها بسیار یکسال دو سال
از طرف پادشاه اسپین حاکمی مسمی بفرناند و کارتیز با ششصد پیاده و سیزده سوار
و چند ضرب توپ جهاز داد آن سمت با این فوج قلیل نامزد شد [illegible]
مالک مکسیکو بهرود و کافتازی که پادشاهیست بسیار کلان و آباد آن مملکت

بست که او را قزنیرسش خوانند و پایه تخت ملک مسکو شهری بغایت وسیع و بزرگ و در
وسط شهر قلعه ایست مستحکم که بر چهار طرف آن پلهای سنگین و رفیع و وسیع و دوکانهای
درگاه آن آراستگی دو چهار سوی شهر از ره کمال حسن تصویر تعمیر یافته تمام شهر از زر و نقره
و جواهر لالی آبدار معمور و فضای هر کس در هر وقت هر چه بخواهد موجود والحاصل همه ضروریات
زندگانی از نوادر روزگار که شایان پادشاهان باشد در آنجا مهیا و موجود بود و
ساکنان آنجا بکثرت دانش و تمام در رفاهیت و فراغبالی با رحمت و رأفت و کامرانی
شب را روز و روز را بشب می آوردند بهشتی که از ری نباشند
کسی را با کسی کاری نباشد و در اطراف شهر عمارات و بناهای قدیمی متانت و
آراستگی تعمیر یافته چون ستونهای آن از سنگ رخام و کتبه های و مناره های آن کاخ
و سرای مرصع کاری طلا نقشهای رنگارنگ و نقاشی و ترکیب زیب و زینت یافته
و پادشاه آن ملک که نامش مولی ... بود و او پادشاهی بکمال حشمت و شوکت که
پیاده ... سواری و ... است او قیام داشتندی و هنگام سواری بر تخت
مرصع کاری سوار میشد و امیران عالیجاه سرکرده ها ... بر دوش خود می کشیدند و لشکر خود
... و ... و سعادت ... و الطاف ... و ... گوی
سبقت از پادشاهان عصر خویش برده ملکهای اطراف را از دور و نزدیک تسخیر

زمره ضعیف در نظم و ضبط سلطنت آن پادشاه باسودگی و رفاه متکفل نمیباشند و اسلحه داشتند
این ملک نیزه و کمان و پیکان تیر از سنگ چاق و یا از استخوان ماهی یعنی خار ماهی
میکردند چه نیزه خود که چوبی باشد از نی و چوب که سخت باشد میکردند
و پیکان مزبور ملصق می انداختند و مثل شمشیر و غیره اسلحه تعلق نمیداشتند
و از باروت و گلوله و توپ و تفنگ مطلق خبر نداشتند و اسپ در آن ملک پیدا
نبود لهذا اسپهای اسب نظر القوم نمایند و ندیده و فرمایند و کار تیر با توپ تفنگ که بسبب
خوردن توپ و تفنگ و جه و کثرت غنیم که یک فرنگی و صد چند ایشان دیده در مواضع
متفرق [illegible] دیدند اول چند کس از آنها که آنجا متواضعی بودند و اسباب خوردنی
از ماکول و مشروب و ملبوس و غیره حاضر آوردند بعد از آن فرنگی نیز با آنها هوا نمیدیدند
کرد و چندی اینجا سکونت ورزیدند و با جماعت اختلاط پیدا کرد تا آنکه با طبایع نیز با آن
انسان آشنا گشتند و احوال ملک و ملک بر سید مردمان به تجربه کار رسیده کیفیت
املاک ملک و شهرها از آبادی و وسعت و لطافت و کثرت زر و اسباب
بیان کردند فرمانده کار نیز را بعد از این حال خواهش به تسخیر آن در دل گیا
از این کار دیده و مردمان آنجا از آمدن آدمان سفید پوست و تکبر پوشندگان را
از قسم جانوران مهیب تصور میکردند و نیز از اخلاق و اطوار فرنگیان که در باره خود

مشاهده میکردند به پادشاه خود گفته فرستادند و آنکه از کتب ما و سنه‌های پیشینیان
از سلف بما رسیده شنیده می‌آئیم که این مملکت بر کف پسران آفتاب خواهند بود و مسخر
خواهد شد تا که این مردم پسران آفتاب اند که باین شکل و صورت و اخلاق پیدا شده
شفق اند و چون مردمان آن ملک کاهی جهاز و صورت این مردمان ندیده بودند بصاحب
خویش می‌گفتند که جهاز جانوریست زنده که زردی آب میرود و این گروه یعنی مردم
شکم این جانور باین صورت بیرون آمده اند و هنگام سر دادن توپ که بوقت صبح
و شام سوای ضابطه بر جهاز سر میدادند در دل خود میگفتند که این جانور یعنی جهاز عجیب
جانوریست که در هر چهار پهلوش آتش و شعله از شکم خود بیرون میدهد و سوای این
چون اسپ ندیده بودند هرگاه مردمان را سوار بر اسپ میدیدند حیران شده گفتندی
که این عجب آدمی است که مثل دیو چهار پا و دیگر اعضا میدارد چه این جماعت است و سوار
را یکی میدانستند و همچنین از دیگر حرکات فرنگیان متعجب میشدند همگی کیفیت را بعرض
پادشاه خویش میرسانیدند القصه فرمانده و کارپرداز چندی در توابع مکسکو ماندند آخر
که نزد پادشاه که موتی زومه نام داشت حاضر شده ملازمت کردند و رسم دوستی بجا آورد
در پایتخت با لاطر هوس تسخیر مملکت در دل آنها جای گرفت ناگاه بتقریب صحبت
پادشاه را به محافظت کردند آن وقت ساکنان ملک از دغا و مکر دشمن کردیدن پادشاه

خبر یافته بکمک ایشان آمدند و برای خلاصی پادشاه سعی بسیار کردند اما در دست آن
مطلق العنان حربه بجز تیر و سنگ چیزی دیگر نبود و بس جنگ کردند و جان دادند و از غلو
قریب صدها رعایا ملازم بریدند و از تفنگ ایشان برابر هلاک گشتند و خسته شدند اتفاقا
همدستان کرده بر پادشاه انتقام که بر مقام زندان خانه مقام مسند است و صحن نامراد
تماشا میکرد و ناگاه سنگی بر سر او رسید و از صدمه آن جان بجان آفرین سپرد آن
هجوم بسیاری از آن قوم بقتل رسیدند و بقیة السیف منهزم گشتند فرمانده و کارتیز بعد
فتح و فیروزی خویشتن و فرزندان موتی زومه را از سلطنت بی دخل کرده تمام مملکت
مکسکو را تصرف خویش در آوردند و باشندگان آنجا را مباد و ساکنان ملک مذکور را بنشاندند
و بسیاری از مرد و زن در کجه که بدست آمدند بقتل رسانیدند و بسا که از این حال خبردار
شدند کرکنار جای دور دراز و جنگل و دشت ها پناه جستند چنانچه تا حال بعضی از اولاد
ایشان در آن کوه و صحراها می باشند و کما مسکه فرمانده و کارتیز و دیگر سرداران اسپین
ساکنان اصلی را نیست و نابود نمودند هزارها زن و مرد و هزارها عیال و رعایای پیشه
ور و اهل حرفه را از اسپین طلبیده آباد نمودند و شهر و آبادی ها بطور خود ساختند
و همونجا مقیم گشتند و بمرور ایام در همه جا و مکان ملک مکسکو آباد شدند ملک دیگر
که نام آن پیرو است آنرا نیز گرفتند بعد از آن مردمان اسپین بر تمام امریکه جنوبی

دوم قطعه جنوبی عبارت است از ملک وسیع [illegible] و استعمار ان مکسیکو نیز فرما دیگر

جبلی و میانه و شهر ایرا ن گویا [illegible] اسپانیول را بلد نو دیگر [illegible] حوالی [illegible]

و غیره آنند پوشیده نماند که مکسیکو در طول یکهزار کروه و عرض سه صد کروه ملکی است خوش

هوشی آب و هوا و منبت قابل زراعت و ملک لایق تجارت و تخم های فرنگ و هند در انجا

بخوبی می کارند و انار و ترنج و لیمون و رنگ طرح و خوبانی و سیب و انار و جبل خوب

بهم میشود و نیشکر در انجا بسیار کلان و پس در دارد لبس نرم و شیرینی می باشد

و معدن های زر و نقره در انجا بسیار است چنانچه هر سال زر و نقره بیشمار از انجا بسرکار

پادشاه اسپین میرسد و در ان دیار دوابّ نباتی و معدنی چون برگ ترگل و ثمره مانند ان

جمیع درستها عنبر و زمرد و یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و غیره پیدا میشود که تمام فرنگیان از ان

مستغنی هستند الغرض ملک مکسیکو در بعضی فواید از دیگر ملک های دنیا برتری میدارد و

ساکنان انجا که اکنون عبارت از مردم اسپین است [illegible] در بعضی و ملک بت پرستی میکنند

و دیگر ملک [illegible] ها در طول یکصد کروه و عرض سه صد و پنجاه کروه و نهایت خوش

آب و هوا و مزروع و دیگر ملک [illegible] طولش نه صد کروه و عرض دو صد و پنجاه کروه و درین

ملک معدن نقره بسیار است و نیشکر هم بخوبی تمام میشود و اندرین ملک امصار و بیشتر

و [illegible] تمام دارد و بی ملا کلام اند ملک [illegible] در طول [illegible] صد کروه و عرض سه صد و پنجاه

کرده و آب و هوا و پیداوارش اندیار بتنباکو بیرونش بهشت دارد و اما و آن بسیار است
تا باین در طول هفتصد و پنجاه کرده و در عرض پانصد کرده باید دانست که قدیم قوم
در طول و عرض مسافت از آباد و کیابت و در باقی جاها مردم آنجا رفته اند و سکونت
میدارند و آب و هوا آنجا بسیار و ملایق زراعت است و تنباکو بسیار خوب در آنجا بهم میشود و
چنانچه هر سال بسیار از آنجا جهت فروخت اطراف میفرستند و تنباکو بید الشئی خاص از دیار
نو است و در سال هشتصد و نود پانصد و پنجاه و دو هجری در عهد حکومت ملکه الیزابت
انگریزان را در هندوستان فرآورده اند و تنباکو لفظ زبان ملک امریقه است چنانچه
مصنف تحفه صنه الموارج مذکور است و تحریر نوشته میشود که اثر آمدن تنباکو از جزایر
فرنگ است که از حکما و اطبا در برخی در به تکرار میبرند و برای دفع امراض کشیدن
دود آن تجویز کرده اند و بعضی مردم صحیح المزاج هم دوست میدارند تا آنکه کشیدن
رواج شده است و از فرنگ ترقی آورده اند اطراف در ممالک هند گشت و از آن
زر بهشت آن بهره یاب گشتند و فاضلان آن را حباب و دیگر لغو و حسب تعصب
در عهد ابو المظفر نورالدین جهانگیر پادشاه رواج بسیار یافت و به کشیدن دود
آن همه کس از ز و مند گشت از امرا و وزرا و شرفا و حکما و علما و زهدا و فضلا و
شعرا و صلحا و منشی و حکام و فقرا و غربا رغبت آن نمودند و خرد و بزرگ و وضیع

و بنا بر لطف این گشته در جمیع معمورات دنیا ماکولات و مشروبات مقدم داشته اند
و این امر حضور میهمانان معین کرده اختصاص بدان گشته و تاثیرات آن عمل به مرتبه رسیده
که حالتش اکل و شرب لابد نتواند کرد و از او احتراز نتواند نمود و بی سایه تکلف مصاحبی
است در سفر و حضر همه روزه در خلوت و ملا هم نفس و دمساز و انجمن آرای خلوت گزینان
صومعه و زینت زمینان پیرای محفل نشینان نکهت مدار معنویت و نفس از دود دلسوزان
حلقه زلف مشکین مویان کمند عشق بر گردن طالب جهان نما انداخته و از آتش محبت
شمع فنا در نهانخانه دل طالبان روشن ساخته عاشقیت روشن دل بوالهوس
با بریدن بوسه بازی نموده و از لب های دلبران ماه جبین چاشنی گرفته بلبلی
است هزار دستان از نغمه سرائی دلفریب مشتاقان و از نواسنجی مایل ساز طالبان
قوت روانی است تاج زرین کشور گشایی است تخت نشین اقلیم عالمگیری برابر
دلها برافروخته و از آواز غافل گوشت جانها در اقلیم جان طالبانش در هر نفسی
که فرو میرود ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات لیکن در هر نفسی دو نعمت
موجود است آن حریفانی که تنباکو کشند ✻ اولیاء الله را خبر هو کشند ✻ استغفر الله
چه میگویم چه می نویسم تنباکو کیفیتی است بهتر از جمیع کیفیات و شغلی است نفع او
دلپسندیده طبع بوالهوسان ساده خور است و مقبول مزاج مصطبه نشینان میکده

ادوه

مردود این دولت فرخنده منش است ونه موم خردمندان دانا دانشش فعلی است
عبث یعنی سوختن دانش خوردن دود و اشامیدن عملی است هیچ است یعنی
دود را غذا کردن بد معنی است و بد مادون کوفتن چندین حضرت بیدلی بیدا و
جو بیدا میسکر و یعنی نورانی روی را خیره و نورانی چهره را تیره میسازد و دودیح
تحصیل و منی را از این میکند از ان ملغم و مسترخم از و پیدا میشود و رحمت قوه و ذوق و
ضیق النفس و رمیماند و بی کمند و مه بو میسکر و دیا تماکو لوثت برسینه سیاه است
اگر [illegible] نداری یک گواه است ؛ بالجمله چون رواج آن گردید و در میر و فقیر و صغیر
و کبیر نمایان شد حضرت خاقان زمان باستماع این فعل عبث یعنی کشیدن دود
تماکو حکم فرمودند که به ناظمان ممالک محروسه و حکام ممالک در امتناع این شغل نیست
نصیحت [illegible] نمایند احتیاط و پاس حکم والا و مبرت [illegible] اکثر
اکثر با وجود صدور حکم جرأت بکشیدن آن نمودند و بسیاری [illegible] فرمودند
تا بعضی را لب بریدند اما از بسکه عالمی طالب این دود سیه کار گردیده با وجود
امتناع و تادیب عبرت پذیر نشدند و عقوبات سخت نمودند روز بروز این رغبت
افزونی پذیرفت بیت با سیه دل چه سود گفتن وعظ ؛ نرود میخ آهنی در سنگ
آهنی را که موریانه بخورد ؛ نتوان برد از و بصیقل زنگ ؛ و بعضی برانند که مسیح

چوب نیشوار اختراع نوه صاحب مکلم است جزیره کوبا [illegible] تیرش گویند طولش سه صد و
پنجاه کروه و عرضش سی و پنج کروه لوفورتابادی معروف است فلفل بسیار و فلفل دراز
و نیشکر و تماکو در آنجا بسیار خوب و فراوان پیدا میشود و دیگر هرچه لایق طبیعت و زندگانی
انسان است در آن جزیره حاصل است جزیره هسپانیوله درازی آن دو صد و بیست
و پنج کروه و پهنای هفتاد و پنج کروه در آن جزیره شهرها بغایت آباد و با رونق تمام
اند و آب و هوای آنجا بغایت سازگار نیشکر و پنبه و وسمه که از آن نیل میسازند تماکو و
اقسام خوردنی از نباتات و بقول و حبوب در آنجا بخوبی تمام پیدا میشود جزیره [illegible]
طول آن پنجاه کروه و عرض آن بیست کروه هرچند که خورد است اما در آبادی بر دیگر جزایر
رجحان میدارد جزیره [illegible] در طول چهل و پنج کروه و عرض سی کروه لیکن جزیره
هم در آبادی از دیگر جزیره‌ها کم نیست جزیره [illegible] طولش بیست کروه و عرضش
پانزده کروه اگرچه خورد است لیکن همه آباد است و ساکنان از دریای شور صدف
مروارید بسیار می‌آرند و میفروشند جزیره [illegible] بسیار کلان است
اگرچه لایق زراعت است اما مردم اسپین آنرا چندان آباد نکرده‌اند لیکن آن همه
وجوه قابل کشت‌کار و آبادی هستند معلوم باد که چون دیگر فرنگیان دریافت کردند
که مردم اسپین ملک‌های وسیع در امریقه پیدا کردند و عالم بدان گشتند و از زر و نقره

وجواهر معدن انجا بدست آورده‌اند و دیگر فواید بسیار از آن ملک و بار مان تجارت
رسیده هوای بسیار فرقه در سر هر قوم فرنگ قرار یافت فرنگیان پرتگیز و انگریز و فرانسیس
و هلندیز که ولندیز نیز گویند فوجها و جهازها بر سر آن ملک و جزایر فرقه فرقه فرستادند
و فرنگیان پرتگیز ... پیدا کردند و متصرف گشتند و ملک برازیل در طول هزار و دو
صد و پنجاه کروه و در عرض سه صد و پنجاه کروه و سرحدا طرف شمال و مشرق منتهی
و سمت مغرب متصل به طرف جنوب دریا و ملک مذکور بسیار آباد است و مردمان پرتگیز
با ساکنان اصلی آنجا موافقت کلی کرده اوقات بخوبی میگذرانند چه با همدیگر نسبت و خویش
و وابستگی نموده نکاح و شادی میکنند اما ریاست و سلطنت آنجا بدست پرتگیز است
و محصول الماس و دیگر اشیای نفیسه آنجا بدست و بادشاه پرتگیز را که پرتگال نیز گویند هر سال از آن
خانه‌ها کثیر میرسد این پرتگیز در سنه یکهزار و پانصد و چهل و نه عیسوی از فرنگ در آن
ملک رسیدند و با بادشاه آنجا رزم‌ها کردند آخر رومیان ... باج و خراج
و بادشاه پرتگال ... پرتگیز ... ازان زمان تا حال که قریب دو صد و
و شصت سال میشود در ما بین مصالح قدیم است و ... از آن ملک و ...
با عیش و عشرت بسر می‌برند ... در سنه یکهزار و پانصد و هفتاد و سه عیسوی
با فوجی شایسته و چند جهاز برجسته سمت ... روان شدند و به ملکی رسیدند که

از مسکو و غیره بسیار مایل بشمال واقع است لهذا انرا امریقه شمالی می نامند و امریقه
شمالی با امریقه جنوبی پیوستگی دارد و متوصل بیک استمس یعنی پاره زمین که در طول زیاده
و در عرض اندک مانند پل در میان آن هر دو امریقه که شمالی و جنوبی باشد واسط و برزخ
است که از امریقه جنوبی با امریقه شمالی براه خشکی می توان رفت و استمس مذکور را استمس
دارین می نامند بالجمله انگریزان از صلح و جنگ اکثر از دیار امریقه شمالی را تصرف
خود در آورده اند و شهرها و آبادی ها بطور خویش ساخته مسکن و ماوا گزیده اند و اکنون
انگریزان امریقه شمالی دو مرتبه و برابری با انگریزان فرنگ نموده اند و از بادشاه
باغی و سرکش شده اند و سبب بغاوت [illegible] می نویسند چون ملک امریقه شمالی از انگریزان
انگلندی هر مرتبه انرا آباد کرده روز بروز آبادیش در ترقی است چنانچه تا حال هم
قریب پنجاه هزار کس انگریز اهل دولت و صاحب ثروت هر سال در اینجا رفته سکونت
دایمی ساکن میشوند فی بیگه زمین نصف روپیه در اینجا بیع میشود بعد از آن حاصلات
آن زمین برای دوام بسرکار [illegible] خرچه [illegible] بلحاظ کثرت آبادی حاکم آنجا که
از طرف بادشاه انگریز بود مثل تجارت انگلند محصول گرفتن مقرر کرد از دادن محصول
بسرکار رعایای ملک که ایشان نیز انگریز بودند متفق گشتند و گفتند که ما آنرا از دادن
محصول سرکار هیچ گونه عذری نیست اما در عدالت پارلیمنت واقع شهر لندن

انگریزان تیز مثل میزان ملک اسکاتلند و جزیره ایرلند خواهند ماند حاکم این درخواست
را که محض خلاف قانون بود نامنظور نمود و رعایای در ملک هند دل خود مشغول نمود
که در آخر نتیجه این درخواست شکایت خواهد بود و لهذا برای مزید احتیاط ماکاه مستر
شویرش بر داشته با افواج موجوده آنجا جنگ کردند و حاکم انگریزان را از ملک
خود براندند مدت بیست این خبر وحشت اثر از بنگاله با دشاه انگلند فوج کثیر برای تنبیه
و تادیب معتدان ملک مذکور مامور گردید چون هر دو طرف انگریزان بودند کار ایشان صعب شد
و هیچ یکی بر دیگری غالب نشد غرض تا عرصه هفت ساله برای متوالی چه در دریا و چه در
خشکی جنگ و جدال و قتال گرم ماند آخر انگریزان خود فهمیدند که باهم جنگیدن در جنگ
طرفین خوب نیست زیرا که سوای از نقصان جنگ جمیع کار و بار تجارت مسدود
است آخر باهم صلح کردند و ملک مرقومه شمالی را بر مردمان همان ملک گذاشتند
و ایشان باهم متفق گشته مند و بست ملک خود بدین نقشه نمودند که یک کس را به خوشی
برضامندی رعایا برای چهار سال حاکم می‌سازند تا عرصه مذکور جمیع نیابت و بند
امورات مال و ملکی در ذمه او می‌ماند و آن حاکم را پریزیدنت می‌گویند در هر دو سال
معهود از او موقوف شود نایب او را پریزیدنت و یک کس دیگر را برضامندی رعایا
نایب او می‌کنند و اگر بر تقدیر دیگری زیاده از آن خواهش این عهده جلیله نمایند

این زمان بنام کسی که رها بوده فرمانفرما خواهند شد نایب خواهد بود و در زیر تربیت

سرکار و مثل دیگر رعایای آن ملک می‌ماند اما در زیر دست کمال جبر ... روپیه سالیانه از آن ملک

می‌آید و حال الحال آبادی و ترقی ملک‌های مذکور بوده که هر سبب ... و صوبه منقسم است

و در هر صوبه یک زیر دست اما این زیر دست که ذکرش میشود مثل پادشاه بر جمیع زیر دستان

حاکم است و بحضور جمیع سلاطین ... از طرف ... زیر دست میانداز دیگران هیچ

گونه ... ملک که از آنها ... گویند تا حال در تصرف پادشاه

انگریز است ... ملک‌های ... شمالی یکی ملک

... طولش چهارصد کروه و عرضش صد کروه و هوایش بسیار خوب و اقسام میوه که در ملک ایران

گرم سیر و سرد سیر حاصل میشود در آنجا بافراط پیدا میشود و حیوانات جنگلی ... از

جنس در آنجا کثرت و کار میکنند ... در آن ملک است و هر چه برای ...

و آرام انسان ضرور است بکثرت موجود و سابق زمین آن ملک‌ها در تصرف فرانسیسان بود

انگریزان از ایشان بجنگ گرفتند و دیگر ملک ... طولش یکصد و پنجاه

و پنج کروه و عرضش یکصد و بیست و پنج کروه هوایش در خوبی و لطافت از ملک کشمیر

است اما چندان آبادی نیست و در آنجا یک قسم نبات مثل پنبه می‌باشد از آن پارچه

بسیار خوب و باریک می‌بافند و تجارت مردمان آن ملک از این پارچه بسیار می‌کنند

ملک دیگر انگلاند در طول دو صد و هفتاد و پنج کروه و در عرض یکصد کروه و هوایش نهایت
خوب و آبادی بسیار دارد و آب خوردنیها از چشمه در آنجا بسیار عالی و در زراعت بد نیست
می آید ملک دیگر ایرلند طولش یکصد و پنجاه کروه و عرضش هفتاد و پنج کروه آب و هوای آنجا
موافق مزاج است و آبادی بسیار شهرها دارد و همه اسباب ضروری از هر اقسام در دو جانب
دهات بکار آمدنی در آن دیار فراوان است ملک اسکاتلند ملکی در طول یکصد و پنجاه کروه
و در عرض یکصد و بیست کروه و ملک مذکور نسبت به ملکهای دیگر آبادی زیاده دارد
و اسباب طرب نشاط در آنجا بیشتر تحصیل می‌شود و ملک ... طولش یکصد
و بیست کروه است هوایش خوب و آبادی هم کمال دارد ملک مذکور قابل دیدنی است
ملک ... در طول سه صد و بیست و پنج کروه و در عرض یکصد و بیست کروه این ملک
هم آبادی و خوش سوادی بی نظیر است اکثر مسافران بهانه کرده برای سیر این
ملک می روند ملک ... در طول سه صد و پنجاه کروه و در عرض یکصد و چهل کروه است
و هوایش موافق مزاج و آبادی هم بسیار چنانچه بر سواری ملک اعتبار دارد و ملک ...
... سه صد و پنجاه و دو صد و بیست کرده است هر چند که این ملک قابل سیر است
است اما چندان آباد نشده باید دانست که سوای این ملکها جزایر بسیار متصل ملک
... در تصرف انگریزان هستند ... طولش هفتاد کروه و عرضش شصت کروه

نیشکر در انجا بوفور پیدا میشود و ساکنان انجا از کثرت شکر و ام مردمان فرنگ
بسیار بهره یاب می باشند اهل فرنگ این جزیره را هند مغربی میگویند جزیره دیگر پورتو
ریکو در طول آنست یکصد و ده و در عرض چهل و ده کروه است و در ان نیشکر و زنجبیل و پنبه
بسیار پیدا میشود و مردمان ان جزیره از تجارت کسب میکنند و دیگر سوای این جزیره ها
جزایر بسیار و در تصرف انگریزان میباشند الا انکه از ان جمله جزیره ها بربادوز و ... بسیار
آباد اند و فی الحقیقه آبادی نسبت به دیگر دارد که فرانسیسان و دیگران بیش
از این ملکها و جزیره ها در ملکات امرقه میباشند اما از مدتی اکثر از تصرفات ایشان
بدست انگریزان امده و اکنون چند جزیره خورد در تصرف ایشان باقی مانده
نماند که ملکهای امرقه و جزایر ان باقسام قوم شد اکنون بطریق اجمال بعضی از صفات
ملک مذکور بحدود ان بقلم می آرد مخفی نماند که سرحد امرقه بطرف شمال بهرست
که ان مملکت امرقه را از فرنگ و افریقیه جدا میکند و سمت مغرب بحریست که ان
بحر دیار امرقه را از ملک ایشیا جدا میکند گویا بحر مذکور ما بین امرقه و ایشیا حد فاصل
است جانب جنوب بحر جنوبی است و برای سرحد شمالی سابق چنان می نوشتند
که اصل معلوم نیست مردم فرنگ هرقدر که بطرف شمال رفتند حد ان نیافتند اما
قیاس چنین میخواهد که امرقه بطرف شمال از ملک روس و یا چین توصل دارد

و هر سال در این فکر جهازها به جهت کشف این حال دراز روانه میشدند لیکن از شدت
سرما که بطرف شمال میشود و طاقت رفتن به پیشتر نمی داشتند لاچار شده مراجعت
میکردند و اگر در آنجا قیام کردندی جهاز در یخ بسته میشد و به راه خشکی نیز مردمان
میرفتند و ایشان هم وقتیکه عاقبت بسمت شمال میرسیدند از شدت سرما و دشت
سهمناک بی نیل مقصود باز میگشتند لیکن در این عهد یکمرتبه و تلاشش بطوریکه توانست
سواری جهاز کرده دگر دیدند و قدر یافت کردند که بطرف شمال نیز سمندر است نوشته
هست که مملکت امریقه مملکت وسیع دریابست دوری و نزدیکی از خط استوا موسم
گرما و سرما سیر سرد و سبز هم اعتدال از جمیع اقسام میشود و مملکت امریقه به نسبت
کثرت دریاهای شیرین و خوشگوار درختان کارآمدنی برای عمارت و شجرهای بید
کشت و نبات خوشمزه و گلهای رنگارنگ حیوانات منتظر و خوشنما و معدنهای
معدن جواهر و زر و نقره و آهن و مس و سیماب او کرد و غیره بسیار دارد در ملک
های دنیای کهنه که هفت اقلیم مشهور است امتیاز و برتری میدارد و وقتیکه
مردمان اسپین اول مرتبه به مرتبه رسیدند در ملک مکسکو و پیرو آبادی بسیار
یافتند و در هر دو ملک پادشاه علیحده بودند و همه ایشان آفتاب پرست بودند و
بعضی از مردمان شهری و صحرایی تمام را به شکل عجیب و غریب تراشیده پرستش آن

میکردند و النسان حساب علم و حساب تواریخ نمودند اما کتابهای تصویر بسیار داشتند
و هر چه میخواستند تصویر تحریر میکردند اگر خواستندی که چیزی تحریر کنند پس
تصویر همه احوال بر کاغذ می کشیدند و گاهی رنگ پرهای رنگارنگ ریزه ریزه کرده
از گوند می چسپانیدند و اکثر مردم این دو ملک گندم گون مایل بسرخی بودند و در اخلاق
بغایت متواضع دلهای ایشان از هر چه پنبه و نقره و چرمهای نفیسه دیبای خوش
رنگ که از زر و جواهر پارچه نشان کار چوب و زر دوزی میچسپانیدند و غذای ایشان
از گوشت جانوران شکاری از هر جنس و از خواندن و نوشتن مطلق عاری بودند اما
بصور خود تصویر احسن میکشیدند فرنگیان آنچه که صورت و اندام مردم و شهر مکسکو
دیده و دیدند در دیگر ملک ها مشابه نکردند و نیافتند و ساکنان اکثر جاها
و متوطنان اطراف مکسکو مثل مردمان دشت عرب تاتار در خانهای قایم نماندند
گاه در آنجا و گاه در جای دیگر در دشت و صحرا اسیر کنان خانه بر دوش اوقات بسر
می بردند رنگ ایشان از مردمان ملک مکسکو بسیار تیره و سیاه بود و بت
پرستش بهیج و نازیبا که از ملک شهر میایند پرستش میکردند و میگفتند که حق تعالی
مالک ملکی است او پرستش نمیخواهد و از پرستش ما مستغنی است اما از ملک شیطان
خوف بسیار داریم و او را از راه چاپلوسی پرستش میکنیم تا از رسانیدن ضرر بازماند

و لباس مردمان از پوست جانوران شکاری که گوشت آن میخوردند و پوست نیز
لباس میکردند و مزاب لشان از آب شیرین بود و کشت کاری گندم میکردند و تمام
آنان از جنوب دنیای اقصی مردم صحرائی جنگلی بودند و اینها نیست مادام چون تا کنون تواریخ
در میان این قوم موجود نبود احوال مردمان آن وقت مرتبه زراعت و نسل از ایشان صحیح
معلوم نیست را همین قدر معلوم است که مردمان آنجا ساکن و دیر و شگفت که از ابتدا در آنجا از زمان
متمدن آمده بودند زیرا که دانایان این زمان قیاس میکنند که این زمین فراخ و متملکت
وسیع که اکنون پیدا شده است و آن در فهم و دانست حکمای سلف و دانایان پیشین
بود احتمال دارد که اطراف جنوب کره ارض زمین بسیار خوبی بوده که موزون از آن هم
داریم و هر کسی که بر شکل کره ارضی نظر خواهد کرد از آن معنی خبردار خواهد شد و دیگر دلیل بر
بودن زمین سمت جنوب است که اکثر جزایر بود در بحر جنوبی یافته میشوند و در آن جزایر
مردمان انبوه آمده را وحشیان میگویند که ابتدا از جانب جنوب غرب آمده بودند در صورت
و شکل این مردم از دیگر مردمان تفرقه بسیار دارند بعضی سیاه فام و بعضی بر انتظار اند و
اطوار ایشان از طور دیگر مردمان این حرف جداست بر حسب اخلاق و طبیعت
ایشان تحویل میکرد اما عاقلان را نظر بر اخلاقست نه بر منظر از آنجا که جزیره است که
از آن جمله لندلیهی جزیره بود و اکثر بسیاری ... اکنون شده آن را برای آباد

موهای سر را سیند که تمام اندام ایشان سیاه نماید باشند قان آنجا از زن و مرد در طفلی رگ
خود را پاک تمام جسم را بانیزه کاردی نیش کرده و تراشیده رنگ سرخ و نیلگون را مانند آن
در آن نقش میکنند چنانچه در هندوستان زنان اراذل و کمینه روی و دست و پا را از سوزن
ریش کرده و سرمه در آن نقش میکنند چون آن جراحت‌ها به شوند داغهای نامند و آنرا
موجب زینت و آرایش میدانند گویا که زیور نیلگون گلکاری بسته‌اند و در هندی آنرا گودنه
نامند و در آن جزیره همه مردمان را همین آرایش است و حالا فرنگیان آبادی بر کنار دریا
کرده‌اند که خوف و وحشت جمهور جانوران درنده و گزنده از روی ایشان رفته آمد که عمالیق مفصل
در زینت میشوند اما جزیره مذکوره طول و عرض مثل مملکت هندوستان است و جزیره دیگر نیوزیلند
که اسم آن نیوزیلند است بر ضمیر منیر ارباب دانش و تدبیر مخفی نیست که احوال هر جهات
بحث کرده و از دنیای قدیم و جدید ما آنست این ناقص العقل مجمل از مفصل چنانکه بود
گذشت اکنون میخواهم که قدری از حالات ملک انگریز که در زمانه سابق رسم و آیین آن
چگونه بود و بالفعل و امروز قانون چگونه است برای ضیافت طبع طالبان سخن‌پیرا راست
و درست ساده از الفاظ اغلاق بر صفحه بیان در آرم چرا که این کم‌مایه شکسته قلم شکسته رقم
عبارت رنگین و الفاظ دقیق مستعمل آند و نه که شیوه نویسندگان نثر بیان اهل
ایران است سخنان خود را پیرایه الفاظ دقیق و لباس تکلف نموده‌اند پوشانیده اما و هذه

را

مسلک که بجز از بت‌پرستی و دهریتی نحوی دیگر در میان نگواها ورد اغلب دانشمندان مدعا فهم

سخن درست را زینت خیالی بهتر تصور خواهند کرد و انگریزان که در ولایت هندوستان قلعه

مطلب لهذا برای درست نمودن اصلاح و نسل انسان شده و لیکن بعضی دانشمندان که در این حال

خالی از غایبه و مطلب صحت تمنا خواهد بود [illegible] از کتب تواریخ

معتبره چنان درست کرده‌اند که در ایام سابق این جزیره را گرینت یعنی برتانیا کلان می‌گفتند

و مذهب و ملت باشندگان از مردمان ملک دیگر علاحده بود یعنی بت‌پرستی می‌کردند و

انسان را قربانی می‌نمودند و قول مرشد ایشان این بود که اگر کدام شخص مرتکب کسی

گناه کرده و بمیرد در دیگر صفت حیوانات پیدا خواهد شد و لباس زن و مرد از

چرم جانوران و دست و پای برهنه می‌داشتند و از اینکه نگروندی و بود و باش

در درون کوه و هامون داشتی و مدار خوراک بر گوشت و شیر جانوران بود و نیز

آن فرقه انسان صورت و حیوان سیرت در بین چنین عالم بی‌نشانی ایام مالی گذرانیده

نمودند در هر هنگامه مهمات جنگ در پیش بودی از ایشان در مجلس عام باستصوابی

جمیع کسان یک سخن متحد و معتبر است کردندی و جنگ و صلح را در قبضه قدرت

او گذاشتی و افواج آن ملک اکثر پیاده بودند اما وقت مهم معظم فوج سوار

هم همراه می‌ساختندی لیکن از امورات جنگ و سلاح حرب مطلق بی‌نصیب بودند

طرف دست چپش توپ بر این هیچ تحریر که قالب چوبی یا پدرسی حسبه اثر از زمین ه
ریسمان باحکام استبندی و آنرا بشکل توپ کردندی یا بسبب ریسمان توپ از تفهیم
تا حال هم موجود داشته‌اند از سلاح خانه جزیره مالطه که در دریای قلزم بر خط استوا
واقع است دیده‌ام و از بطور و کار احتیاط تمام داشته‌اند چون وقت مقابله هم
اعراب شکست خورده در ملک ایام این جزیره در جهان چندان مشهور شد
چنانچه مولف حدیقة الاقالیم ترجمه آنرا از تحریر قلم بعمل نوشته است در کتاب که قیصر روم
بر اتباع کال نظر نیفت از دست تسخیر آن کلند هم در دل مصمم نمود و سپاه کفر چهارات
جنگی سوار کرده بعزم صحیح و قرار بندی لشکر بر داشتند چنانکه اکثری که از سپه سالار قیصر
روم بر کناره دریا که متصل شهر واقع است رسید از زمان ماکاری و باشش و نیز
سپه سالاران بزمن مقابله کرده و جنگ صعب و می داد غرض سپه سالاران مذکور
با وجود سال‌ها و وجود قلت فوج قیصر روم را بر طاقت خود و فصل داد و لیکن تعداد
بزمن که شجاعت و نهایت مند و نسبت ولی قانون بود با بهادران روم که فهمیده و سنجیده
بودند مقابله جنگ کردند در آخر سپه سالاران بزمن شکست فاحشی یافتند که زیاده از هشتاد
هزار کس قتیل آمدند و لیکن نهایت مقید شدند و سپه لندن را نیز آتش داد و در ماجاسه
برابر حیثیت ره شدند کار آنجا را قتل عام کرده ار سته ... و کاسه سیوی عاقبت صاحب

و چهل و هفت عیسوی ملک انگلند در قبضهٔ قیصران روم ماند و در این عرصه ملک
آباد و رعایا دلشاد گشت و باشندگان در کسب کمال ترقی حاصل کردند. اخر الامر
رهبان انگلند از ظلم قیصریه تنگ آمده فساد برپا کردند و تدبیری که با هم قرار داده بودند
موافق افتاد و انوقت قیصر استطاعت نبود در آن ملک تمکن و استقامت حکومت را
بهم رساند ملک مذکور گذاشته خود بروم مراجعت نمود و در آن حال قوم اسکاچ که
عبارت از باشندگان ملک سکاتلند است و از اطراف ممالک نو و فتنه عظیم برپا کرد
از هر چهار طرف غارت کردن شروع نمود و اهل برتن یارای مقاومت در کوه و صحرا پناه
جستند و لاچار شده از قوم ساکزن که از انگلستان و المانی موافقت نموده برای
امداد خویش طلب کردند مشهور است که این قوم در شجاعت و همت شهره آفاق بود
ملک و غیره به شهامت و قوت ایشان را همه این قوم هم نیز می افتاد و از حرص زیاده
فتح را امر اتفاقی دانسته در هر حال مقدم داشتی لهذا ایشان را بظلم و ستم مبتلا می کردند
اخر قدوم نحوست آن بادشاه انگلند که عاقبت اندیشی و نفع و نقصان خویش نمی ساخت
برای راندن شغالان در خانه خود شیران جای داد چون قوم ساکزن از مدتی بازار
تمنا داشت حسب الطلب بادشاه موصوف فتح و ظفر رسانیده و برادران که سردار قوم
بودند فرصت و فتنه را غنیمت انگاشته فی الفور تحصیل تکرار و با نعمار خوان رسیده

و تا نوح برتن متر ناب بوده قوم هیچ مقابله نمود و بعد از جنگهای بسیار و مقابله
بنجبار تا امید از روی ظفر یافتند چون قوم ساکزن این ملک را بنسبت ممالک خویش
بهتر سبز و شاداب یافتند زیرا که زمین لایق زراعت و ملک قابل تجارت بود
گروه گروه مردمان از قوم ساکزن برای فتوحات در ملک مذکور آمدند و بسکونت دائمی
ساکن شدند بعضی این قوم از قدیم که آن مردی مشهور بود نا و قریب معروف است
مورخین برتن می‌نویسند که قوم ساکزن که تا سالی تمام بر این ملک ظفر یافتند سبب آن صحبت
که دوره تیجرن پادشاه انگلند با دختر هنجست که روینه نام داشت تزویج محبت دریا
و بعوض مهر آن شهر سودی تعلقه کینت که از جمیع تعلقه بهتر بود به پدرش بخشید لهذا بنیاد
ایشان در آن ملک مستحکم گردید و بعضی بر آنند که باعث بودن قرابت قریبه میان
هنجست و دوره تیجرن پادشاه انگلند را به بهانه دعوت طعام بخانه خود آورد و از روی زور سیصد
سردار عالیقدر برتن را فریب قتل شد و بادشاه موصوف زندانی گشت القصه کوتاه
رفته رفته از قوم ساکزن هفت پادشاه در ملک مذکور جداگانه گشتند و اسم پادشاهان
قدیم ملک برتن هیچ نبود گشت چون مدت دراز بدین منوال گذشت در سنه
هشتصد و بیست و هفت عیسوی اگبرت پادشاه که برای صایب خویش بر همه سلاطین
دیگر امتیاز داشت و در رفاهیت احوال رعایا و سپاهی سعی جمیله بتقدیم میرسانید

و چون طالع دولت اقبال اگبرت مساعد بود با وجود کثرت سلاطین که پیش خاطر کرده

مخالفان میان یکدیگر منازعت پیدا کردند و نفاق و شقاق در میان آمده

میوه ولی از نفاق تغیر دولت همه ز نفاق تغیر دهد و حضرت اگبرت بادشاه بحسن

تدبیر همه سلاطین را که با هم عناد و فساد پیدا کرده بودند مغلوب ساخت و بعد انقراض خاک

و جدال جمیع اطراف و نواحی را جمع نمود و بشوکت تمام بر سریر سلطنت انگلند جلوس فرمود

و از همان روز سلطنت انگلند سلطنت تابع مستقل است و موجب ... شده

... پادشاه اول دین حضرت عیسی علیه السلام را قبول کرده

بود ... پوشیده نیست که جزیره انگلستان نسبت

به جزیره های دیگر بسیار خوب است و در آبادی و رونق و انتظام امورات مالی و ملکی

بر تمامی جزایر کلان مرتبه امتیاز دارد و طولش در شمال و جنوب تخمینا هفتاد و دو کروه

و عرضش شرقا و غربا تخمینا ... کروه و اگر ملک اسکاتلند را نیز در آن شامل کنند تمامی جزیره

سه صد و هفت کروه در طول منتهی و لیکن ملک مذکور از قدیم جدا است باشندگان

آنجا در فن سپاهگری طاق و شجاعت و جوانمردی مشهور آفاق اند و تا بوقت مبارک

از آغاز آفرینش هیچ پادشاهی بر ملک مذکور دست نیافته چنانچه در مملکت انگلند

زیاده از چهار صد سال حکومت قیصر روم ماند و قیصران روم همیشه برای تسخیر آن

ملک تنومندیست وافی و کافی کرده‌اند الا گاهی برف مراد که عبارت از ریختن ژاله بود
حسب دلخواه کم کشتی نشسته است و ملک مذکور از مملکت انگلند جانب شمال است سبب
کثرت کوه‌ها سردی بیشتر می‌ماند و حالا که زیادت مدید در تصرف پادشاه انگلند است
چنین است که در سنه یکهزار و ششصد و سه عیسوی ملکه الیزبیت ودیعت حیات
سپرده وارث و نشان تاج و تخت که از جیمز پادشاه اسکاتلند بود ملک دیگری فی‌ما
بین پادشاه موصوف منتسب نژاد هنری هفتم پادشاه انگلند بود بنا بر آن صاحبان پارلیمنت
همین جیمز را پادشاه ملک متحد کردانیدند از آن روز تا امروز هر دو ملک در قبضه یک
پادشاه هستند و سوداگران انگریز اول مرتبه در هندوستان بعهد حکومت جهانگیر
آمده‌اند و بعد از آن که جیمز پادشاه گشت شاه ممدوح حسب درخواست تجاران ملک ایلچی
مع مکاتیب فرنگ و نامه اتحاد بخدمت خاقان زمان سلیمان حشمت و سلطان خلیل احترام
چهره افروز مسلمانی بانی مبانی جهانبانی ابوالمظفر نورالدین جهانگیر پادشاه معروف
شاهزاده سلطان سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرستاد و درخواست مکان برای
عمارت کوتهی تجاران انگریزان نمود شاه ممدوح آن درخواست را قبول و منظور فرمود
و در بندر سورت برای سکونت انگریزان اجازت داد چنانچه این حال در تاریخ
محمد قاسم فرشته در حالات ملک ملیبار مفصل مرقوم است مگر قبل ازین هم که فرنگیان

در ملبورنه در زمستان آمده اند پرتکالیان بودند و همشیره زاده هنری هشتم بود
عجب تر آنکه در این ملک قاعده‌ای هست که پادشاه انگلند خواه زن باشد یا مرد
شاهی از مردم ملک خود کند و اگر مخالفت این کند اختیار او هست الا ارکان سلطنت
از او و شاهیت موقوف خواهند کرد و هرگاه مخالفت زیاده داری کند پادشاه را گردن زدنی
نبوده است اما اگر حامی و رفقای آن شاهی شادی کند جایز است و در ملک مذکور دراز
ترین روز هفده ساعت و کسری نقصی مخصوص می شود و کوتاه ترین روز نه ساعت میگردد و هوا
گاهی گرم و گاهی سرد این ملک در چهار فصل هر روز متغیر میشود لیکن بسبب ملک شمالی مایل
به سرما است و فصل بهار در اینجا از داخل شدن آفتاب ببرج حوت تا آخر جوزا
و فصل تابستان از تحویل آفتاب ببرج سرطان تا آخر سنبله و موسم خزان از داخل
شدن آفتاب در برج میزان تا آخر عقرب و فصل زمستان از وقت رسیدن آفتاب
ببرج قوس تا آخر دلو و بارش در هر چهار فصل ملک هر روز دو سه ساعت میشود و لهذا
زمین و بیابان همیشه سرسبز و شاداب است هوا لطیف تر از ... و بهاری بی ... و آفتاب مابین
نبودن ابر بنظر نمی آید و وقتیکه معلوم میشود مردمان را خوشی تمام حاصل میگردد
و کلاب با هم بازی کرده و سلامت میکنند و در موسم زمستان برف می بارد و در زمین
یخ بسته میگردد و در راه ها که فرش از سنگ سفید کرده اند و قتیکه پای رونده گان

بان فرش می نمودند با فاصله بعید ایستاده میرود و باقی خرد و در تابستان اگرچه گرمی و
لیکن نه بدان مرتبه که احتیاج دور کردن لباس شود و کش افتند تابستان انجا مثل ابتدا
بهار هندوستان و بعضی بر آنند که جزیره مذکور از متعلقات فرنگ نیست اما چون متصل به
ملک های فرنگ واقع است لهذا از اضلاع فرنگ می شمارند و ساکنانش در دولت
و جمعیت بر تمامی ملک های جهان امتیاز میدارند و در ملک مذکور پنجاه و دو محال اند که
هر یک را کونتی گویند و این شهرهای کلان و معظم ایشان نیستند و اجناس
اشیای بری رهین در این با فراط بسیار می آید و سوای ازین عقاب و دیبات
مشهور اند که از هم در آبادی و خوشی سوای بر شهرهای مملکت دیگر فخر میدارند و در
ملک انگلند و میان اضلاع آن چند دریای شیرین که باعث وفور زراعت و آبادانی
آن مملکت و شراب حیوانات هستند لیکن بهترین دریا ها یعنی سیورن و ترنی
و کلید و تویت و وی و تویید و درونت و تمز و همبر لیکن دریا
تمز را بر همه ترجیح است زیرا که ازین دریا حاصلات بمرتبه اتم میشود و چنانچه از ابتدا
تاریخ پنجم ماه جولائی سنه عیسوی لغایت پنجم ماه مذکور سنه عیسوی
از ملک دیگر در دریای مذکور تنها چهارده کرور روپیه اسباب تجارت داخل شده بودند علاوه
ازین زیرا که اکثر محالات را نیز از آن فیض میرسد اکنون شکارگاهی انجا کنندم

میوه‌ها و بیشتر تخم‌ها [illegible] قسم فواکه بسیار لذیذ و بودار [illegible] بسبب زیادتی و فور

آب و کار را بکثرت و بیشتر میشوند و سوای این سبزه‌جات گوناگون و نباتات مفیده

چند و بعضی که نام و نشان آن در کتب [illegible] نیامده شرح و تفصیل آن از مقدور

این عاجز با اصطلاح در زبان هند بیرون است و دیگر [illegible] صاحبان [illegible] تجارت

پیدا کردن سبزه‌های گرمسیر در آن ملک است که در باغات [illegible]

[illegible] آن آتش می‌افروزند و [illegible] نباتات [illegible] گرمسیر

می‌کارند و [illegible] موافق طبیعت آن [illegible] تا آن [illegible] و [illegible]

همین طور نباتات و میوه‌های بستان و [illegible] بعمل می‌آوردند و [illegible]

و حیوانات [illegible] که موجب پرورش و [illegible] طبع انسان است [illegible] کثرت

و تمام پیدا میگردد و [illegible] منسوبه مملکت هند و [illegible] روم و شام و چین و ایران

و دیگر ممالک جهان که سوداگران و تجار [illegible] دیار [illegible] آورده‌اند

[illegible] تمام بدست می‌آید و اکثر چیزهای ملک انگلند [illegible] تمام است [illegible]

از [illegible] و [illegible] ساده و زره و [illegible] و تفنگ و شمشیر و دیگر انواع اسلحه

و آئینه‌های خورد و کلان و [illegible] قلم سیاه و رنگ [illegible] گوناگون و ظروف

های [illegible] خورد و بزرگ و ساعات فرنگی که عوام آنرا گهری می‌نامند

این همه خونریزی و صدمه میسازند و در تمام ممالک دی زمین متفرق هستند و نیز در کشتهای بعیده
و مملو به هلاکت در طلوع شن نهانی هستند و ستانند و گاوان و نیز و میش و آهو و هر جانور چرنده
و پرندگان بسیار اند از آسمان باران در حالت افراط پیدا میشوند و مادو جود و پیدایش کوه و ان قلبه
رانی و کشتکاری از آنها ساکنه حیوانات درنده و گزنده که از آن تکلیف به انسان رسد
پیدا نیست مردمان نقل میکنند که در زمانه گذشته گرگان بسیار بودند لیکن همه از شکار
کشته شدند و از حشرات یعنی چون مار و عقرب وغیره جانوران گزنده را نام و نشان
نیست مگس هم در اینجا کمتر باشند بالجمله ملک انگلند معمور و آبادی است که زبان از اوصاف
و محاسن آن عاجز و قاصر است حالی که قصد زبان ما بیان توان کرد و کلمات در زبان چو
تحریر کند اگر مختصری از آن نگارم دفترها باید و این بنده و دیگران بر حقیقت اظهار کنند
بنده از تفصیل احوال انگلند درگذشته عنان خامه را در بیان احوال کمد و شهر کلان
معطوف میسازد و بعد از آن به تحقیق اصل انگریزان و سلطنت ایشان خواهم پرداخت
اول شهر معظم که دار الملک و مستقر خلافت انگریزان است و آن شهریست بر ساحل
دریای تمز و دریای مذکور در عرض برابر دریای گنگ است که در موسم برشگال منقبض
ضبار گردیده میشود و آبادی این شهر بر هر دو ساحل دریاست و برای آمد و رفت و تردد
در اطراف شهر یازده پل سنگین و آهنی بغایت استوار و نمودار ساخته اند که عمارت و زینت

حیرت‌افزای جهانیان است و در تعمیر بعضی از آن زیاده از کرور روپیه صرف شده
اند دریاهای خشکی انها اظهر من الشمس است اکثر جهانیان دیده از معاینهٔ آن در مقام حیرت
می‌آیند و علاوه از این کتب تمثیل که معانی آن را اندرون آب تعمیر شده است مردمانیکه
بوقت تعمیر کننده تمام بوده برای دیدن آن بوقت از آن جست آنها مکرر رفتند در دروازه
اش چنین صنعت کرده‌اند هر قدر مردمان که اندرون میروند از خود و دریا نیست متکرر دیگر
اینقدر مردمان رفته‌اند و دریابان فی الحال هست آنها میگویند از حکم سرکار انگریز هم نیز
اکثر اوقات برای دیدن آن به قبه حال تماشا کردن نشستند بلا یافت آمده که نقد و نگاه صاحبان عالم
منفق گشته برمقامی در دریای انگریز برای تعمیر پل تجویز نمودند و درخواست منظوری سرکار
کمپنی نمودند چنانچه درخواست ایشان ... یافتیم که اگر در آن مقام پل تعمیر خواهد
شد دست کشایان نقاشی در وزارت آستانه خواهد شد و این امر باعث تکلیف عام
است منظور نفرمودند از آن بعد تر دیل صاحب که بالا مذکور شده از انجا بلند شده
معالی‌القاب گفت که اکنون درخواست دیگر باید کرد که اگر برای عمارت پل اجازت
نمیشود متصل آنجا بیست مدین را برای تعمیر کنانیدن تمثیل اصدار حکم کرده و مردمان
آن کرور هم نفرین کردند چون این معنی محض خلاف قیاس بود و حکام مر این درخواست
خندیدند و گفتند که اگر این امر ممکن است مخالفت نیست پس آن جماعت صاحب

موصوف را در این باب اختیار دادند تونل در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و شش

عیسوی تعمیرش شروع گردید و در بنائی که انگریزان و فرانسیسان با هم خیال میکردند

تا هفت سال تعمیرش ملتوی ماند آخر در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری

که مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود اختتام یافت طولش

یکهزار و دو صد و پنجاه فت و زری که در تعمیرش صرف آمده یک کرور و سی

لک روپیه بحساب در آمده بود و از اندرونش پیادگان و عرابها عبور کنان

میروند و جائیکه این عمارت تعمیر شده است دریای تمز بکمال آب و تاب جاریست که

هزارها جهاز بالایش آمد و رفت میدارند این عمارت از عجایبات زمانه است که هیچ سیاح

جهانگرد مثلش ندیده وقتیکه اندرون آن میرفتند اول یکصد بیست و دو زینه زیر پای

میرفتند و در آن تونل میرسیدند الا وقتیکه تمام و کمال طیار گردید زینه ها بالکل موقوف

شده و راه پیادگان و عرابه و غیره جدا کردند عجب جائیکه اگر کسی بچشم خود همان را نظر کند

موجود است اینقدر حرف زدن بیک خود نمیدهد از آن حرف نکشند زیرا که سالهای دراز بعوض

معاینه کنانیدن آن فی الحقیقت گرفته آید و در تمامی فرنگستان هیچ کس نیست که

از آن دیده باشد همچنین در بونل جناب فرانسیس که مهتم این عمارت بود بعوض حسن

سرانجامی از پیشگاه ملکه آفاق خطاب نیت که کمترین خطاب بادشاهی است سرفراز گشت

و طول آبادی شهر لندن نیز در طرف دریا تخمیناً شش کروه باشندگان از زن
و مرد و صغیر و کبیر هفتصد و چهار هزار و اینکه طول و عرض و تعداد مردمان که نوشته قلم در آمده
تعداد شهر قدیم است و هم طول آبادی شهر مذکور از حد رسیده است که اگر
مسافر یک طرف مسافت کرده از لندن و ماربلی و از آن مردم در آن قدر مسافت معلوم
عیان میشود که ... شهر لندن است هر چند که در میان صحرا می آید لیکن میان صحرا بهتر از خانها
... است ... که ... برنگ سبز می باشد ... و ...
این ... نیز مثل خیابان ... می باشد و اگرچه که عبادت از عبادت خانه است بالخصوص
دست صنعت که از سنگ سرخ و سفید و مرمر و ... بکمال استادی تعمیر یافته اند اگرچه هر یک
عبادت خانه از آن عمارتی عالی است لیکن یک عبادت خانه که از اسپینت پال گویند
در تمامت شهر مثل جامع است و سبب تعمیرش چنان می نگارند که در سنه یکهزار و ششصد
و شصت و شش عیسوی در شهر لندن چنان آتش در گرفت که شهر مذکور سوخته
و خاکستر گردید از آنجمله آن عبادت خانه هم ... بادشاه انگلستان برای تعمیر آن کرده از سر نو حکم صادر
فرمود بعد از آن در سنه یکهزار و ششصد ... عیسوی که ملک ... وارث تاج و تخت
انگلند بود ملکه معظمه و صاحبان پارلیمنت و جمیع وزرا و امرا اول در این عبادت خانه
رفته ادای نماز نموده اند اهتمام آن در عهد جارج ... بود ... طول ...

پانصد فوت و عرض یکصد و ده فوت و ارتفاع آن تا مطرهٔ گنبد چهارصد و چهار فوت
یعنی تخمیناً یکصد و چهل و سه ذرع و هفتاد و دو لک و شصت هزار روپیه از رعایای ملکه
بر آن صرف شده اند الا اگر اینچنین عمارت در ممالک دیگر کسی تعمیر کناند چند چندان
هم برای آن مکتفی نگردد و علاوه ازین گنبد برجی بالانشین بالای آن کرده اند و در پیش
گنبد و بست و پنج من و بست ... و بشرط ... و اکثر مردمان آواز
در قلعه ... که از لندن ... شنیده اند و سوای این چه
دستفاخانه بیشمار که صرف آن از طرف مردمان اهل دولت مقرر است دیگر
عمارات سلطانی و ارکان سلطنت با رونق تمام و آراستگی مالاکلام اند و جمیع عمارات
آن شهر از خورد و کلان از سنگ و خشت و گچ و چونه است و فرش راه در هر کوچه
و بازار از سنگ سفید هر دو طرف راه برای پیادگان جدا مقرر کرده اند و سواران
و عرابهها در میان راه میروند تا هیچ گونه صدمه و آسیب به پیادگان نرسد و هر دو
طرف که راه اند سنگ سفید محل ساخته اند هر روز قبل از طلوع آفتاب در جمیع کوچه
و بازارها از صابون صاف میکنند و میان آن هر دو راه سنگین که از راه آمد و رفت
سواران و عرابه وغیره است از چوبی کرده اند و اکثر جای برای آن راه چوبی اندیشه
که عمارت از کوبندگی ... اند انداخته اند تا از راه چوبی آب مضرتی نرساند و ...

ایمان

همسایگان را از آواز اعرابه ناگوار نماید فی الواقع اگر برای عابرین راه سلوک
نبودی بسبب کثرت اسبان و اعرابه و غیره همه جا عابرین هر روزه تلف می‌شد
چنانکه روزی در مکانی سر راه نشسته بودم و از آن راه چندان در آمد و بر آمد
شد باشت شمار اعرابها نمودم در دو ساعت چهل و پنج هزار و چهار صد و شصت
و همه اعرابه از مشرق بمغرب رفتند و در اعرابه‌های مذکور یک اسب تا بیست و شش اسب
بودند و دو نهر آب در خانه سرآمیز و غرب همیشه جاری اند که برای بیت الخلا
و دیگر نجاسات و غیره از آن حوضها ریخته شود و این نهر را محض برای صاف داشتن شهر
ساخته اند و دومی برای نوشیدن آب و دیگر ضروریات و غیره اختراع است
چنانچه در هندوستان آب را سقا از دریا آورده حوض‌ها میسازند همچنین از دریا بوسیله
شاخهای سرب که زیر زمین تا بهر خانه شهر میرود و آن آب از دریا بخانه‌های
هر یک از ساکنان شهر میرسد و این آب که در غلاف شاخهای سرب مخفوف
میرود از گل و الایش و دیگر نجاسات صاف میماند و آب از این شاخها همیشه جاریست
و برای ساخت و درست از چیزی مقرری ساکنان شهر موافق قدر و حال هر سال
مالکان نهر گرفته میرسانند و برای صاف داشتن راه نهرهای شهر هزار تا گاو
کش مقرر اند که همه روز پیش از دمیدن صبح راهها از گل و نجاست که در راه افتاده باشد

از تیر و سوا بهابه کرده میروند شهری می‌برند و دیگر برای روشن داشتن [illegible]
شهر تا یک صحرا به حکم شام فانوس [illegible] که بر ستونهای آهنی قریب یکدیگر
نصب کرده‌اند و همه فانوس چراغ از [illegible] روشن میکنند و روشنی آن از
نورانی میکرد و هر شب نه شام تا صبح چراغها افروخته می‌نمایند و حاجت روغن
و تعمیر نمی‌افتد و جهت صاف کردن فانوس و چراغ هم از آن مستعملی مقرر اند
صرف آن مثل صرف مقرر مردمان شهر مقرر است و برای اینکار نفر دارد و نفر
مقرر است و همه مشعلیان تابع حکم او میباشند اگر به تقدیر کسی مکانه از راه و رسم آگاه
واقف نباشد و اراده کرده [illegible] از دیدن روشن چراغ [illegible] قیاس
خواهد کرد که سبب این کار از خشش نخواهد بود [illegible] روشنی هر شب می‌ماند چنانچه
مشعلی را همراه سواری [illegible] احتیاج نمی‌افتد که کسی نمی‌برد و در ملک [illegible]
مال گذاری بر زمین صحرای معلق نیست خواه در زمین [illegible] کان طلا و نقره باشد
سرکار را از آن هیچ کاری نیست [illegible] داری اراضی صحرای بیرون از اما
قیاس و خارج از اندازه متعلق است چنانکه دیگر و حسب [illegible] که یکی از دوستان راقم
بود دیگر [illegible] که از دوازده [illegible] از طرف
مالک زمین [illegible] کاوان خود به سکه گرفته بود

رفته رفته ایشان را نیز از گاه گاهی دیگر میدانستند و لیکن بعضی که قابل استند بما
در خاص نیست و اگر کدام شخص زمین مسکنی و صحرائی خود را فروخت تا یکصد یک سال
که بعد آن باید و از یکصد سال تا شصت مراد فی صد دو روپیه سالیانه یکصد دو روپیه مقرر
است و دوکانی که در جای وسط در بندر هر یک دوکان مطلوب کرایه یا فی صد دو روپیه
سالیانه حساب فی تمام وصول میشوند و اگر بر تقدیر کدام مالک زمین فوت کرد و در املاک
و زمین مسکنی و صحرائی بجز از پسر کلان فرزندان دیگر را هیچ حق نمیرسد مگر پسر کلان آن شخص
از اهالی این جزیره کری جزیره پوشش و دیگر حق داران خواهد کرد و ندرت اینکه اگر کدام
شخص در قید حیات خود در جمیع پسران خود تقسیم نمودن خواهد ممکن نیست اگر
خاص زر خرید آن باشد شاید ملک آنرا نیز کردن نتوانند مگر در نقد و جنس اختیار است
اما در املاک اینها کلند حسب رسم و رواج ملک مذکور میزند که هر یکی و صدی جمیع
حصه داران تقسیم میکرد و بلکه اولاد دختر هم نیز حق می‌یابد و تفصیل مال سرکار از بنا
دریا و املاک مسکنی وغیره مقرر است تفصیلش از وقت خالی نیست که آن از
اقسام میشود مثلا اگر کدام شخص مردم را خدمتکار ملازم دارد و با ملازم را بطور چیرا
نعمه از سرکار دهانند و مانیان شکاری و اسب و عرابه وغیره دارد بر همه محصول
میگیرند و از مکانات مسکنی طریقه محصول گرفتن بدین نهج ساخته اند که کرایه هر یک

مکان در دفتر سرکار سند درج است که آیا فلان مکان چقدر کرایه دارد و چه بر جای تازه

سالیانه محصول میگیرند و سوای این حق بر اجناس اسم نمی‌نهند در دیار دهرانه و نیز عجب

تراهیست که بر روشنی آفتاب هم محصول مقرر است یعنی در مکانی که منفس دریچه باشند

مالکش را مفلس بقدر دریچه محصول میگیرند و اگر بنا و داماها نباشند میگیرند نیز مالکیه دریچه

دیوار رو بکار باشند زیرا که بوسیله آن روشنی آفتاب اندرون خانه می‌آید و اگر در

تخته چوبی خوانند بود از اسم میخواهند کرد و برای شمار دریچها در دیوار و

دروازه کلان برابر بنداده دکاکین بازار و مکان کارخانه داماها نزدیک [illegible]

آنها همینکه کدام مهمات جناب مدینس می‌آید هوت و وقت موافق صرف آن صاحبان

پارلیمنت محصول جدید تجویز میکنند چنانچه در ایام [illegible] باشند و بها

جناب معتمد محصول از پارلیمنت تجویز کرده بود که هر شخصی که در [illegible]

و سالیانه معاش داشته باشد از آن ده هم حصه در سرکار بگیرند فقط این محصول

سی کرور سد بهر محصول میشد [illegible] بود فوت کرد میان [illegible]

قدیم است [illegible] مینا [illegible] محصول تجویز میکنند [illegible]

هم ملک قسم محصول از جهت پارلیمنت تجویز شده بود یعنی کسانیکه زیاده از [illegible] در ده سال

عمر میداشتند بخش شاهانه ایران در سرکار میگرفتند لیکن در این ایام موقوف شد سلطنت

جوان

میشوند و استحکام تو و لشکری که داشت و اشت پیدا بود بعوض محصول نیز خویش قسد
کرد و دریایی که عظیم دارد و آن ملک بود و در آن زمان نیز صاحبان دولت محصول
جدید که تو بیز فرموده بودند یعنی هر کس را که زیاده از سه هزار روپیه سالیانه مداخل باشد
نقدی سه روپیه سالیانه از آن قدر سرکار بگیرند [illegible] هم نیز در این باب مستقل بود و حاصل
سرکار ملک مذکور تحصیل نشده است مرتبه که از صرف لشکر در ما لقدر تحصیل نکنند لیکن در
ایامی که پادشاه فرانسیس خراب بود آن قدر زر صرف کرده بود که موافق آن از
ملک تحصیل نگشت زیرا که پادشاه ذلیل دست مقابله بود و سوای صرف حفاظت
ملک چند در خطر میباشند و از پادشاه فرانسیس خراب میکنانید [illegible] در آن قضایه
علاوه از تحصیل ملک [illegible] مهاجنان [illegible] پادشاه آن قدر [illegible] است که [illegible]
[illegible] مذکور که حساب نقدی سه روپیه و بعضی از آن سه هم روپیه سالیانه
منت کرده روپیه از خزانه پادشاهی سال بسال به مهاجنات واصل میشوند در این ایام
صلح [illegible] کرور [illegible] روپیه از تمام ملک تحصیل میشوند از آن
یک کرور و پنجاه لک روپیه برای صرف خاص ذات پادشاه باقی جهت حفاظت
ملک و اجرای کار قواعد سلطنت [illegible] و قاعده تحصیل ملک [illegible] است
در سال آینده که جنگ واقع خواهد شد خرج ابتدا در سال آمدنی آخر سال حال

مفصل و تجویز کرده تحصیل میکنند و میاید آن که بسبب کثرت زیادتی محصول بر رعایا تحمیل
نرسد و علاوه فرمایشات پادشاهی مختصر بر خطاب و منصب منتج این همه تعلق بعقل وزرات
دارد زیرا که اگر مشیران دانشمند امورات سلطنت را رونقی تازه حاصل سازند و هرگاه
بی مشورت مشیران سلطنت زیاده از صرف خاص مقرری خود خرج میکنند الا اگر کسی بند
مشیران حساب میگیرند و اگر بر تقدیر شخصی خرج در آن خلاف موقع باشد ولیکن اینها ثابت
نه افتد در سال آینده همان قدر در صرف خاص کمی خواهد کرد و انفصالات ملکی و اداره
هیچ زبردست را طاقت این نیست که منصب را از آنکه به بینند پادشاه امیر و وزیر و فقیر
همه پابند قواعد سلطنت هستند از اعلا تا ادنی قدم بیرون نمی نهند چنین سبب است که
چنان شنیده شد که بعد از فوت ... چون ... پادشاه انگلند که ... ظلم اختیار نمود
مجمع ... منصوبات ملک ... از این چنین حرکات ... رعایای آن ملک ...
آخر از زهر خورد که برادرزاده پادشاه دختر ها وارث تاج و سریر بود بعداوت اختیار نمود
شاه موصوف آنرا قید نموده از دست خود و ... در آورد و از حرکت آن نفس ... خلایق
دو بالا گردید گویند که این پادشاه نهایت کم عقل و پست همت بود که همیشه از خوف دشمنان
دروازه قلعه را مسدود نموده میماند و هیچ کس را اندرون قلعه آمدن نمیداد آخر الامر امیران
باهم متفق گشته فساد برپا کردند و مستعد شده در لندن آمدند پادشاه باستماع این خبر

بغایت اثر خواهد است که این قصه را بر ایشان تفصیل نماید امیران ... حکومت قبول

نمودند عهدنامه ای نوشته شد و چند اشخاص از انگلیسیان آمدند و برای رفع فساد نزد امیران

فرستادند و تاریخ ... و چون ... میوی ... بعد از آنکه انگلیسیان و امیران مباحثه

کردند امیران برای نوشتن این عهدنامه جدید جهت مدد دولت ایشان ... انگلیسیان

از پادشاه ... خواهش نمودند ... لایق مناسب ... و ... در عهدنامه مذکور

که بر حال ... مطلب امیران ... و ... نمودند و او تا حال ... عهدنامه که تا

... قوم انگلیس ... محکم است ... این عهدنامه را ... میکرد ...

چنانکه ... واردات ... آمده ... [illegible] ... مملکت مقام

مذکور را مقدس ... کرده ... که ... اول ... گردید

... پادشاه ... در اجرای این عهدنامه ... بعد از آن

... میوی که ... حکم پادشاه انگلیس کرده ... موقوف ... بعضی ... بنا

آمد ... بسیار ... مقام ... پادشاه ... عهدنامه ...

اول ... نموده ... پادشاه ... مذکور ... بر عهد

... خالی از حکمت نبوده بملاحظه این معنی که فتنه و فساد در ... موقوف میشود

و ... کرده ... از آن روز در این عهدنامه هیچ گونه اعتراض ...

میشود فی الواقع ملک انگلستان [illegible] قابل دید و دیدنی بسیار [illegible]

بجهت [illegible] مثل [illegible] در زمانی [illegible] زمان [illegible] اینکه [illegible]

از حکومت قدیم [illegible] ایشان و بنا و [illegible] را بعینه در زمین یک [illegible] قتل میکردند

[illegible] سلطان موصوف [illegible] امر کرده بود هم بعوض ایمان تعصب [illegible] متعصب [illegible]

منظور است که جمیع مردمان این ملک فاخر و ملوک ایشان میشوند لیکن اشراف اکثر

و کینه کمتر چونکه انسان تجارت را [illegible] میبینند لهذا خویش لباس [illegible]

اهل دولت [illegible] میباشند [illegible] دولتمندان ملک مذکور

امتیاز میدارند [illegible] خاص [illegible] حاجی است که [illegible] این

[illegible] نام دارد روزی برای کاری در دکانش رفتم و پرسیدم که در سال تمام از

دکان [illegible] نقد [illegible] ده [illegible] مرده [illegible] حساب

داخل و خارج [illegible] حساب گفت که حساب [illegible] در سال تمام [illegible] میشود

[illegible] و چهار روز [illegible] میگردد و در ایام [illegible] را [illegible]

داد [illegible] ده [illegible] دیگر دکان [illegible]

در میان مردمان ملک عناد و فساد و مرتبه ایست که اگر [illegible] ملک دیگر

باشند برای تباهی ملک و خرابی سلطنت یک [illegible] کفایت میکنند [illegible]

[illegible]

در وقت [illegible] امورات ملکی و سلطنت زیاد [illegible] تعلق گیرد و سبب نفاق است لهذا

[illegible] در جمیع امور [illegible] فرقه هستند که توری دوم [illegible] سوم [illegible]

[illegible] [illegible] دارند در هر باب محکمه و مجلس

[illegible] مردمان از همین چهار فرقه می باشند و سببی دیگر که [illegible] طرفه

پس [illegible] تاریخ چهاردهم ربیع الثانی ۱۲۳۵

[illegible] که [illegible] وزیران و صاحبان

پارلیمنت [illegible] اخبار [illegible] از ممالکات دیگر [illegible] انگلند برای رفع گرانی [illegible]

غله و غیره در مکان پارلیمنت [illegible] سه ساعت [illegible] تمام شب [illegible] چهار

ساعت روز دیگر [illegible] مردمان [illegible] پارلیمنت

گردید [illegible] راقم [illegible] پارلیمنت

برای شنیدن گفتگو فرقه [illegible] رفت [illegible] وزیر اعظم

که از فرقه توریان [illegible] از صاحبان پارلیمنت [illegible] راقم استفسار فرمود

که شما در این ملک کدام [illegible] عجایبات دیدید گفتم آنچه در این ملک می بینم همه از عجایبات

است بار دیگر فرمودند که [illegible] نیست الا بر جمیع عجایبات غالب [illegible] حسب

موصوف [illegible] است که [illegible]

حضرات برای منفعت خود با آنکه در موافقت ایشان همه [illegible] که باید دانست حق سعادت فرزند

شده باید تا از همه نصیحت شایسته است زیرا که اگر در میان ایشان اختلاف و عداوت

واقع شود دولت خانه خرابی است و اگر در ارکان سلطنت این امر وقوع آید موجب

زوال [illegible] گردد پس اختلاف و عداوت جائز نیست هر قدر که با هم مردمان ملک نفاق

داشته باشند نقصان دولت و سلطنت و مملکت را مدخلی پدید آید چون این سخن شنیدند خجسته

دل بسیار پسندیدند و دیگر باید دانست که پسر کلان پادشاه ولیعهد میشود و بعد

پدر بر سریر سلطنت می‌نشیند اگر بر تقدیر پسر کلان در حین حیات پدر اولاد گذاشته

فوت کرده باشد پسر بزرگ او یعنی نبیره پادشاه فرمان روا میگردد و لیکن معنی این

وابستگی حسب نسب در رفع خون ریزی مقرر کرده آمده چنانچه یکی از پسران خورد

پادشاه متوفی دعوی پادشاهیت نماید که کسی از سپاه و رعیت با او موافقت

نخواهد کرد پس ملک از فتنه و فساد با شاهزادگان محفوظ می‌ماند چرا که خرج شاهزادگان

وظیفه فراخور احوال ایشان مقرر است که تحویل دو فراغت تمام میکنند و آنچه

مقرری از تحصیل ملک پادشاه به ایشان میرسانند آنکه مردم شاهزادگان صحاب

رفته تحصیل کنند پس شاهزادگان خود را در حکومت و سلطنت دخلی نیست

اگر خواهند خدمتی عمده در فوج پادشاهی بگیرند و الا در خانه خود بیکار نشسته

بعد بتحقیق پیوسته باشد که اگر پادشاه را پسر نباشد و دختران باشند بعد از فوت
پدر شوهران ایشان پادشاه میشوند و اگر آن دختران پیشتر شوهر نکرده باشند و بعد از آن نکاح کنند
شوهر او را در امور سلطنت هیچ مداخلت و دخل نمی باشد و پادشاهت ملک نمیکنند مگر
نبیره شده یا پسر که مع هذا بود که از شکم آن ملکه بوده است بعد از فوت او در پادشاهی خواهد نشست
و پادشاه آخر بر سوای از یک زن که شاهزادی باشد نکاح و شادی دیگر کردن نمیتواند
و اگر از حرم او اولاد پیدا شود او را اعتباری نیست و این قاعده بنابر آن مقرر کرده اند که
نسب و نسل سلاطین بر روی سلطنت خراب نگردد و در صورت نبودن پسر و یا دختر
از زن منکوحه پادشاه شقوقی برادر دوم پادشاه تخت نشین خواهد شد بعد از آن اولاد
او و اگر برادر دوم که پادشاه شده است او را فرزند نباشند برادر سوم بعد فوت او
پادشاه میشود و بعضی پسران ایشان علی هذا که گذشت بموجب ضابطه مقرره سلطنت میکنند
و اگر بر تقدیر پادشاه کدام احکام که خلاف قواعد ملک باشد جاری کردن خواهد نیز
لهذا جاری نمیکنند و اگر مکرر تاکید کنند از عهده خود استعفا میدهند و اگر او ایشان را اتفاقاً سبب
معزول شود جاری نمیسازند زیرا که اگر حکم پادشاه چیزی تضییع و تکلیف نسبت به رعایا
خواهد بود وزیران را جواب دهی کردن می افتد در این امر هیچ عذر ایشان قابل پذیرایی
نیست اول از او شان در این باب استفسار میشود و هر حکمی که از طرف پادشاه جاری

خوبی کرده نشد معلوم نیست شما مناسب است اینکه در جواب آنچه گویند سبب باب

و برای حق شما نشاده دیگر گویند نامناسب در جواب شما چون پرسید که اگر درخواست

ایشان نه مناسب بود چرا از قلم خود جاری کرده دیگر او شان نگویند که ملازم کلام

پادشاه که به صلاح نیم باید خواند گفت که موافق قاعده و قانون چرا استعفا شده و نیز

چه کیفیت جواب می دهم که در کتاب دیده شده در زبان است از پادشاه زنهار و نیز هم پرسش نسبت اگر

به جهالت دو دهت و حیله [illegible] روبه [illegible] آینده و شهر الظلم فی یا بدو سبب ها ی پایهای

چنان می نوشت [illegible] مسیوی [illegible] و از آن پادشاه انگلند به دربار آن

غیرت خود [illegible] بود از آن مدت عمرش قریب پنجاه سال بود بشانزده [illegible] تمام و در کلام

بر سر سلطنت نشسته [illegible] بود آن کار بد کرده به اکثر مردمان

ناراضی [illegible] داد و [illegible] کسان [illegible]

از [illegible] آن [illegible] بر پا کردند به شاه [illegible] گشت آنچه که شرایط

بود منظور [illegible] امیران باهم متفق گشتند برای انتظام امور سلطنت و را کسفورد جا

رجه دار امیر مقرر شده و یک کس را امیر مجلس ساختند این جماعت پارلیمنت یعنی دیوانی

جماعت مشهور گشت و صاحبان مجلس تمامی امورات سلطنت را که از قدیم متعلق بود

تجویز خویش متبدل گردانیده و جمیع مصاحبان پادشاه را اخراج کرده [illegible] اهل مجلس

تا اینکه جمیع میشوند انرا موزلهت لاردس یعنی خانه امیران میگویند و در آن مجلس
چهارصد و شصت و چهار امیر هستند بعد از آن ملکی منصب و از آن سرسو بگشت گردابست
در آن ایام ادوارد پادشاه بیست و دو ساله بود شاه موصوف حسب درخواست
شان سوای خانه امرا و بعضی از پادریان که در آن زمان رسالهای سلطنت بودند
پارلیمنت دیگر مقرر ساخت حکم صادر فرمود که از هر کس سرزمینی دو دو نفر سیب
وارد کسانی که لایق انتظام امور سلطنت باشند حاضر سازند این پارلیمنت یعنی مجمع عوام
الناس برای قوم انگلیس بنا داد اول است و در این جماعت بالفعل از ممالک انگلند و اسکاتلند
و ایرلند ششصد و پنجاه و هشت کس هستند تا اینکه این جماعت می نشستند انرا موزرات
میگویند لیکن دانسته در سنه ۹۶ عیسوی هنری چهارم پادشاه انگلند کرده است امور
این جماعت پارلیمنت را نسبت به سابق زیاده تر اختیار داد تا اینکه جمیع امورات
سلطنت و تحصیل خزانه پادشاهی را نیز در قبضه قدرت ایشان گذاشت تا حال
این مرد و مجلس به دستور قدیم هستند و دیگر باید دانست که پادشاهت انگریز
عبارت از سه حاکم است یکی پادشاه و دوم مجلس امیران و سیوم مجلس مردم رعایا
که انرا عمده الرعایا میگویند پس پادشاه انگریز بی مشورت امیران و عمده الرعایا
که ذکر اینها گذشت حکم جاری کردن نمیتواند لهذا ملک و اموال و رعایا در امن و امان

و اگر مالیات بیش از این مرتبه که پادشاه و مجلس امیران و عمدة الرعایا باشند خواهد
بیاید ولی و با ظلم و زور از دهستان بگیرند بیش نمی‌رود پاک کردن نمی‌توانند چه اگر [illegible]
پادشاه ظالم و بی عقل باشد به سلطنت این مرد و مجلس کار دیگر صرف نخواهد بلکه ملک به
سبب تنگی سلطنت آسان کردن نمی‌توانند و اگر پادشاه بخواهد خزانه زیاده از وجه معهودی
از ملک تحصیل کند در آن با سبب تنها رضای مرد و مجالس سلطنت و مرد و مجلس اگر حکم پادشاه
موافقت نکنند آن حکم جاری نمی‌شود و در قاعده مجلس امیران چنین است وقتی که کاری عمده
در پیش آید جمیع امیران در دربار خود جمع می‌شوند و در باب چگونگی آن کار مذاکره نمایند گر
مباحثه می‌کنند و هر چه در دل هر کسی می‌آید میگوید که راضی هستم و اگر راضی نیست گوید
راضی نیستم و امیر پرسنده نام هر یک امیر جدا جدا در کتابی معروف می‌نویسد که چون
از پرسیدن و نوشتن فارغ شد آن کتاب را می‌بینند اگر اکثر امیران راضی شده
زیاده از امیران ناراض شده در کتاب می‌باید انکار در آن مجلس قابل جاری شدن
است پس چند امیر هستند که برای این کار مقرر شده‌اند که پیش پادشاه رفته عرض می‌کنند
که برای اجرای فلان کار مجلس امیران راضی هست و این هم معلوم باید کرد چنانکه مرضی
پادشاه و امیران برای اجرای کار ضرور است همین طور مجلس عمدة الرعایا نیز رضا
و لازم است و بی مرضی پادشاه و امیران ایشان هیچ کدام حکم جاری نمی‌شود و از آن

جلب

منتخب از عمدا و ملاک املاک که رعایای هر کنه و هر شهر و قصبه یکبار در هفت
سال از طرف حضرات پارلمنت مدبر مملکت و کارها مشغول امر و نهی سلطنت تجویز
میکنند و طریق تجویز کردن ایشان چنین است که رعایا و ساکنان هر شهر و هر کنه و قصبه
که کم از بیست هزار روپیه سالیانه معاش از زمینداری نداشته باشند در یک مکان
جمع میشوند هر جا جائیکه در هیچ یک بیست هزار مرد عاقل حاضر باشند عهده داران کسب
از برای این کار مقرر است از هر یک کس میگویند که فلان فلان صاحب میگویند که وکالت
شما در مجلس عمده از رعایا یکجا نیز بنویسند وکالت کدام کس راضی هستید اکثر جمع
میشوند که برای وکیل بودن فلان صاحب راضی هستیم پس از آن نام آنکس زیر نام آن
کس که قبول ایشان کرده است می نویسند و هیچکه نام همه رعایا نوشته شده است نو
نمی بینند که زیر نام کدام صاحب زیاده نام رعایا نوشته شده آنکس تا آن صاحب در وکالت
مقرر میشود و صاحب موصوف تا هفت سال بعهده وکالت می مانند تا ماموری بیان
ولیت دیوانی مساعدت بخواهند کمک برای نامبرده مخصوص لیکن ماهانه و یا سالیانه از
سرکار و از موکلان مقرر نیست و اگر کسی ازین وکیلان پیش از تمام شدن هفت سال
بمیرد رعایا جهت تجویز کردن دیگر کس برای هر قدر روز و ماه که در عرصه مسطور باقی
مانده اند جمع میشوند و بطریق مرقوم کسی را وکیل مقرر می نمایند الله در ممالک انگلستان بادشاه

در اختیار است لیکن بعد موقوفی نفر دیگری بهمان نهج خواهد شد و طریق ساخته کردن و
صلاح پرسیدن و رد فکر کردن در مجلس عمدة الرعایا بهمان طریق است که در مجلس امیران
مذکور شد و در سال تمام شش ماه این هر دو مجلس هر روزه برای اجرای دادن امور سلطنت
در شهر لندن مدرباً جمع میشوند و برپا سازند در بار عمارتی عالی بسقف در باب پادشاه
است که انجا جمع اند و گاه نا شماره که تمام سال می نشستند و نشستن شش ماه معین میکرد
پادشاه بجلوس حضور و سوار شده در مجلس امیران میرود و برای نشستن پادشاه دیگر جهت
سیه چون موعد پنج ماه برای سوال گذشت برای احضار وکیلان که فلان روز در تاریخ
صاحبان پارلیمنت برای سر انجام امور سلطنت نشانیده خواهد شد حکم صادر میکرد
چنانچه جمیع وکیلان قبل از روز معهود در لندن جمع می آیند و روز معین پادشاه به
بجلوس خسروی سوار بوده در مجلس امیران [illegible] که داخلی است [illegible] سوار شدن
در [illegible] مشعلی میکرد و هنگام سوار شدن پادشاه است و یک ضرب توپ سر میشوند
از عهده داری صاحبان عالی شأن این دستور دهند و [illegible] نظر ما پست و پادشاه
به جمیع جلوس شاهی که گفتگو کمان از [illegible] و تماشه بین میشوند [illegible] دو مرتبه در سال ایام
برای نشانیدن و برخاست نمودن پارلیمنت در مجلس امیران میرود و هنگام پادشاه
خواهد که کدام حکم نو جاری کند یکی از امیران حاکمی و نزدیکی خود را پیش مجلس عمدة الرعایا

ای

برای پیشرفت مقاصد ایشان منعقد شده اگر اکثر لسان این اهل مجلس رای اجرا

حکم پادشاهی را ملاحظه کنند از زبان چند صاحبان را از مجلس خود به مجلس امیران بفرستند

و ایشان نزد امیران میگویند که پادشاه از زبان فلان کار رضای خود خواسته بود

یا برای قابل اجرا شدن آن رضای پیشتر آنوقت در مجلس امیران چنانکه مذکور شد مشورت

مینمایند و رضای خود را میگویند اگر مجلس امیران هم راضی شد پادشاه میگوید که بسیار

است پس آن زبان پادشاه آن کار را اجرا می نماید چون باید دانست که از لوازم

اختیار درست این رسم فایده عام ظاهر است تا که این رسم منعقد نشود هیچ کدام حکم

جاری نمیگردد و در نفع مشورت این رسم جاری باشد ... از

جدا کردن براستی و درستی خود و دراندیشی سخن میگویند باید ... که مبادا از

سخن ناحق از مرتبه خود بیرون بکشند مردم هم چشمان حقیر نشوند لیکن آنکه خلاف شرع و

قانون و قواعد سلطنت نمیتوانند کرد چه شرع و قواعد سلطنت در همه کس دوم مکان

حکم پادشاه و این هر دو مجلس مقدم تر است تا بر آن کاری را در بالی آنها خیال خود

کردن نمیتوانند پادشاه هم امیر و فقیر همه در قید شرع و قواعد سلطنت می باشند

سوای آنکه کسی از خورد و بزرگ حتی که وزیر و بخشی و از شاهزادگان مرد سپاهی

سلاح در مجلس داشتن نمیتوانند مگر معدودی چند بطور خدمتکاران نگاه میدارند

خود از امیر و وزیر جمیع کسان تابع حکم پادشاه اند اینهم قواعد ملک کابل و بر قرار است
و اگرچه جمیع ملازمان سپاه در قید حکم پادشاه اند لیکن اگر پادشاه کسی از سپاه را کاری
که خلاف شرع و قواعد ملک باشد فرماید هرگز قبول نکنند و هیچ زبردست را طاقت
و مجال نیست که یک پرکاه از زیر دست بگیرد الغرض ملک را یکمند … رونق
و کمال یافته است و برای اجرای اکثر کارها طریق جمع و طلب … که در اسلامیان است
در ایام نمایان است در ایام سابق پادشاهان تاریخ روز … معین نیست چند روز
بیشتر اطلاع میکردند که بتاریخ فلان و یوم فلان وقت فلان در مکان فلان
دربار خواهد بود آن روز بوقت معین جمیع حاضران دربار حاضر بوده آداب و کورنش
بجا می آرند و یک دانو زده برکت را … وقت رفتن برای اینها
از جانب پادشاه رخصت میکنند ملوک سابق و مجلس … نسبت به پادشاه
ایام دیگر علحده است راقم نیز اکثر اوقات … دیده است … که از اول
من هم در دربار ملکه آفاق رفته بودم ترجمی همراه ما بود و از زبان … نشاندن
… حال پارلیمنت در مجلس مرا بر سریر سلطنت رونق افروز نمود و چون اندرون مکان
… نظارم که … مکان و مردمان دیوان افتاد چراغ عقلم گم شد …
… رفته حسب رسم و رواج ملک خویش آداب بجا آورده … مسافر نوازی …

روزی برای [illegible] نشسته بودم که [illegible] از این بحر کرسی گردیده بود: زبان مبارک ارشاد رفت

ادب دیگرها آورده ام نشستم و این شعر بخواندم — ز باغ مشرق معانی مغرب [illegible]

جهان رسیدم :: [illegible] کردم تحسین [illegible] :: [illegible] احسان [illegible]

[illegible] کمال [illegible] معانی و [illegible] زبانی فرمود که باعث بودن گرانی [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] است [illegible] جمیع [illegible] رای را پسند و منظور فرمایند [illegible]

برای آمدن [illegible] فرمایم که باعث رفع گرانی

گردد [illegible] مستغرق [illegible] و صفت [illegible] فروغ بود سخن را شعاع

[illegible] و فضل و ملاحت [illegible] و

[illegible] نظم و نثر [illegible] سخن بود

[illegible] که گوهر سخن در اصل خود بس قیمتی [illegible] خود

گران [illegible] هیچ [illegible] تر خوانده بود [illegible]

هیچ [illegible] تر خوانده شد [illegible] روان تر از آن [illegible]

در پایه وزن و مقدار آن [illegible] کامل قدر [illegible] تمام

نشناسد مگر صیرفی عاقل — سخن از آسمان فرود آمده :: سخن از گنبد کبود آمده :: گوهری

گوهری در پای سخن :: او فرود آمدی که پای سخن :: سخن [illegible] است ::

دم عیسی گواه این سخن است به مستمع این سخن ملک که خامه خیر بود [illegible] قاطع
تمکن و وسعت این همه سخن با نجام نرسید ولیکن گوید که لارد دربرودم صاحب که یکی از امیران ملک
و حاکم عدالت پروری کونسل بود در جواب آن وزیر گفت که مکر را بر این مشورت
وزیران آورده آیند انشاء این همه بربادی ملک مقصود است من زنهار این رای را پسند
نخواهم کرد ما حصل این سخن اکثر از حاضران مجلس جرح برین گفتند که آن عمارت از کشتن و قرین
است بعد برگشتگی دماغ از آن جا سکان ولایتی آمدم که نشر را نقل کردم که لارد دربرو
صاحب انگلند حرکت مبارکانه نمود و معروض کرد به شاه ملک دیگر بودی انشار در تقبل
مودی چنانکه گفته اند

در خلاف رای سلطان رای جستن ؛ بخون خویش باید دست شستن

صاحب موصوف گفت آنچه که لارد دربرودم صاحب گفت عین صواب است ملک هندرا جواب
است زیرا که اگر پادشاه انگلستان را بد داند و سودا ملک تصور سازد و باید که [illegible]
و فتنه ملک سلطنت نمودن گویا عداوت بنادانی و گمراهی کردن است چنانکه سعدی گوید

اگر شه روز را گوید شب است این ؛ بباید گفت اینک ماه و پروین

گفتنم که [illegible]
ملک در ویرانی است غایت پسندگرانی چیست به جواب بنما آنچه شنیدم پسندیدم که
شرح آن از مطلب ما بسیار دور افتاده [illegible] انگلند مملکت از عجایبات جهان و نوادرات زمان
طرفه سیرگاه و نادره تماشاگاه است سرزمینی است حسن خیز و صاف اگر فرصت

دانشمند

دستی نگاشتی اگر مردان غیر خود را رسانند چنانکه سعدی رحمة الله علیه

این شعر گفته شعر ما زودتر از حسن حرکات دارند غمزه و دلبری با مردم آن

دارند عشوه و ناز که صفت همه مردم است خوبی و جوانی در ملک ترکستان دارند

واگر دانایان روزگار فرقه زنان را ناقص العقل نوشته اند چنانکه فردوسی گوید

اگر نیک بودی زن و رای زن زنان را مزن نام بودی نه زن لیکن فقیر حقیقت

حسن خیالش فرقه نقص عقل کیاست و فهم و فراست نسبت با ایشان مکرر تا

آمده و ملک مردمان فرنگ حرف که زنی از طبقه زنان که ... را

و کمال جمیع داشت و شباب و سال عمرش ... سی و دوم ... اشرف ...

ست ... کرده و ... انواع علوم و ... فنون ... داشت

در علوم موسیقی بمقام اعلی و در فن تصویر ... داشت ... ادراک ...

... کرده ... علم هندسه ...

کتاب تحریر اقلیدس ... سال ... آسا ... کردن ...

بس ... اگر ... صفات و اخلاق ... و کمال فضل و دانش این

... تحریر و سخن ... که ... مبالغه و حسن اخلاق این ...

کنند از ... و در کتاب ... در شهر لندن همسایه ... بود ... خدمت

[illegible] نسبت [illegible] ازان لعبت [illegible]

شور [illegible] آن دو زدانه [illegible] زیبائی بعد از استماع آن نهایت مسرت بسخن گفت

که کسی مرد و مرد بازی قبول نمی کند گفتم چرا گفت که در حسن و جمال بی مثال و هم ملکت در [illegible]

و معانی این مضمون [illegible] حسین [illegible] افزون در صد و موسیقی [illegible]

[illegible] سوالی که [illegible] دیگری [illegible] که این راز بر تو اشکار کرد

این سخن [illegible] روزی در مجلسی [illegible] از زنان [illegible] و [illegible] تمام

داشتم [illegible] در میان او [illegible] فراست [illegible] حسن و جمال

[illegible] و معانی [illegible] که [illegible] تقسیم اقسام ازلی

[illegible] او [illegible] گفتم [illegible] خدا [illegible] مطلع [illegible] کرد

زنی است که [illegible] معلوم نیست که [illegible]

نمایند اگر [illegible] دی [illegible] کردند [illegible] دیگری [illegible]

در [illegible] و چون [illegible] فرمان [illegible]

[illegible] چنین [illegible] زمان [illegible] گفتم [illegible]

صبح نوروز باشدی :: و این سخن را خصوصیت [illegible] زن نیست [illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible] از [illegible] صاحبان [illegible] که [illegible] و

درآن

دیگر آنکه کمپنی هندوستان است به این کلیش لی ربا کمت میرانند و دیگر مردمان خانه
نفعی برایشان نرسیده است مخالف در شهر لندن با او هم صحبت بودم و سابق در هندوستان
به منصب جلیلی مانند ایلچی مدتی در علاقه فوج معهده جزئی مامور بود لهذا زبان
هندی نیکو دانستی و از شعفان ... بجلو فطرت و ذکا آلفانس ذات ... دیگر
ارشاد و فرمود که در ولایت شما مشهور است که کسی هست بعضی میگویند که زن پادشاه است
چنانچه این نقل بیان نمود کسی که در میان تجارت ... که از مسیح را از ... کوچه
روزی پیش من که عمرش به هشتاد و سال رسیده بود برای ملاقات من آمد اول من
سخن بر زبان آورد که صاحب آن زن را که کمپنی نامند عمرش چقدر خواهد بود گفتم آن جوان
است حیران گردید و گفت که من از عهد طفولیت نام کمپنی شنیده ام حالا که من پیرم
او جوان چگونه باشد بعد استماع این حال بر دانائی او تبسم نمودم و خبری از
حال ما این کردم چون بسیار محجوب گردید در سر گریبان حیرت فرو برد لهذا مناسب
است که برای اطلاع مردمان ملک خویش مختصری از حال کمپنی هندوستان باید نگاشت
که از آن فایده عام خواهد بود لهذا حسب مدعا صاحبان موصوف که چند کس متعلق به کمپنی
هندوستان است ... میگردد ... و از تفان حقایق احوال
و متبعان خاطر ... پوشیده نیست که کمپنی در زبان انگریزی جماعت را گویند ...

و ملکش هستند خواه هند و یا بنادر و از آن مرقوم که بنشینند [illegible] هندوستان

[illegible] جمیع کار و بار تجارت را بر حسب دلخواه خود [illegible] کمپنی [illegible] قسم

پس کمپنی هندوستان نیز از انگلیس است حقیقت اینکه چند سوداگران مال التجاره

گرفته جمع نمودند و تجارت هندوستان که سابق ایشان [illegible] هندوستان

تجارت میکردند تجویز نمودند و ده هزار روپیه را یک حصه مشخص کرده و برای [illegible]

آن مبلغ کسانی [illegible] خویش [illegible] هندوستان [illegible]

و دیگر کمپنی [illegible] هندوستان [illegible]

کمپانی [illegible] هندوستان تجارت کردن [illegible] سال [illegible]

[illegible] شرط که کمپنی [illegible] جماعت دیگر [illegible]

و برای محافظت خویش [illegible]

[illegible] معقول گردید [illegible]

سال [illegible] کمپنی انگریز [illegible] بادشاه [illegible]

درخواست [illegible] بادشاه انگریز [illegible] این حال [illegible]

انگریز گذشت [illegible] جهانگیر بادشاه [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible]

و در وقت اشیای فرنگستان مشغول شدند اخر در عهد سلطنت محمد اورنگ زیب
عالمگیر پادشاه و رخصت تعمیر کوٹهی در بنگاله یافتند چنانچه کلکته بنا نهادند و ناظمان
هندوستان با ایشان متعرض نشدند [illegible] کمپنی مثل دیگر تاجران محصول [illegible]
پادشاه هندوستان میرسانیدند بنگاله چند صاحب صوبه وا مثل صوبه ارکات و
[illegible] مهابت خان بهادر و علی وردی خان ناظم بنگاله بر اوشان ظلم کردند تا
برای حفاظت خود استغاثه به پادشاه انگریز بردند انوقت برای امداد اینها فوج و جهاز
معه لشکر دیده اینها در صوبه ارکات و کلکته متصرف شدند و رفته رفته بر بنگاله و بهار
تصرف کردند و قدم بقدم فتوحات پیش نهادند و بعد جمیع ملک هندوستان را در قبضه خود
در آوردند چنانچه کپتان جوناتهان اسکات صاحب در سنه [illegible] هجری می نویسد که الی
عالیان سرکار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر بعوض تنخواه هندوستان [illegible] روپیه
سالیانه بخزانه پادشاهی میرسانند و بعضی بر آنند که بعوض تنخواه ملک تمام سوای [illegible]
تجارت حاصل لکه روپیه قرار یافته بود لیکن عالیان سرکار ممدوح زر مذکور را امسال از
زر واجبی [illegible] نسبت به [illegible] صرف [illegible] بود انکار نمودند اگرچه چند
مدتی [illegible] سلطانی طلب این کردید [illegible] چون که [illegible] شان مشغول بود معاف کردید
[illegible] قابل [illegible] اخر بعد از مدت دراز کارپردازان دیگر استغاثه کردند

و از همین جهت اتفاق است که در مملکت هندوستان برای نمودن تجارت انحصار کمپنی

هم کمپنی را مخالفت نباشد چونکه اظهار او شان امر قرار نبود این حکم که هیچ بایه مخالفت باشد

ممنوع گردیده و برای تجارت هندوستان حکام … نافذ گشت از آن روز به بعد که بعوض

تجارت سرکار کمپنی را خزانه ها و سفاین داخل کردن می افتاد و این هم موقوف گردید لهذا حال

که سنه … هجری که مطابق سنه … عیسوی اند سرکار موصوف بعوض تجارت دیهم

تحصیل مالک کمپنی خصوصه خزانه ها و شاه داخل میکنند و بهر بیست سال نقد معین نشود

و بیست که مالک … و رعایا را دخل و در آنجا و از مالک مفوضه دیگران … نموده

… درآمد ممالک حرکات … تحقیق نمایش بقدر زر خطیر صرف شده که با وصف

… هندوستان … روپیه سرکار موصوف قرض گردیده که … از دو

کرور روپیه سود سالانه … میکنند و کسی … مستحق هستند لهذا حکم

… کمپنی در یک سر دخل نمی کنند و باقی بیست و چهار … هر یک امر مالک … میکنند

و در آن بیست و چهار دیگران … یعنی کرسی نشینان که … و انجمن است …

… یعنی … کرسی نشین میشود و برای هر یک … هزار روپیه سالیانه …

و دو … پنج هزار روپیه مقرر هستند و در هر سال … در ماه اپریل …

چهارشنبه دوم … از جمله بیست و چهار کرسی آن … که …

مهیا باشند میدهند و دوستان هر کار و بار ایشان مأمور میشوند و هر ماه مزد روپیه چهرش و
چرخ میدهند کار میکنند و به یک سهم که روپیه لیکن آنکس که برای بودن اندر یاد دادهگران صاحب سهم
باشند و آنها بر شش یک میدهند به قسمت جمیع هستند از آن تجارت میشوند و آنرا حصه دار علیحده
اند و ایشان را بر حصه هر کو هر یک حصه آن نقد دو هزار روپیه است با کالش
بحساب نقدی دو هزار روپیه سالیانه که بیست روپیه نیاید(?) اگر بعضی شخص این حصه را
خرید نماید بایع بعوض آن دو هزار روپیه است و پنج هزار روپیه داده خواهد افتاد و دیگر
از بعض دو هزار روپیه سالیانه میشوند و در خریدن اجازت کسی حاکم ضرور نیست
که کسی برای همین کار مقرر کرده آمد بایع و مشتری هر دو نزد کسی که رفته
ذکر میکنند و او در کتاب خود نام مشتری خواهد نوشت و در خرید و فروخت این حصه را
آسانی است که اگر خرید از آنجا و دیگر بعد از آن حصه گیرند و اگر خواهند مستعد فروخت
نمایند برای این کار بسیاری دلالان مقرر آمده و اجرت دلال بر هزار روپیه یک روپیه چهار آنه مقرر
آمده دلالان طرفین اجرت خود از فریقین میگیرند لیکن در این حصه ها آن شرط است که سکه
در ملک فرنگ داده و نگه خلاف شرط خواهد شد آنکس را از شمار ایشان خارج
می شمارند الا در زرکش تفصیلی نیست و برای گرفتن حصه کسی
خصوصیت نیست هر کسی که خواهد بگیرد و اگر کدام شخص دو حصه بر یک نام گیرد و آن

سی هزار روپیه مقرر است چنانچه هر دو با یکدیگر شریک میشوند اول چون شرط را امید میکنند
زیرا که هر دو آن گرفتن دو حصه را که ممکن بود اگر یک کس حصه بخرد امید برای آن شخص
هزار روپیه و بعوض چهار حصه یک لک روپیه پس زیاد ازین برای یک کس که دویست
و زیادتی بر این عدد هم نقدر است که بالا مذکور شد هر عدد ازین بعضی کسان بعضی
حصه که اصلش پنجهزار روپیه است میگیرند لیکن شخصی که تمام حصه در میسر با لنبان
نا حاصل نیست و اگر هر نقدیه که دام در کثیر میبرد که تا یک در میان عدد در زیاده بر برابران
رضامندی مشولیت میدهند یعنی پس از بودن این شخص امی بستم نمره دوست را در
دوست ها مندرج از آن برخوردار معهود آن و اعلیه دارد در گذشت هست مسکر بعضی
در بابه دیگران حاضر میآیند و عوض اینها راه بین طریق شمار میکنند که از جمله پیش مسئلان
این عدد دوست گرفته در یک صندوق بر آورده هموار که از آن راه عدد دلیل نمونه
می اندازند و چون از آنها بعضی فارغ میشوند لوقت چهل صندوق مذکور را سر بمهر نموده
از دو کسان چهار کسان قسم گرفته سپرده آنها میشود و قسم هست که این صندوق
را بی بودن غیر در یک حجره لوبه بکشایند و شمار آن دوستها نمایند بنام هر کسی که
زیاده آمده باشد اطلاع دهند با هر دو کان هجان میکنند پس بنام هر کسی که زیاده
خواهد شده عاید کس بکاهی در دیگر متوفی نامور خواهد گشت و آنکه شمار میکنند قاعده آن این

جمع

[illegible] نظر [illegible] [illegible]

[illegible] شده [illegible] ایشان [illegible] [illegible] یک [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دستگاه [illegible] فرزندان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سال [illegible] شده

[illegible] [illegible] [illegible] زبان [illegible]

[illegible] را [illegible] باید [illegible] کسی که در [illegible]

خواهد رفت منظور [illegible] خواهد بود است [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] را [illegible] خدمت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که در آن عدالت می آید [illegible] می‌کرد [illegible]

منفعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را

کاملا نمی [illegible] [illegible] است زیرا که در زمان [illegible] را [illegible] می‌شوند

یکی از طرف [illegible] [illegible] ثابت است که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که اگر در یک جا [illegible] باشند یکی لازم [illegible]

[illegible] [illegible] تاریخ [illegible] [illegible] خواهد شد یعنی [illegible]

هم چنین مستقلاً [illegible] شده باشد [illegible] که در تعهدنامه [illegible] جمیع مسائل

[illegible] چنانچه [illegible] شده [illegible] و سابق ازین دستور [illegible]

[illegible] دستان را علاقه ملکی [illegible] شد این دستور را موقوف کرده

[illegible] حسب [illegible] که ذیل می‌رسد [illegible] حسب الحکم صاحبان [illegible] ممکن است

[illegible] کند [illegible] و استقامت خود خواهد [illegible] مملکت [illegible] خود دستور

[illegible] صاحبان [illegible] را [illegible] منظور [illegible] حاکم [illegible]

که وزیر [illegible] هندوستان است [illegible] اعتقاد [illegible] و اگر منظوری [illegible] صاحبان [illegible]

[illegible] گورنر جنرل [illegible] منظور [illegible] مصدق [illegible] دیگران

میشود و اگر [illegible] صاحبان [illegible] خواهد بود [illegible]

[illegible] فرموده و سابق ازین بعضی اوقات [illegible] رای و تجویز صاحبان [illegible] عدالت [illegible]

[illegible] تکرار [illegible] صاحبان [illegible] حسب تجویز خود کار [illegible] عدالت

[illegible] حسب [illegible] دیگران [illegible] صاحب [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] حسب [illegible] هندوستان [illegible] عدالت [illegible]

[illegible] صاحبان از [illegible] دیگران [illegible] صاحب [illegible]

لیکن ازین [illegible] این دستور موقوف است الحال [illegible] تکرار انجمن مقدمه [illegible]

میکردند و الا هر حکمی که صادر میشود بر آن عمل میکنند مثل این طور اتفاق [illegible] که چرا افتاد زیرا که
حکم [illegible] دولت هند حاکم لوی [illegible] دولت کاترول را اختیار کلی حاصل است نه نواب گورنر جنرل
و [illegible] برای منظوری مهم افغانستان موجود نیست [illegible] اصحاب انزبل کورت [illegible]
[illegible] مرقوم [illegible] لیساید منظور فرموده [illegible] برای منظور [illegible]
[illegible] دولت کا گورنر جنرل که در آن زمان سرکار [illegible]
[illegible] برای حکمرانی مهم افغانستان را منظور فرموده مطابق آن
عمل آید حکم گورنر جنرل که از ولایت به هندوستان می آید در آن خصوصیت نیست که هرگاه
[illegible] باشد که [illegible] به صاحبان [illegible] کمپنی بر این [illegible] که [illegible] کسی
[illegible] نصیب [illegible] شاه [illegible] اند و [illegible] این عهده برای ایشان و وزیر اعظم
[illegible] میشود [illegible] آمدن [illegible] محکمه صاحبان انزبل کورت [illegible] که این
[illegible] خویش کار [illegible] و امانت [illegible] و [illegible]
صاحب [illegible] روانگی [illegible] شد و [illegible] آن وقت [illegible] فرزندان محکمه [illegible]
[illegible] که [illegible] آن [illegible] که با منفعت خود
میخواهیم [illegible] میخواهیم که ملک آباد و رعایا دلشاد [illegible] اگرچه مملکت هندوستان لیطالعهم
در [illegible] کار کمپنی انگریز [illegible] است لیکن کسی که طبع سلیم و ذهن مستقیم دارد [illegible]

که در حقیقت علاقه ملوک شاهی است زیرا که گورنر جنرل هندوستان نایب از پادشاه است

با تمامی امور سلطنت ایالتی و ملکی در قبضه قدرت اوست از انجا که این مرکز رجوع اهالی را

کمال حیثیت که با سلطنت یا محتشم اند که اداره کرده و حکم گورنر جنرل بهادر مقدمات اهل هند

حکم قضا و قدر دارد و همه هندوستان این حاکم مثل پادشاه است [illegible]

مستور نیست که مختصری از حال کمپنی هندوستان [illegible] و کیفیت اکنون [illegible]

اطلاع اهل مقدمه نیز احتیاط تحریر در آوردن واجب و لازم بود تا آن معلومات [illegible]

مطلع و آگاه بوده قصد رفع الطرف [illegible] در حالت با واقفیت [illegible]

[illegible] در حالت [illegible] داوری [illegible]

[illegible] رنج [illegible] برخود بر داشتن است [illegible] که این [illegible]

[illegible] خواهم رفت طالب [illegible]

آینه محض خیال باطل است [illegible] و [illegible] بسبب [illegible]

خوف خدا [illegible] مطلق [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] دارند [illegible] اهل [illegible]

که گفته اند [illegible] خدا [illegible] واجب [illegible]

استطاعت [illegible] که [illegible] نمی [illegible]

کسی دست بدر کردن کند الا بسبب بعضی موانع که قلم انداز کردن این عالی اند
حکمت بیت عدد ... و بسبب همین است که زنهار بقصد انظار نشاید
و از همین جای معرفت حاکم هند تحصیل ولایت نماید خود خدا هر چه خواهد کند بندهٔ
خدمت انگریز مقرر کنند. باعث شد در اراضی بصیرت مخفی نماند که صاحبان عالیشان
بر مملکت هندوستان دست یافته اند و حاکمان ولایت هم درین باب قانونی تحریر فرموده
اند اگر احدی از سلاطین انگلیس دیگر سوای از مسلحیان فرنگ در ولایت ایشان
قائم میشد همین قانون را کار باشند ... عنایت در سرحد و سال جناب ...
کاپ حضور ... محافظ حکومت او ... وگروندی ... فهم عالی نیز
هست و صاحب تحریر نیز بسیار ... و اگر هم از آن راضی و خوشنود باشد
... تحریر کی ایشان اوقات عزیز خود را در بیهوده میگذرانند و اصلا
و مصلحت ... بدین صورت نمیکنند بقول شیخ درویشان را دست قدرت بسته
است ... آزاد شکسته و آنچه که از مصنوعات اهل فرنگ ...
نحوف ... که صاحب تجربه نمی‌گذارند که ایشان تمسخر و استهزا خواهند
ساخت چنانچه روزی برای ملاقات فلان لارد صاحب بهادر محبت دهلی رفته
بودم یکی هندوستانی هم در آنجا نشسته بود و کراهت و غولی که در عمده ...

لا اصل دوازده کرده پنج دقیقه کم می قیام نموده را صد میل طی میکنند و هوا نیز بازاد

و دود نمیرسد کسان ملک بنا بر ازان سوار میشوند و داک خانه هر جی که بوسیله برق

که در دقیقه قدرت ایشان است و بعد کمتر از چشم زدن از اصل بزار کرده خبر

میرسانند و ما قبل از این بارها اتفاق در صیاحت آمده و صحبت سخنان مذکور نسبت معقولات

دیگر چند آن از علما ثابت نشده اند تا هم با استماع این حال که تروحش قابل اعتماد نبود

... جبره است منظر دیدیم لیکن چون که ... عالم ... اتفاق بود صورت انکار از تسلیم

جا به دیگر نمود و طاقت دم زدن نداشت چون ... بکمال حیرت آمد

در عرصه خالی با هم چشمان عفو نمود و لاف و کثافت نهاد در احوال گذشته

را نقل کردم از مرد خبر دروغ گویان خطاب نمودند و ... رخصت دو جهت

صاحب کمال ... در ... نشسته بودم از همین قسم ... شد که ... برزنم

گذشت که در شهر لندن ... است که از جانوران لیکو که ... دیگر از جانوران

... میشوند مثل اسپان ... کشند و ... جانوران ... سواری می باشند ...

هم ... است ... اینکه ... دو ... که ... کشند اگر کسی از آن در ...

... این ... که ... است و ... و ... دارد و ... و سوای

از ... جانوران مذکور ... بازی و ... سازی میکنند ... دیده ام ...

ممدوح این قصه را می‌شنید صنعت اهل فرنگ افرنجها مشکلات چون این
معنی است مشهور یافت همان آتش در کشتی مستدرند فهمیدند که اگر به آتش و مانع و
مستمر جهت تحقیق حاکم اعلی کشتی اکنون باید دانست که تمامی مردمان روی زمین
کشتی به عقل عقل صحیح به تجربه است و این امر انسان را حاصل نیست تا که
تا عمل کرده حجتی بر آن نگاشته‌اند چون از جمله اند مثل افسانه می‌شمارند و
حقیقت مشتبه می‌آید در حق ما به سبب قصور انسان نیست همانا که رسم این سبو
اند تا تیراست آب به هوا می‌بوده است چه ظاهر است که خلق این دیار با کسی اعراض
استماع نمیده و تعجب‌آلی که ما را اینها مذکور شد مشهور اند و تصدیق این قول آن را با
مدتها موجود است که قبل از اسلام نیز پادشاهان و فرمانروایان این دیار را همین شعبه
بوده هرگاه ملوک عجم خود با یکی از شهریاران انسان مشغول این صورت می‌شدند
اند مدتها این نیروی ظفر و آتش در دفع خویش نمیده نهایت مسکنت در بو
ده کار فرما و به صورت مطیع و باج گذار بوده آنند و چون بازگشت با ایران زمین
روی می‌داده مانند که فرصتی دست داده از آن تیره رای ملاحظه ارو جام زنج
صفحات بی اعتبار را فراموش نموده سستی و علوم و دو نام جدی عرض مشتبه شده
در خانه خود به نهاد و اوقاف وکذا فی باید و احوال گذشته و ملاحظه و مشتاق زاوله

و حسن سلوک می‌نموده‌اند و همان معامله از ایشان دیده‌اند و این شیوه از ایشان میراث یافته

اول اثری که در عهد منوچهر است که ظهور نموده و سام بن نریمان به هند آمده گنتو رای را با ایالت

ممکن ساخت و آخر فرزند پسر کلان گنتو رای مخالفت و خودسری بنیاد کرده کیقباد

رستم دستان را به هند فرستاد و فرزند به دست رستم افتاده جنگها پیش برد و درستی

سورج را با ایالت نصب نموده بازگشت و همچنین در عهد اسکندر و اردشیر

بابکان و کسری نوشیروان و نظیران که مقام ذکر آنها نیست و در تاریخ مجوس

دیده‌ام که ضحاک چون گرشاسب را سردار کرده به هند مظفر فرستاد و برای استقرار

نمود که زود این ملک را مسخر ساخته به باج سپارد و باز گردد چه اگر لشکر چندی

اقامت کند و در آن مرز و بوم معاشرت آن مردم کند باید و دیگری را ابکار نماید

اهالی آن ملک را که رد کرده یا نقص رسانیده و برد و در آن روا نداریم چه لشکر دست

منت توان برید ... اسدی طوسی در گرشاسب‌نامه این

حکایت را منظوم آورده ... وصیت چنین کرد گرشاسب را که در هند

مبر و درنگ حسب را ۞ نداری ز خون سپاهان دریغ ۞ همین کار فرما و در جنگ و

تیغ ۞ چو بستی در انجام کار سترگ ۞ به لشکر چنان زن که بر گله گرگ ۞

نمانی در آن بوم سالی تمام ۞ که لشکر گران گردد از ملک شام

از

کرده کمر زد عابد موسم دیوان   ز فرهنگ هردی خیالی نشانه

مخفی نماند که این نسخه جامع مضمون مجموعه دیوان مجموعه اشعار لطیف حسن و خوبی من

تصنیف احقر العباد کریم خان المتخلص به مشتاق جیجری حسب فرمایش نواب

مستطاب معلی القاب [illegible] که در زمره [illegible] ناظم ممالک کشور

هند که باسم [illegible] موسوم است اتمام پذیرفت   تاریخ [illegible] جمادی الاولی

سنه [illegible] هجری [illegible] اتمام یافت [illegible]